

گیتیمداری

GITIMADARI

Nr. 6

شماره ششم، بهار ۱۳۹۷



Irene Bisang

گیتی مداری

فصلنامه «حزب سکولار دموکرات ایرانیان»

شماره ششم، بهار ۱۳۹۷

سر دبیر: م. رضایی-تازیک

گرافیک و برگه آرای: محمد علی گلی قهی

پست الکترونیک: gitimadari@yahoo.com

تارغای حزب: isdparty.org

کلیه حقوق این نشریه متعلق به «حزب سکولار دموکرات ایرانیان» است. باز نشر بخش ها یا تمام فصلنامه «گیتی مداری» تنها با ذکر منبع بلامانع است.

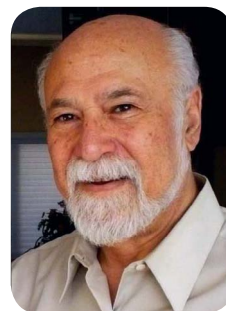
فصلنامه «گیتی مداری» در راستای اشاعه و تعمیق گفتمان سکولار دموکراسی در میان نخبگان و خوانندگان سیاسی ایرانی، با هدف نهائی ایجاد آلترناتیوی سکولار دموکرات برای جانشینی حکومت مذهبی چیره بر ایران منتشر می شود.

فهرست

۳	چند ملاحظه در مورد «استبداد»
	اسماعیل نوری علا
۸	چرا ج.ا.ا. نظامی تامگرا است!
	پرویز دستمالچی
۲۱	گذار از استبداد
	عطا هودشتیان
۳۳	«دموکراسی در نفس خود پراگماتیسم و دوری از ایدئولوژی و مذهب را نهفته دارد.»
	گفت و گو با محمود مرادخانی
۳۸	بعد از دموکراسی، چگونه از بازتولید استبداد در ایران جلوگیری کنیم
	سام قندچی
۴۳	ایران آینده و مردم سالاری
	کورش زعیم
۵۰	نظم پنهان و ثانوی؛ عامل بازآفرینی استبداد و فساد*
	جمشید قراچه داغی
۵۴	میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد
۵۷	بیانیه مشترک دو حزب درباره راهکار «جلوگیری از بازتولید استبداد»



چند ملاحظه در مورد «استبداد»



اسماعیل نوری علا

۱

انتشار «میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد» از جانب «مهستان جنبش سکولار دموکراسی ایران» (که اعضاء «حزب سکولار دموکرات ایرانیان» نیز عضو آن هستند و با انتشار اعلامیه مشترکی با «حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات)» از آن پشتیبانی کرده اند)، علاوه بر جوانب مختلف را که در بر دارد، توانسته است موضوع نظری مهمی را در سپهر سیاسی اپوزیسیون مطرح بسازد که مقاله حاضر در توضیح این موضوع، و مفهوم محوری مندرج در آن، یعنی «استبداد»، به رشته تحریر در می آید.

لذا، بد نیست که نخست به استدلال آمده در آن «میثاق» بپردازیم:

«بدون از کار انداختن «ماشین بازتولید استبداد» (یعنی همان مکانیسمی که، از انقلاب مشروطه تا کنون، همواره موجب شده تا هر نوع «حکومت پارلمانی»، چه پادشاهی و چه جمهوری، در طول زمان، تبدیل به حکومتی دیکتاتوری - استبدادی شود) هرگز نمی توان به دموکراسی مبتنی بر اصول سکولاریسم، عدم تبعیض، آزادی، و استقلال رسید. بر این اساس کوشش برای جلوگیری از بازتولید استبداد بر هر کار دیگر اپوزیسیون مخالف حکومت اسلامی مستقر بر کشورمان اولویت دارد و لذا ضروری است که همه معتقدان به سکولار دموکراسی، با عزم بازگشت به روح انقلاب مشروطه کشورمان و درس آموزی از ناکامی های آن انقلاب (که به لحاظ افزودن مطالبی همچون مذهب رسمی، و نیز امکان برقراری زندان سیاسی، بر قانون برخاسته از آن انقلاب پیش آمد)، و نیز با الهام از مفاد اعلامیه جهان گستر حقوق بشر، در چند مورد توافق کنند».

اما واقعاً منظور از این «استبداد» چیست؟ آیا این یک مفهوم یگانه و ساده است یا دارای انواع و شرایط مختلفی است که جلوگیری از بروز آنها تنها بر اساس شناخت شان میسر است؟

۲

تا پیش از هجوم واژه های فرنگی به درون زبان فارسی راجع در علوم اجتماعی و سیاسی، و رواج یافتن واژه هائی همچون «دیکتاتور» و «حاکم توتالیتر»، نویسندگان متون نوشتاری ما اغلب از یک واژه واحد برای رساندن مقاصد مربوط به اینگونه واژه ها استفاده می کردند که عبارت بود از «مستبد»؛ و از میان خانواده متصل به آن هم از واژه های «استبداد» و «استبدادی» یاد می شد. مثلاً، در حافظه معاصر ما دو عبارت «استبداد کبیر» و «استبداد صغیر» با خاطرات انقلاب مشروطه گره خورده اند و واژه «استبداد» چنان بوی مشروطه را بخود گرفته است که می توان برای داستان آن انقلاب نام «قیام علیه استبداد» را برگزید. واژه «استبداد» در ادبیات آن دوران در تقابل دائم با واژه هائی چون آزادی و عدل و مجلس و همنشین ظلم و سرکوب و فتنه و بلا و شاه

بود. مثلاً، ملک الشعراى بهار مى سرود:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطا است، کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب ها جداست، کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز، موج های جانگداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست، کار ایران با خداست...
و وقتی هم که فرهنگستان رضاشاهی به کار واژه سازی و معادل آفرینی برای واژه های فرنگی مشغول شد، واژه
استبداد چنان در اذهان سیاسى جا افتاده بود که ادبای فرهنگستان برای هر سه واژه همین معادل استبداد را
کافی دانسته و نیازی به اقتباس یا خلق واژه های دیگری نیافتند.

۳

ادبیات سیاسى ما نیز، از دیرباز، مشحون از بکارگیری این واژگان بوده و این واقعیت خود نشان از
آن دارد که چگونه سرنوشت سیاسى جامعه ما با «استبداد اشخاص سلطه جو» همراه بوده است. مثلاً در جای
جای «تاریخ بیهقى» به اینگونه عبارات و جملات بر مى خوریم:

- سلطان دست از استبداد و تدبیرهای خطا نخواهد کشید
- این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته
- می بینی این استبدادها و تدبیرهای خطا را که این خداوند پیش گرفته است
- آنچه مثال وی نگاه داشتند و آنچه بر طریق استبداد رفتند
- طبع این خداوند دیگر است که استبدادی می کند بی اندیشه
- این خداوند ما استبدادی عظیم دارد که هنرها را می پوشاند
- بطمع محال و استبداد در این کار پیچیده است
- و در کلیله و دمنه هم به مواردی از اینگونه بر مى خوریم:
- از این استبداد درگذر
- [یا] سلطان، برخلاف رضای پدر، بر تفویض شغل دیوان خود استبدادی نمی توانست نمود.
- و مولوی هم از این بیت ها کم ندارد:
- راند دیوان را، حق، از مرصاد خویش
- عقل جزوی را ز استبداد خویش

۴

بر اساس این گونه تجربه و نگاه است که فرهنگ های لغت فارسی معانی استبداد را چنین ردیف
کرده اند:

- بخودی خود کار کردن - بخودی خود بکاری قیام کردن، بخودی خود بکار ایستادن - به میل و رأی
خود کار کردن
- تنها بر سر کاری ایستادن، متفرد بکاری شدن
- تفرّد
- استقلال
- خودرایی
- خودکامگی
- خودسری
- خیره رایی

- خودمحوری
- یکدندگی
- فرمانروایی مطلق
- توانای ظلم و تعدی بودن
- منع کس قبول نکردن

این ویژگی‌ها را می‌توان در موقعیت‌ها و رابطه‌های مختلف اجتماعی، از خانواده تا کشور، مشاهده کرد و، بر همین اساس این مجموعه، فرهنگ‌های واژگان سیاسی واژه / مفهوم «استبداد» را به چند صورت تعریف می‌کنند:

- حکومتی که مردم در آن نقشی ندارند و فرمانروایان مقید به قانون نیستند و به میل و اراده خود تصمیم می‌گیرند.
- حکومت خودسرانه و مهارنشده یک فرد یا گروه.
- حکومت جامعه‌ای که در آن قشری خاص (مثلاً، پرولتاریا) قدرت سیاسی را در دست دارد و به طرف برپایی حکومتی ایدئولوژیک پیش می‌رود.
- حکومت استبدادی نظامیان که معمولاً بعد از «کودتا» برقرار می‌شود.

۵

در علوم سیاسی جدید اما برای استبداد انواعی را از نقطه نظرهای زیر قائلند:

- از لحاظ فردی یا جمعی بودن استبداد
- از لحاظ میزان قبول مردم
- از لحاظ حوزه شمول.
- فرنگیان، با توجه به انواع قلمروهای فوق، واژگان متعددی را به کار می‌برند که هر یک معرف نوعی از استبداد است:
- در حوزه «استبداد فردی» بیشتر از واژه‌های (despot و autocrat استفاده می‌شود. بدین معنی که یک «فرد» تنها قادر می‌شود تا قدرت تام را در دست گرفته سلطه خود را بر دیگران مؤکد کرده و اراده خود را بر آنان تحمیل کند.
- در حوزه «استبداد جمعی» می‌توان از authoritarianism نام برد و آن را به سلطه خودمختار گروهی از گردانندگان دستگاه حاکمه در هر اجتماع بزرگ و کوچک اطلاق کرد.
- «استبداد کامل» را Totalitarianism می‌خوانند که در فارسی به «تمامیت خواهی» ترجمه شده است.

- در حوزه استبداد همراه با موافقت کم و بیش مردم، از واژه dictator استفاده می‌شود. وجود رضایت نسبی در این مورد به تاریخچه این نوع استبداد در روم باستان بر می‌گردد. در آن زمان و مکان نوعی دموکراسی اشرافی برقرار بود و تصمیمات در مجلس سنا روم گرفته می‌شد. اما در موارد بحرانی همچون جنگ، که شرایط موجود تسریع در تصمیم‌گیری‌ها را ایجاب می‌کرد، مجلس سنا یکی از مدیران جامعه را انتخاب کرده و به او اختیار «دیکته کردن» تصمیمات را می‌داد و به این خاطر او را «دیکتاتور» می‌خواندند. در دوران کنونی نیز هرگاه بحران‌های حاد در جامعه پدید آید اعطای اختیارات خاص به یک رهبر امر دور از ذهنی نیست و از آنجا که این اختیارات از جانب جمع به فرد داده می‌شود وجود نوعی توافق و رضایت در آن مفروض است.

شاید داستان مطالبه اختیارات از جانب دکتر محمد مصدق به هنگام رسیدن به نخست‌وزیری، و تصویب آن بوسیله مجلس شورای ملی، نمونه‌ای از این مورد باشد که به نظر من هنوز جوانب سیاسی و حقوقی آن مورد توجه تفصیلی قرار نگرفته است.

در عین حال می توان به اصطلاح «مستبد منور» که در دوران مشروطه رایج شده بود نیز اشاره کرد. این اصطلاح نیز ترجمه ای بود از عبارت «دیکتاتور دلسوز» یا «خیرخواه» (benevolent dictator) که بخشی خاص را در بحث سیاسی بخود اختصاص می دهد. همچنین باید توجه داشت که اغلب پیش می آید که یک «دیکتاتور» (به معنای صاحب اختیارات خاص تصمیم گیری) پس از رفع بحران نیز نخواهد از اختیارات خود صرف نظر کند. در این صورت او دیگر دیکتاتور نبوده و تبدیل به خودکامه ای مستبد می شود.

۶

گاه پیش می آید که یک فرد یا گروه مستبد دارای ویژگی هائی برآمده از حوزه های مختلف معنائی و کارکردی انواع استبداد می شوند. مثلاً:

- شخص مستبد می تواند حوزه کوچکی از دخالت در کار مردم را اختیار کرده و در بیرون از آن حوزه آزادی های مختلف مردم را رعایت کند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به این مورد می توان برخورد که دستگاه حاکمه استبدادی تنها آزادی های سیاسی مردم را سلب کرده و آنها در موارد دیگر زندگی اجتماعی آزاد می گذارد.

- اما گاه استبداد موجب سلب همه آزادی ها شده و «استبداد محدود» به «استبداد لگام گسیخته» تبدیل گشته و حکومت به «تمامیت خواهی» متمایل می شود. معمولاً حکومت های ایدئولوژیک (و، از جمله، مذهبی) اینگونه استبداد را با خود به همراه می آورند و برای همه رفتارها و گفتارها و کنش های مردم احکام خاص صادر کرده و همگان را به رعایت آن احکام وادار می کنند. امر به معروف و نهی از منکر، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، برآمد وجود حکومت های تمامیت خواه است.

۷

اما واقعیت آن است که در زبان فرنگی نیز، جدا از مقوله فاعل و اسم فاعل، وقتی به صفات و اثرات و مظاهر صفات می رسم، اغلب این مفاهیم را یکسان می بینیم. از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

- تسلط و غلبه و تفوق و استیلا و تحکم و چیرگی از شروط تحقق هم «دیکتاتوری»، هم «حاکمیت توتالیتر» و هم «دسپاتیسم» اند و واژه «استبداد» در مورد همه آنها کاربرد دارد. از همین رهگذر است که پس از اسلام حکمرانانی که از خلیفه مستقر در بغداد اجازه حکومت می گرفتند «سلطان» خوانده می شدند، به معنی کسی که بر دیگران سلطه و تسلط دارد. چنین کسی لاجرم اهل استبداد بود و - احياناً در خفا! - «مستبد» هم خوانده می شد.

- اما از آنجا که پذیرش سلطه چندان با طبع آدمی جور نیست، «دیکتاتوری» و «حاکمیت توتالیتر» و «دسپاتیسم»، و مجموعاً «سلطه استبدادی»، با امر دیگری به نام «زور» و «جبر» و «اقتدار» نیز همراه می شوند.

- در عین حال، «دیکتاتور» و «حاکم توتالیتر» و «دسپات» (یا «حاکم مستبد») کسی است که برای رسیدن به «سلطه» به رضایت واقعی مردمان چندان نیازی ندارد. حتی امروز هم که روزگار دموکراسی و انتخابات و گزینش مردمان است، شخص مستبد می کوشد از همه همین وسائل نیز برای رسیدن به سلطه استفاده کرده و، چون جا خوش کرد، دیگر به اینها نیز روی خوش نشان ندهد.

- شرط دیگر تحقق «دیکتاتوری» و «حاکمیت توتالیتر» و «دسپاتیسم» (یا استبداد) امری به نام «تمرکز قدرت» است. حاکم مستبد تحمل داشتن رقیب یا همسان و همدوش را ندارد و همواره می کوشد تا قدرت را

در شخص خود و تا حدودی در دستیاران مورد اعتمادش متمرکز کند.

- همچنین «دیکتاتور» و «حاکم توتالیتر» و «دسپات» (یا «حاکم مستبد») می‌کوشند تا مجاری اطلاع‌رسانی به مردمان را در کنترل خود درآورده و اخبار را سانسور نموده و یا قلب کنند.

- از عوارض دیگر «دیکتاتوری» و «حاکمیت توتالیتر» و «دسپاتیسم» (یا استبداد) سلب آزادی‌های گوناگون دیگران، دخالت در کار مردم، و کوشش برای کشاندن مردم به رفتارهای یکسان و «یونیفورم» است.

- و این‌ها همه به معنای «سلب قدرت از دیگران» و نشان دادن اراده و تصمیم «دیکتاتور» و «حاکم توتالیتر» و «دسپات» (یا «حاکم مستبد») بجای خواست‌های آزادانه آنان است.

۸

حال، اگر به «میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد» برگردیم، این نکته روشن می‌شود که - اگرچه «دیکتاتوری» و «حاکمیت توتالیتر» و «دسپاتیسم» در عمل دارای ویژگی‌های مشترکی هستند اما - اپوزیسیون حکومت اسلامی مسلط بر کشورمان ناگزیر است نخست توضیح دهد که در ایران امروز و تحت سلطه حکومت اسلامی با چه نوع «استبدادی» روبرو است و آنگاه، بر اساس شناخت ماهیت این استبداد، جزئیات مبارزه خود با آن را تنظیم کند. این دستور کار اصلی هر نهاد مبارزه‌کننده با استبداد است.

دنور، ۲۱ تیر ۱۳۹۷ برابر با ۱۲ جولای ۲۰۱۸



چرا ج.ا.ا. نظامی تامگرا است!



پرویز دستمالچی

بخش یکم

ریشه واژه تام گرای (توتالیتریزم / Totalitarismus / Totalitarianism) از ایتالیا است. جوانی آمندولا (Giovani Amendola)، روشنفکری ضد فاشیست، در نوشته خود، در ۱۲ ماه مه ۱۹۲۳، برای اولین بار، موسولینی را متهم به تام گرایی، به معنای تشکیل یک حکومت با خواستی تام یا مطلق می کند. موسولینی نه تنها این اتهام را رد نکرد، بل در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۵ از این واژه برای توضیح و توصیف نوع حکومت خود بهره جست. او رابطه حکومت و جامعه را چنین توصیف و تعریف می کند: «همه چیز و همه کس در خدمت و برای حکومت حکومت بفرز همه چیز و هر کس!». اپوزیسیون ایتالیا، با یاری واژه تام (Total) سعی می کرد ویژگی اساسی یک نظام سیاسی جدید، فاشیسم را توضیح دهد. این واژه بعدها از سوی جنبش فاشیستی ایتالیا برای توصیف جنبش سیاسی بکار برده شد. واژه تامگرا در آلمان نیز از سوی مخالفان نظام ناسیونال-سوسیالیست آلمان، نازیسم، از سال های ۱۹۳۳ به بعد، در رابطه با بیان وجوه مشخصه نظام سیاسی هیتلر بکار برده می شود. تامگرایی (توتالیتریزم)، در اساس واژه ای است در برابر کثرتگرایی (پلورالیسم) و جنبشی ضد آن.

تامگرایی یعنی شکل دادن هدفمند جامعه با استفاده از ابزار حکومت به عنوان نهاد تسلط تام بر شهروند، همراه با یک ایدئولوژی «رهایی بخش» مطلق، برای رساندن انسان به سر منزل «سعادت نهایی»، با رهبری فرهمند و بفرزاز جامعه و حکومت. اینکه «سعادت نهایی» چیست و «ایدئولوژی» حکومت کدام است و «رهبر» مقدس چگونه شخصیتی است، همگی بستگی به بستر فرهنگی ای دارد که حکومت تام از درون آن بیرون می آید. تجسم وطنی این جامعه ایده آل، برای خمینی یا بنیادگرایان اسلامی-ایرانی ولایت فقیه بود.

تامگرایان با ورود به حوزه فرد و خانواده تلاش می کنند بر وجدان شهروند مسلط شوند تا او پندار و کردار خود را مطلقا در تطابق با ایدئولوژی یا جهان بینی حکومتگران قرار دهد. یعنی، اگر حکومت های آتوریتز آزادیها را محدود می کنند، نظام های تامگرا اصولا دشمن آزادی اند و کمر به نابودی آن می بندد. آزادی انسان در جامعه در درجه اول، یعنی رابطه شهروند با حکومت، حکومت است که او را از آزادی اندیشه و بیان آن، یا آزادی مرام و مسلک، یا تحزب و... محروم می سازد.

بسیار گفته می شود که حکومت ایران تامگرا نیست و در این رابطه عمدتا به «کثرت» در جامعه استناد می شود. این منتقدان توجه ندارند که خواست تمام قدرت و کنترل تمام و مطلق جامعه، با اجرای عملی آن دو تا است. در هیچ یک از نظام های تامگرا، از استالینیسم تا نازیسم و فاشیسم، در هیچ یک کنترل حکومت بر همه شهروندان و جامعه آنچنان نبود که نظریه پردازانش مدعی بودند. حتی در آلمان نازیسم هم حکومت نتوانست کنترل تام خود را بر جامعه حاکم کند. خمینیسم، تنها نگاه از پائین به جامعه نیست، بل

برعکس، عمدتاً نگاه از بالا، از حکومت به پائین است. حکومتی که می‌خواهد با کمک یا تحت «رهبری» مقدسانه جانشین امام پنهانش، جامعه را یک شکل و یک اندیشه کند. می‌خواهد به نام «الله» و با احکام و موازین منتصب به او بر مردمان حکومت کند، و می‌کند. این خواست حکومت و حکومتگران است که با شرایط واقعی اجتماعی دو امر متفاوت است. در جامعه، در شهرها و روستاها، در مدارس و کارخانه‌ها، در واحدهای خانواده، در رنگارنگی ادیان و مذاهب، یا فرهنگها، در زنان، و در ...، از یکسو مقاومت، و از سوی دیگر استیصال حکومت است. نگاه کنید به حجاب و جنگ پایان ناپذیر چهل ساله بنیادگرایان اسلامی در ایران. حکومتگران می‌خواهند کل جامعه را یکدست کنند، اما نمی‌توانند، حکومت می‌خواهد، اما نمی‌تواند یا بعضاً نمی‌تواند، زیرا جامعه در خویش کثرتگرا است.

انسان زمانی می‌تواند در جامعه در کنار کسی دیگر در صلح زندگی کند که پذیرفته باشد، دین و مذهب یا مرام و مسلک او به همان اندازه ارزش دارد که مال دیگران. یعنی بپذیرد که دیگران هم می‌توانند به اندازه او «حق» داشته باشند. اگر نپذیرفت، پایه صلح اجتماعی از میان می‌رود. ولایت فقیه‌پان حکومتی را پایه گذاشته‌اند که از بنیاد نافعی «حقوق» مساوی همه در برابر قانون است. آنها «ارزش»‌های خود را، که تنها یکی از ارزشهای موجود در جامعه است، حقیقت مطلق می‌دانند که همه باید آن را بپذیرند، در پندار، گفتار و کردار. ریشه دشمنی مطلق با دگراندیشان و دگرباشان در همین است. حتی در میان خودی‌ها، تنها «خوانش»ی مورد پذیرش است که «قرائت» آنها از دین و احکام‌اش باشد. ولایت فقیه‌پان می‌خواهند (اما تاکنون نتوانسته‌اند) نه تنها همه چیز را بنا بر تصورات خویش دگرگون کنند، بل یکدست‌سازی کنند، از اندیشه تا عمل. وجوه مشترک نظامهای تامگرا عبارتند از:

جهان بینی

تمام نظام‌های تامگرا دارای یک جهان بینی «شفابخش» هستند. آنها حقانیت یا «مشروعیت» خویش را در یک «جبریت» می‌دانند. جبریت الهی، تاریخی- طبقاتی، نژادی یا... این «جبریت» نه بر اساس واقعیات اجتماعی، که بر روی یک ایدئولوژی، یک جهان بینی، یک مرام یا مسلک، دین یا مذهب بنا شده است. این ایده، یا جهان بینی، برای آنها «حقیقت مطلق» و گویا تنها راه دست یازیدن انسان به خوشبختی است، خوشبختی که توجیه گر خشونت می‌شود. هدف تمام نظام‌های تامگرا رسیدن به بهشت «موعود»، به «آرمان شهر» است. در ج.ا.ا. نمایندگان خود خوانده «الله»، با استناد به کتاب مقدس، (به عنوان مثال) مدعی شدند اگر دست سارق بریده شود، دزدی از میان خواهد رفت. دستها و گردنها را تا توان داشتند بریدند، اما «دزدی» به عنوان یک معضل اجتماعی، حتا برخلاف تصورات الهی، پا برجا ماند و با گسترش فقر و فساد، افزایش یافت.

در نظام تامگرا «حقیقت»، که مطلق و جهانشمول است، در دست حکومتگران، در دست رهبر است. همه باید به یک شیوه بیان‌دیشند و راه و روش یکسانی را بپذیرند. در این نظام، انسان را براساس اهداف از پیش تعیین و تعریف شده شکل می‌دهند. این روند بخشی از پروسه از میان بردن هویت فرد و شخصیت فردی است. باید انسان جدیدی ساخته شود که تصورات او، همان تصورات حکومتگران باشد. او باید مهره‌ای در خدمت حکومت شود. حکومت تعیین‌کننده افکار، عقاید، رفتار و کردار شهروندان است و آن را کنترل می‌کند، یا می‌خواهد چنین کند. در نظام تامگرا انسان واقعا موجود مورد پذیرش نیست، انسان باید از نو تربیت شود تا انسان «نوین»، یا مسلمان ناب ساخته شود، از راه «انقلاب فرهنگی» [در اوایل انقلاب اسلامی در ایران]، و اگر نشد از راه اردوگاههای کار [که در شوروی بر پا بودند]. و در نهایت ناصالحان پاک‌سازی می‌شوند تا جامعه به انحراف نرود.

رهبر مقدس

در نظام‌های تامگرا، رهبری مقدس و بر فراز قانون و ملت است. خواست او گویا همان خواست و

میل و اراده عمومی است. او تجسّم «ایده مطلق» و مُنجی جامعه می شود. او فصل الخطاب، افضل، اکمل و اصلح است. خطاناپذیر و انسانی مقدس است در لباس الهی، نژادی، جبریت تاریخی- طبقاتی یا امثال آن که وظیفه دارد جامعه را به بهشت موعود رهبری کند. مأموریت او می تواند نتیجه جبریت تاریخ در روند تکامل جامعه و حرکت به سوی «آرمان شهر» بی طبقه (آخر تاریخ)، یا وظیفه و مأموریتی الهی برای دست یازیدن به یک جامعه اسلامی ناب، آخرالزمان، تشکیل امت جهانی اسلامی یا انجام یک ضرورت طبیعت، در تنازع بقاء، بقای نژاد برتر و نابودی نژاد «پست تر»، در سوسیال- داروینیسم باشد. رهبر، در نظام های تامگرا، نماد جهان بینی سیستم و نماد خواست همگانی، نماد امت است. او نماد وحدت و یگانگی جامعه با حکومت و خدشه ناپذیر است. قدرت سیاسی، در نظام تامگرا، تقسیم ناپذیر است و در رأس آن رهبر قرار دارد. رهبری که گفته می شود مقدس است. قدرت رهبر باید همواره از راه مدرن ترین شیوه های مغزشوئی و عوام فریبی، و نیز با اِعمال خشونت عریان، حفظ گردد و گسترش یابد.

ضد آزادیهای فردی و اجتماعی

نظامهای تامگرا، اصولاً، ضد آزادیهای فردی و اجتماعی، ضد اندیشه های لیبرال، ضد هومانیزم، ضد روشنفکران و روشنگری، ضد دمکراسیهای مدرن، مخالف ارزش های نوین، ضد حقوق بشر، علیه تقسیم و کنترل قوا، ضد کثرت گرایی (پلورالیسم) سیاسی- فرهنگی، و... هستند. در نگاه تامگرایان، کسانی که از جهان بینی و سیاست های مجاز پیروی نکنند، دشمنان نظام اند. تامگرایی مخالف نمی شناسد. مخالف سیاسی، مخالف ایدئولوژیک، مخالف سیاستهای حکومتگران و... بی معنا است. آنها همگی دشمنان نظام اند. نفی آزادی های فردی و اجتماعی یا کثرتگرایی ریشه در نفی فرد (فردیت) و شخصیت فردی دارد. کسی که مستقل و قائم به ذات بیاندیشد و در پی «ارزش» های فردی اش باشد، در نظام تامگرا اصولاً جایی ندارد. در اینگونه نظامها فرد در جمع، در طبقه یا حزب، در امت یا حزب الله، در نژاد آریا در جنبش فاشیستی، در امت واحد یکدست حل می شود. زندگی او، زندگی برای اهداف جمع است و اهداف «جمع» را رهبر تعیین می کند که مقدس و همگانی اند. حقوق بشر، به عنوان حقوقی در دفاع از حقوق فرد در برابر تجاوزات حکومت (گران)، در تضادی بنیادین با حکومت های تام گرا است.

تک حزبی

نظام های تامگرا، اصولاً، نظام های تک حزبی اند. حزب مجاز، حزب حکومتگران با ایدئولوژی رسمی است. رهبر در راس حزب قرار دارد و پندار و گفتار او فصل الخطاب در تمام زمینه ها و مقدس است. احزاب تامگرا، در کنار دستگاه های امنیتی مخوف، ابزار اصلی سرکوب دشمنان (مخالفان سیاسی)، از پایین و به دست توده ها هستند.

پلیس مخفی و توده همیشه در صحنه

نظام های تامگرا برای سرکوب هر نوع مقاومت در جامعه، از دو ابزار اساسی سرکوب استفاده می کنند. پلیس مخفی و ایجاد رُعب و وحشت توسط توده های طرفدار حکومت در خیابان. توده ها محیط وحشت ایجاد می کنند، جو عمومی را چنان متشنج می کنند تا هیچ کس احساس اطمینان به فردای خود نداشته باشد و همواره در ترس زندگی کند. قانون در این حکومتها، قانون حکومتگران است، یعنی بی قانونی. تنها تعریف قانون، منافع و خواست حکومتگران است. دستگاه های پلیس مخفی هر نوع مخالفت سازمان یافته یا فعالی را در نطفه خفه می کنند. امنیت قضائی و اجتماعی عملاً از میان می رود. واحدهای اس-آ (SA)، مخفف (Sturm Abteilung)، واحدهای ضربتی و تشکیلات شبه نظامی حزب ناسیونال- سوسیالیست کارگران آلمان (نازیسم) بود که در دوران جمهوری وایمار، پیش از قدرت یابی نازیسم، به عنوان نیروهای انتظامی حزب در رشد و به قدرت رسیدن نازیها نقشی بسیار مهم و برجسته بازی کرد. اس-آ دو وظیفه اساسی به عهده داشت،

یکی حفظ تجمعات خودی از یورش و تهاجمات مخالفان، و دوم برهم زدن اجتماعات دگراندیشان و ضرب و شتم دگر باشان.

درست مانند حزب الله و اوباشان سیاه جامگان و انصار حزب الله یا بسیجیان زنجیر و چاقو به دست حکومتگران در ج.ا. ایران. نیروهای سیاه حزب الله و انصار حزب الله و... که در خیابان نفس بریدند و با زنجیر و کارد و سلاح گرم به رویارویی دگرباشان رفتند تا خواست «الهی» را پیاده کنند و دستگاههای اطلاعاتی که سربازان «گمنام امام زمان» خویش را به هر جا فرستادند تا سر ببرند و دگراندیشان را بر سر جای خود بنشانند. و هزاران زندانی سیاسی بی گناه را اعدام کردند.

انحصار رسانه‌های گروهی و عوام فریبی

نظام های تامگرا مجموع رسانه‌های گروهی را در انحصار حکومت قرار می دهند. از مدرن ترین وسائل ارتباطات جمعی برای دسترسی به دور افتاده ترین توده ها استفاده می کنند. همه جا، در خانواده، در مدرسه، در ادارات، در دانشگاه، در محیط کار و ... در تمام پهنه های اصلی و فرعی زندگی تبلیغات و کار «توضیحی» ایدئولوژیک می کنند. مأموران «ایدئولوژیک» آنها، نمایندگان رهبر، همه جا حاضراند. امنیت زندگی خصوصی از بین می رود. همه باید یک نوع فکر کنند، آن نوع که حکومت تعیین می کند. در دوران نوین، در عصر اینترنت و فرستندهای ماهواره ای، اینترنت را فیلتر و بشقاب های گیرنده ماهواره ها را ممنوع می کنند تا شاید اخبار و اطلاعات لازم به دست شهروند نرسد و آنها از این راه حداقلی از انحصار پخش اطلاعات و اخبار را همچنان در دستان خود حفظ کرده باشند. وزارت ارشاد آنها، ابزار اساسی کانالیزه کردن اندیشه است. اندیشه ای اجازه انتشار می یابد که در هماهنگی و همراهی با جهان بینی آنها باشد.

فرهنگ و هنر

نظام های تامگرا، در زمینه فرهنگی، عمدتاً سنت گرایند. ادبیات، شعر، نقاشی، سینما، تئاتر و... همه باید دارای یک محتوا باشند. محتوای آنها، باید همان ارزش‌های تعیین شده از سوی حکومتگران باشد. انقلاب فرهنگی می کنند تا اندیشه ها را یکدست کنند. هنر و فرهنگ مدرن، «ضد اسلامی»، «خُرده بورژوازی»، «هنر فاسد»، «فرهنگ پست» و... است. در این نظامها ارزش‌های اجتماعی جدید و مدرن مطرود و سُتن «نژادی»، «طبقاتی»، «مذهبی» برجسته می شوند. نظامهای تامگرا اصولاً ضد روشنگری و روشنفکران اند. زیرا، روشنگری نقطه مقابل تاریک اندیشی آنها است. در این نظام ها، تنها معیار اطاعت و پیروی محض از حکومت است. توانائی، استعداد، تخصص و ... خلایق تنها در رابطه با محتوا و اهداف (سیاسی) حکومتگران معنا دارد. در این نظام ایمان تعیین کننده است، ایمان به «ایده» و اعتقاد به حکومتگران. تامگرایان در حین دشمنی با ارزشهای مدرن، از مدرنترین ابزار کار و تکنیک برای حکومت خویش بهره می گیرند. بویژه از مدرنترین ابزار ارتباطات جمعی. این ابزار برای حکومت آنها غیر قابل چشم پوشی است. از این راه می‌توانند به دور افتاده ترین نقاط نفوذ کنند و با تبلیغات و مغزشوئی ساده ترین و وسیع ترین اقشار توده را به نفع حکومت بسیج کنند. توده هایی که بخاطر سطح نازل آگاهیهای اجتماعی به راحتی قابل تحمیق هستند. انقلابیان مسلمان بنیادگرا اکثرًا از مناسباتی می آیند که اعمال خشونت فیزیکی عمدتاً تنها امکان اعمال قدرت و افزایش قدرت است. آنها کاربرد خشونت را دوست دارند، زیرا خشونت به آنها برتری و قدرت می دهد. آنها دشمن خیالی خویش را آنقدر شکنجه می کنند تا توبه کند، تواب شود. و تواب، با توبه خویش و برگشت به «حقیقت» حکومتگران، به همه نشان می دهد و اثبات می کند که راه دو تا است، گز راهه او، و «حقیقت» مطلق حکومتگران. تواب با بازگشت به «صراط المستقیم»، به راه درستی که حکومتگران در برابرش می گذارند و به او دیکته می کنند، حکومتگران را در پندار خویش تأیید می کند که جامعه گویا پر از دشمن است. و در این رفت و برگشت، پندار تامگرایان تبدیل به حقیقت وارونه ای می شود که دشمنان خیالی اثباتش می کنند.

در تمام حکومت‌های تامگرا، قوه قضائی، نه نهادی مستقل از سایر قوا، بل یکی از ابزار اصلی تحقق اهداف رهبری است. در اینجا، قوه قضائی نه نهاد «داد» گستری، بل ابزار قضائی حرکت به سوی «آرمان شهر» است و نه نهاد مستقل از حکومتگران. در دادگاه‌های رسمی نظام‌های تامگرا، موضوع بررسی نه عدالت و حقوق شهروند، که نشان دادن هویت «ضد انقلاب» یا مفسدان فی الارض است. «دادگاه‌ها»، صحنه‌های نمایش یک درام می‌شوند، نبردی میان حق و باطل، میان خوبان و بدان، خدا با شیطان، نبردی میان اسلام با کفر و... که با پیروزی اسلام و شکست کفر پایان می‌پذیرد. وظیفه اصلی «دادگاه» ارائه تصویری عینی- واقعی و جسمی- روانی از مختصات دشمن به بینندگان و شنوندگان همیشه در صحنه است تا همگان بدانند که عبور از خط قرمز حکومتگران به چه معنا خواهد بود.

دادگاه‌ها باید به توده‌ها بفهمانند که وفاداری آنها باید نه به همسر و خانواده و دوست و رفیق، که به نظام باشد. پس، برادر علیه برادر، خواهر علیه خواهر و زن علیه شوهر، و فرزندان علیه پدر و مادر و... و به نفع نظام شهادت می‌دهند. اصل، وفاداری به نظام است. در نظام تامگرا دادگستری ابزار حفظ حکومت (گران) است. در دادگاه‌های ج.ا. متهم همواره به گناه (ناکرده) خود اعتراف می‌کند، با سری افکنده به پائین و نادم از کار (ناکرده) خویش، در برابر دادستانی (جنایتکاری) که عدل و حقیقت را نمایندگی می‌کند. از «دشمن» به این دلیل سلب شخصیت می‌شود تا جان‌ش تبدیل به جسمی بی ارزش گردد تا عامل بدون اخلاق و وجدان نظام راحت تر بتواند با او هر کاری که خواست، بکند و پیش از اعدام، از سر رحم و مروت (اسلامی اش) به او تجاوز کند تا محکوم شاید به «بهشت» رود.

تبلیغات و مغزشویی

در نظام تامگرا تلاش می‌شود، از راه تبلیغات و ترور، «تعلیم و تربیت»، یا رُعب و وحشت، جامعه را یکدست و هماهنگ کنند تا راه و روش زندگی شهروندان و اندیشه آنها یکسان، مانند حکومتگران شود. در این رابطه محدوده فردی و حوزه زندگی خصوصی از میان می‌رود. فرد باید قربانی جمع شود و زندگی او تنها در «جمع»، در «امت» و برای اهداف آن معنا داشته باشد. در نظام تامگرا هدف همواره توجیه گر وسیله است. برای رسیدن به آرمان شهر، به دنیای «سعادت» و «خوشبختی» و «صلح و صفا»، هر نوع جنایتی «عقلانی» و توجیه می‌شود. سیستم، همواره نیازمند یک «دشمن» خارجی است تا از این راه وحدت میان توده و رهبری از میان نرود و تعریف دشمن و شخصیت او تنها در انحصار حکومتگران است: «ضد انقلاب»، «خُرده بورژوا» یا «عوامل امپریالیست یا صیهونیسم جهانی»، «ضد اسلام» یا...؟

در نظام تامگرا «دشمن» اصولاً فاقد شخصیت انسانی و از حقوق اش محروم است. از «دشمن» ابتداء شخصیت زدایی می‌شود تا بعد راحت تر بتوان او را ترور روانی-جسمی کرد. دشمن کسی است که خوانش او از انسان، جامعه یا حکومت، با قرائت حکومتگران متفاوت است، همین. در نظام تامگرا، در فضای بی حقوقی محض برای «دشمن» خیالی، حامی نظام با یک حقانیت یا مشروعیت- جبریت انقلابی- نژادی- تاریخی- طبقاتی- یا دینی- مذهبی- اسلامی، از خط قرمز هر مرز اخلاقی- اتیکی عبور می‌کند، اگر اصولاً برای او مرزی وجود داشته باشد. بازی دو قطبی دوست و دشمن، مرتب تکرار می‌شود، و باید بشود. اگر مشکلی هست، یهودیان مقصراند، یا دشمنان طبقاتی «پرولتاریا»، و در ایران طاغوتیان، بهائیان، قاتلان امام حسین، مسلمانانی که به اندازه کافی مومن نیستند. وجود سیستم دوگانه دوست و دشمن لازم و ملزوم چنین نظام‌هایی است. دوستان برای نامیدن و مشخص کردن دشمنان. و دشمنان، خود نماد و مؤید وجود نیروهای اهریمنی اند که همواره در حال توطئه برای تخریب نظام هستند. دنیای دو قطبی خوبان و بدان هر روز باید تکرار شود تا ملکه ذهن توده- امت گردد. توده ای که آنچنان در «ایدئولوژی» حکومتگران غرق می‌شود که هرگونه ارتباط اخلاقی- وجدانی خود برای مقاومت را از دست می‌دهد.

در نظام تامگرا، حتا تزئین شهرها هم تبدیل به حوزه دیگری از اعمال قدرت حکومتگران می‌شود.

نمادهایی که در جهان بینی حکومتگران نمی‌گنجد، همگی باید از فضای شهر بیرون رود، پاک و محو شود، حتی از اسناد. تصاویر خمینی یا رهبر همه جا می‌باشد و حاضر است، آنقدر بزرگ که نیاز به نگاه کردن نیست. همه، چه بخواهند یا نه، او را می‌بینند. در نظام تامگرا، فضای عمومی تبدیل به فضای سیاسی می‌شود که در آن حکومتگران تصورات خود از زندگی را به همه تلقین یا حقنه می‌کنند، نگاه کنید به فضای عمومی (شهرها) در دوران استالین، هیتلر، کره شمالی و ج.ا.ا. و...

در نظام تامگرا، مردمان با دو دنیای واقعی و خیالی روبرو اند. صدا و سیمای نظام دروغ می‌گوید، وزیران دروغ می‌گویند، رهبر نظام دروغ می‌گوید، همه دروغ می‌گویند تا مردم از چارچوب نظام خارج نشوند. حکومت آنقدر «تقیه» می‌کند که مسلمان ناب «نوین» تقیه را پس می‌دهد، همه دروغ می‌گویند و اساس اخلاقی جامعه فرو می‌ریزد. فحشاء که ممنوع و غیر شرعی است، قانونی-صیغه ای می‌شود، از یک ساعت تا هر چقدر که در توان «مشتی» است. مصرف مشروبات الکلی ممنوع است، اما مراکز درمانی برای درمان معتادان به الکل باز می‌شود. دزدی برداشتن چیزی با دست تعریف می‌شود، اما ریختن پول به حساب این و آن که غیر شرعی نیست.

ولایت فقیه

ولایت فقیه یک نظام تامگرا است. جهان بینی ولایت فقیه «اسلام ناب محمدی»، یعنی برداشتی ویژه و بنیادگرایانه از یک دین- مذهب و ایده‌آل‌های آن است. ارزش‌های این جهان بینی مطلق و جهانشمول، یا بالاتر، «الهی» اند. مکتب آنها کامل و «مقدس» است و برای هر چیز، از پیش از تولد تا مرگ، دستورالعمل دارد. جهان بینی ولایت فقیه، عملاً، یک دکترین سیاسی و دکترین نظام حکومت است. ولایت فقیه بدیلی (آلترناتیو - جانشین) برای حکومت، و نیز بدیلی برای راه و روش زندگی در برابر تام مدلهای «غربی و شرقی» است. جنبشی سیاسی- دینی، بنیادگرا، متعصب و شبه نظامی است که هدفش ایجاد «امپراتوری اسلامی» (شیعه دوازده امامی) و بازگشت به دوران محمد است. ولایت فقیه، هم یک مذهب از دین اسلام است و هم یک نظام سیاسی- اجتماعی. ولایت فقیه یک آپارتاید (نظام تبعیض گرا) فرهنگی، سیاسی و مذهبی است. شهروندانش را بر اساس اعتقادات دینی- مذهبی جنسیتی، و نیز مقام و منصب آنها، به خوب و بد، و بد و بدتر، تا سزاوار مرگ تقسیم می‌کند.

ایدئولوژی ولایت فقیه بر اساس برتری نژادی، یا طبقاتی نیست، بل برتری مذهب است. حق، همواره با پیروان شیعه دوازده امامی پیرو مکتب اصولی و هوادار نظام ولایت فقیه است. آنها حتا میان اصیل ترین پیروان خود نیز تفاوت و تمایز قائل می‌شوند. بهترین آنها، فقها و مجتهدان هستند. آنها «صالحان» اند که می‌بایست بر «أمت» حکومت کنند. مردان پیرو مکتب اصولی، اما غیر فقیه و مجتهد نیز، از بخش عمده حقوق خود در قانون اساسی محروم هستند. زن شیعه پیرو مکتب اصولی، در میان این أمت، انسان درجه سوم است. جهان بینی ولایت فقیه الهی، برفراز ملت و قانون است. مخالفان با نظام، یا مخالفان با ارزش‌های نظام، «شیطان» تا پیروان شیطان اند. این جهان بینی برای همه مسائل اجتماعی، پاسخ‌هایی ساده اندیشانه، عوام پسند (پوپولیستی)، اما قابل «فهم» برای امت دارد. برای حفظ قدرت تقیه می‌کند و وعده می‌دهد که آب و برق و خانه همگی مجانی خواهند بود، و امروز کمر مردم زیر هزینه‌های سنگین همان آب و برق و خانه شکسته است.

تبلیغات تامگرایان همواره نه به روی عقل، که به روی عواطف سرکوب شده‌ها نظر دارد. در تبلیغات ولایت فقیه‌پایان شهادت و شهید جایی ویژه دارد. شهادت در راه «حق»، یعنی قربانی شدن فرد برای جمع، و جمع یعنی أمت، أمتی که پیرو کور رهبر است. اهداف أمت را حکومتگران و رهبری تعیین می‌کنند. چگونه می‌توان حکومتی تام گرا سازمان داد، اگر بنا باشد که أمت تبدیل به شهروندانی آگاه شود، شهروندانی که نه خود را در خدمت حکومتگران، بل حکومتگران را در خدمت خود دارند. نظام تامگرای ولایت فقیه (حکومت اسلامی) بر اساس نفی کامل فرد و فردگرایی، و حل شدن در توده بنا شده است. توده‌ای که یک

ارزش، یک هدف و یک رهبر مقدس دارد که برفراز قانون و ملت عمل می‌کند. ارزش‌های مقدس، هدف مقدس و رهبری مقدس. فرد باید در توده حل شود، مانند قطره آب در دریا و آنگاه خود را فدای حکومتگران کند. نظام تام‌گرایی ولایت فقیه دارای یک رهبر است. حقانیت یا «مشروعیت» رهبری از اندیشه امامت، در مذهب شیعه دوازده امامی پیرو مکتب اصولی است. در ولایت فقیه، حکومت از آن صالحان (فقها و مجتهدان) است. رهبر نظام، بر فراز ملت و قانون عمل می‌کند. او تجسم و نماد خواست الهی است. اصل رهبری و تقدس او، و نیز «مشروعیت» الهی قدرت و مقام او، که رهبر را بر فراز ملت و قانون قرار می‌دهد. در این نظام، رهبر بالاترین مقام است و اُمت باید مطیع او باشد. او، در واقع، اُمت را که صغیر و ناکامل است، به سوی راه راست و سعادت و خوشبختی نهایی هدایت می‌کند، رسالت دارد که بکند. رابطه رهبر با ملت رابطه فرمانده و فرمانبر است. رهبر، نماد مذهب و ارزش‌های مطلق الهی، نماد اهداف مقدس، سَمبُل یگانگی و وحدت میان اُمت در حکومتگران است. او خود را جانشین امام پنهان می‌داند که ادامه دهنده راه پیامبر محمد است. اطاعت از خواست و فرامین رهبری از واجبات سیاسی-دینی و به عنوان وظیفه و تکلیف شرعی می‌شود. نمایندگان ایدئولوژیک رهبر همه جا حضور دارند.

ابزار اصلی حکومت اسلامی در شکل ولایت فقیه، ترور از بالا و ترور از پایین است. پیروان او، حزب الله، انصار حزب الله، بسیج، پاسدار و... در خیابان مخالفان را سرکوب و ایجاد رعب و وحشت می‌کنند. دستگاه امنیت، پلیس مخفی، در همه جا گسترده است. اپوزیسیون سازمان یافته، کادرها و رهبران ترور می‌شوند. در نظام تام‌گرایی ولایت فقیه، نقش حزب واحد سازمان یافته را گروه‌های رنگارنگ حزب الله انجام می‌دهند. کار تبلیغات و تحمیق توده‌ها (از جمله) در دست امام جمعه هاست که از سوی دفتر ویژه رهبر انتخاب می‌شوند. نمایندگان ایدئولوژیک رهبر در تمام ارگانها و نهادهای جامعه حضور دارند. دستگاه قضائی، که منتخب رهبر است، و وسیله‌ای نه برای اجرای عدالت قضائی بر اساس قوانین جاری، که ابزاری برای حفظ و تحکیم نظام ولایت فقیه است، آنچنان جوّ بی‌اعتمادی و عدم امنیت قضائی بوجود می‌آورد که با جان و شرف و مال هر کس، و در هر زمان، بنا بر اراده و میل حکومتگران، می‌توان «بازی» کرد.

بخش دوم

اصول اساسی- نظری ساختار حکومت از دیدگاه خمینی

ولایت فقیه و ساختار حکومت در ج.ا.ا، نگاه به قانون اساسی

«... فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آئین دادرسی اسلام بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین شناس به تمام معنی باشد... فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم بدست می‌آید که فقیه وصی رسول اکرم (ص) است و در عصر غیبت، امام المسلمین رئیس المله می‌باشد... ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس... همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست... ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد... این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر راز حضرت امیر(ع) بود و یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است... بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرزحکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت، واضح است... اکنون که دوران غیبت امام (ص) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست

تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است... اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟... این خاصیت که عبارت از علم و قانون و عدالت باشد در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند... اگر فرد لایقی که دارای ایند و خاصیت باشد بپاخواست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد... چون حکومت اسلامی حکومت قانون است قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند، در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امین اند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود... در هر حال، از روایت می‌فهمیم که فقها اوصیاء دست دوم رسول اکرم (ص) هستند و اموری که از طرف رسول الله (ص) به ائمه (ع) واگذار شده برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند چنانکه حضرت امیر(ع) انجام داد... حکومت اسلامی... مشروط است... مشروطه از این جهت که اداره کنندگان در اجراء و اداره مقید به یک مجموعه شروط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است... مجموعه شروط همان احکام و قوانین اسلام است، که باید رعایت و اجرا شود. از اینجهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای مشروطه و سلطنتی و جمهوری در همین است. در اینکه نمایندگان مردم و یا شاه در اینگونه رژیمها به قانونگذاری می‌پردازند، در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان بمورد اجراء گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد... دراین طرزحکومت حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد... همه افراد تا ابد تابع قوانین قرآن هستند. تمام اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) درحکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد... از روایات بر می‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی او است، دراینکه فقهای عادل برحسب تعیین ائمه منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است اختلافی نیست... امام می‌فرمایند: ازحکم دادن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آئین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است و یا وصی پیغمبر... فقها اوصیاء دست دوم رسول اکرم هستند. و اموری که از طرف رسول الله (ص) به ائمه (ع) واگذار شده برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند... فقیه وصی رسول اکرم است و درعصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشند و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد... و بموجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد، قاضی حکم به باطل نکند، یعنی بر مبنای قانون ناروای غیراسلامی حکم صادر نکند و نه آئین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می‌کند هیچیک غیراسلامی (باطل) نباشد... در زمان رسول اکرم اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا اجراء می‌کردند. رسول الله مجری قانون بود، مثلاً قوانین اجرائی را اجرا می‌کرد، دست سارق را می‌برید، حد می‌زد و رجم می‌کرد. خلیفه هم برای همین امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم آورده است اجراء کند... رسول اکرم در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و تفسیر عقاید و احکام و نظامات به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشت. دولت اسلام را بوجود آورد. دست می‌برید، حد می‌زد، رجم می‌کرد. پس از رسول اکرم خلیفه هم همین وظیفه و مقام را دارد... اطاعت از ولی امر واجب شمرده شده است. ولی امر بعد از رسول اکرم ائمه اطهاراند که متصدی چند وظیفه و مقام هستند. یکی بیان و تشریح عقاید و احکام و نظامات اسلام برای مردم که بیان و تفسیر قرآن و سنت مرادف می‌باشد و دیگری اجرای احکام و برقراری نظامات

اسلام در جامعه مسلمانان و نیز بسط عقاید و نظامات اسلام در میان ملل جهان. پس از ایشان فقهای عادل عهده دار این مقامات هستند... همانطوریکه پیغمبر اکرم مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بودند. خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم باید رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آنرا مستقر می گردانند. حدود و قصاص را جاری نمایند... خلاصه اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست. از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص... همه و همه... همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هستند برای فقیه هم هست...». (نامه ای از امام موسوی، آیت الله خمینی، کاشف الغطاء، ولایت فقیه، ۱۳۵۶/۷/۳، شماره ثبت ۱۰۵۲، برگهای ۲۱ تا ۱۲۷).

این اندیشه های سیاسی پوسیده که در قانون اساسی ج.ا.ا. واقعیت حقوقی- قانونی یافته است برگشت به دوران جاهلیت است. اندیشه هایی مربوط به پیش از جنبش روشنگری و خردگرایی، مربوط به دوران تاریکی انسان و قیومیت او است. برگشت به دوران پیش از انقلاب فرانسه است که در آن برای اولین بار در تاریخ «ملت» مقوله اصلی سیاست و قوای حکومت تنها ناشی از اراده او می شود. برگشت به دوران پیش از انقلاب مشروطیت ایران است که در آن «حقانیت منشاء» حکومت از شاه و شیخ گرفته شد و قانونا به ملت منتقل گردید. برگشت به دوران پیش از اندیشه های روسو، در رابطه با حق حاکمیت ملت، برگشت به دوران پیش از منتسکیو در رابطه با تقسیم و کنترل قوای حکومت است که نه با جمهوریت ارتباطی دارد، نه با دموکراسی و حقوق بشر. اندیشه «ولایت فقیه» اصولا و در اساس ناقض حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش و به تبع آن ناقض حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش است. دشمن دموکراسی و حقوق بشر است.

۱. مقدمه قانون اساسی

مقدمه ق.ا. علاوه بر تحریف انقلاب و تاریخ ایران (که در اینجا مورد بحث نیست)، در بخش حکومت اسلامی می گوید: «طرح حکومت اسلامی برپایه ولایت فقیه که در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارائه شد انگیزه مشخص و منسجم نوینی را در مردم مسلمان و متعهد ایجاد نمود... و در چنین خطی نهضت ادامه یافت». یعنی انقلاب مردم ایران برای حکومت اسلامی و براساس ایده ولایت فقیه بوده است.

و در همانجا، در بخش شیوه حکومت در اسلام آمده است که در ج.ا.ا.: «... در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است براساس تلقی مکتبی، صالحان [فقها و مجتهدان، پ.د.] عهده دار حکومت و اداره مملکت می گردند و قانونگذاری... برمدار قرآن و سنت جریان می یابد... بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام شناسان... (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است...». در همان مقدمه، در بخش ولایت فقیه عادل، چنین آمده است: «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع الشرایطی را که از طرف مردم بعنوان رهبر شناخته می شود... آماده می کند تا ضامن عدم انحراف سازمانهای مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشند». پس، اگر از سایر موارد غیرمستقیم بگذریم، تا اینجا، تنها در مقدمه سه بار بر اصل ولایت فقیه و اداره امور کشور به دست فقها و مجتهدان و بر اساس قرآن و سنت، بدون هیچ سوء تفاهمی، تاکید می شود.

۲. فصل اول اصول کلی

اصل دوم از این فصل می گوید ج.ا. نظامی است «بر پایه ایمان به خدای یکتا، وحی، معاد [تا اینجا اصول تمام مسلمانان، پ.د.]، عدل خدا باضافه امامت [یعنی مذهب شیعه، پ.د.] و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام، بعلاوه (بند الف از ۶) اجتهاد مستمر فقهای جامعه الشرایط براساس کتاب [قرآن، پ.د.] و سنت معصومین...».

اصل چهارم از همین فصل می گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی، و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است».

و اصل پنجم از همین فصل مقرر می دارد که: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر... در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.» توجه شود که اصل چهارم اصولا از ملت سلب حق قانونگذاری می کند و آن را به عهده شش فقیه شورای نگهبان که همگی منتصبان مستقیم رهبر (ولی فقیه) هستند، می گذارد.

۳. فصل سوم، حقوق ملت

در این فصل هر جا سخن از حقوق ملت می شود، فوراً یک پسوند «با رعایت موازین اسلام»، «مگر مخل به مبانی اسلامی نباشند»، «به شرط آنکه مخل مبانی اسلامی نباشند»، «مگر خلاف اسلام» نباشد، و... اضافه می شود، مانند اصل بیست و یکم: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین کند...». یا اصل بیست و هشتم: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها... بشرط آنکه مخل مبانی اسلام نباشد آزاد است». و روشن است که تعیین کنندگان «موازین اسلامی»، همچنانکه اصل چهارم می گوید، فقهای شورای نگهبان هستند که منتصبان یا منتخبان مستقیم رهبر مذهبی نظام می باشند. پس، در زمینه حقوق شهروندی ملت نیز سخن نهایی با رهبر است که توسط نمایندگان انجام می گیرد.

۴. فصل پنجم

حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن. در رابطه با حق حاکمیت ملت، قانون اساسی در دو مورد صریح اظهار نظر می کند، اصول ۶ و ۵۶، و این دو موردی است که همواره از سوی «قانونمدارانی» که می خواهند ملتزم به ق.ا.ج.ا. باشند به آنها استناد می شود. در اصل ششم چنین آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید با اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای ملی، اعضای شوراهای و نظائر اینها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین میگردد.»

و در اصل پنجاه و شش آمده است که: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را برسرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال میکند.»

درهر دو اصل، اتکاء به آراء مردم یا حق حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش براساس «اصول دیگر این قانون» یا «از طرقی که در اصول بعد می آید» تعریف می شود. یعنی بیان مشخص اصل «حق حاکمیت ملت» طبق اصول دیگری است که در قانون اساسی آمده است و در بررسی زیر نشان خواهم داد که بنابر آن اصول «دیگر» حق حکومت از ملت قانونا سلب شده است و این دو اصل جنبه تزئینی برای خاکسپاری حقوق ملت را دارند.

اما، در همان فصل پنجم، در اصل پنجاه هفتم، یعنی یک خط پائین تراز پذیرش «حق حاکمیت انسان برسرنوشت اجتماعی خویش» (اصل پنجاه ششم)، آب پاکی به روی این حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملت ریخته و دوباره تمام حقوق منتقل به ولی امر می شود: «قوای حکومت در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت برطبق اصول آینده این قانون عمال میگردند. این قوا مستقل از یکدیگرند».

۵. فصل ششم

این فصل دارای سی و هفت اصل است، از اصل شصت و دوم تا اصل نود و نهم. این فصل در اساس و بنیاد خود بگونه ای تنظیم شده است که حق قانونگذاری را از ملت سلب و به فقیه یا نمایندگان منتخب یا منتصب او منتقل می کند. و از آنجا که مجلس، قوه قانونگذاری، اساس و قلب اصل حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش را تشکیل می دهد، پس فصل ششم اصولا از ملت سلب حق حاکمیت می کند، بنا بر دلایل زیر:

- مجلس شورای اسلامی (نمایندگان فرضا منتخب آزاد ملت) بدون شورای نگهبان (نمایندگان منتخب مستقیم، و منتصب غیرمستقیم رهبر، ولی امر) اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳).

- از نظر انطباق بر موازین اسلام، کلیه مصوبات مجلس باید به شورای نگهبان فرستاده شود (اصل ۹۴) و تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان خواهد بود (اصل ۹۶). شورای نگهبان (از جمله) دارای شش نفر فقیه عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز است که انتخاب آنها با مقام رهبری است (اصل ۹۱). پس، تا اینجا، قانونگذاری نه حق مردم یا نمایندگان منتخب آنها، بل تنها حق ولی امر است (با- یا بی «مطلقه») که به نمایندگان خود در شورای نگهبان تفویض کرده است.

- برای مواردی که مصوبه مجلس را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی (که بنابر اصل ۴ تماما باید بر اساس احکام و موازین اسلامی باشند) بداند و مجلس نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، به دستور رهبری «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تشکیل می شود که اعضاء ثابت و متغیر آن را مقام رهبری تعیین می نماید (اصل ۱۱۲).

- به علاوه، از آنجا که بنابر اصل پنجاه و هفتم، رهبر بر هر سه قوه ولایت تام دارد، پس در صورت لزوم، باز خودش تعیین تکلیف خواهد کرد.

بنابراین، بنابر فصل ششم (قوه مقننه)، قانونگذاری چنین است: تمام قوانین باید بر اساس موازین اسلامی باشند و فقها شورای نگهبان در این مورد داور نهایی هستند (اصل ۴). مجلس باید مصوباتش را به شورای نگهبان بفرستد تا اکثریت فقهای آن (نمایندگان رهبر) اظهار نظر کنند، اگر توفیق حاصل نشد، نمایندگان دیگری از سوی رهبر (مجمع تشخیص مصلحت نظام) دخالت خواهند کرد، باز اگر نشد، خود رهبر شخصا حرف آخر را خواهد زد.

۶. فصل هشتم و نهم

فصل هشتم مربوط به مقام رهبری، یعنی ولایت امر و امامت امت است و مقرر می دارد که پس از رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلامی آیت الله خمینی، شورای خبرگان رهبری (۸۸ مجتهد) رهبر نظام را انتخاب می کند که او ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را برعهده خواهد داشت (اصل ۱۰۷). و بعد در اصل یکصد و نهم هرچه اختیارات در کشور هست به او می دهد، از تعیین سیاستهای کلی نظام تا حسن اجرای آن سیاستها، از فرماندهی کل قوا تا اعلان جنگ و صلح، از نصب و عزل فقهای شورای نگهبان تا فرماندهی عالی نیروهای نظامی و انتظامی، از امضاء حکم ریاست جمهوری تا عزل او، و... دیگر چه می ماند؟! هیچ. اما این هنوز تمام ولایت نیست.

اصل یکصد و سیزدهم، در فصل نهم، قوه مجریه، می گوید رئیس جمهور «پس از مقام رهبری عالیتین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیما به رهبری مربوط میشود، بر عهده دارد.» یعنی یکم، اگر حتما تمام ملت ایران به رئیس جمهور کشور رای دهند، او در برابر رهبری که توسط ۸۸ تن مجتهد نصب شده است، همچنان نفر دوم می ماند. دوم، همچنانکه دیده شد، تمام امور مهم جامعه، مستقیم و غیرمستقیم، به رهبر مربوط می شود. به عنوان مثال،

چه امری مهم‌تر از «تعیین سیاست‌های کلی نظام» در درون یا بیرون، یا تمام حقوقی که در اصل ۱۱۰ برای ولی امر در نظر گرفته شده است، می‌باشد؟

به دیگر سخن، نه در قوه قانونگذاری (قانونا) جایی برای اعمال حق حاکمیت ملت وجود دارد و نه در قوه اجرایی، همه امور در اختیار و در انحصار فقها و مجتهدان است که در راس آنها ولی امر قرار دارد، با ولایتی که در اساس و بنیاد خود «مطلقه» است و به نام «الله» و برای اجرای فرامین او، بفرارز خواست و اراده ملت، حکومت می‌کند.

۷. فصل یازدهم، قوه قضایی

از اصل ۱۵۲ تا ۱۷۴، یعنی ۲۲ اصل به قوه قضایی اختصاص دارد. بنابر مقدمه ق.ا. و نیز اصول ۴، ۲، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸ و ۱۷۲ قضاوت در ج.ا. تنها در چهارچوب و بر اساس احکام و موازین شرع خواهد بود که مفسران آن (بنابر قانون، اصل ۴) اکثریت فقهای شورای نگهبان (چهار فقیه یا مجتهد) هستند که همگی منتخبان (یا منتصبان) ولی امر می‌باشند. یعنی تعیین قانون قضاء بر فراز ملت و در انحصار فقها یا مجتهدانی است که همگی منتصبان یا منتخبان «ولایت امر» می‌باشند.

به علاوه، رئیس قوه قضایی یک مجتهد منتخب رهبر است (اصل ۱۵۷) و رئیس دیوانعالی کشور و نیز دادستان کل نیز باید مجتهد باشند که رئیس قوه قضایی (مجتهد منتصب ولی امر) آنها را با مشورت قضات دیوانعالی کشور منصوب می‌نماید (اصل ۱۶۲).

و بنابر اصل یکصد و شصت و ششم، قضات موظف اند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه (اسلامی) بیابند و اگر نیابند با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم صادر کنند. و اصل یکصد و هفتادم حتا قضات دادگاهها را مکلف می‌کند «از اجرای تصویبنامه و آئین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی ... است خود اری کنند».

به سخن دیگر، کل دستگاه قضایی از مجرای ولی امر می‌گذرد، مستقیم یا غیرمستقیم، و باید مجری «عدالت اسلامی» براساس احکام و موازینی باشد که بر فراز ملت اند. آیا برای انتقال دادگستری به نمایندگان واقعی مردم باید این اصول را تغییر دهیم؟ آیا با تعهدی که به حقوق بشر خواهیم داشت، باید التزام قوانین قضایی را از «احکام و موازین شرع» به مفاد اعلامیه جهانی «حقوق بشر» منتقل نمائیم؟

بررسی ق.ا.ج.ا. را می‌توان همچنان ادامه داد که از یک ملت رسماً، علناً و قانوناً سلب حق حاکمیت کرده است و ولایت فقیه نه مربوط به یک یا دو اصل، که اساس ساختار حکومت و تمام اصول اساسی ساختار حکومت را تشکیل می‌دهد.

نتیجه: بررسی ق.ا.ج.ا. نشان می‌دهد که تقریباً اساسی‌ترین نهادهای قانونی ج.ا. در انحصار فقها و مجتهدان است. به بقیه پست‌ها و مناصبی که قانوناً در اختیار و انحصار فقها و مجتهدان هستند فعلاً کاری ندارم. فرض کنیم که ۸۰۰۰۰ فقیه و مجتهد وجود داشته باشد (که چنین نیست) و جمعیت ایران بالغ بر ۸۰ میلیون نفر باشد، در اینصورت بیش از ۹۹٪ ملت ایران از حق انتخاب شدن در اصلی‌ترین و اساسی‌ترین ارگانهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی (که تصمیم‌گیرندگان اصلی سرنوشت جامعه هستند) محروم می‌باشند. عدالت را نمی‌توان در یک بستر حقوقی- قانونی سراسر تبعیض، برقرار سازد!

علاوه بر انحصار حکومت و حق حاکمیت، «ولایت فقیه» نظامی سراسر تبعیض است: تبعیض حقوقی میان مسلمانان با نامسلمانان، میان نامسلمانان اهل کتاب و سایر ادیان، میان مسلمانان و سایر ادیان، میان شیعیان و اهل سنت، میان مردان و زنان، و حتا میان شیعیان مرد مومن با فقها و مجتهدان. و به اینها دهها تبعیض حقوقی دیگر نیز می‌توان اضافه نمود.

ج.ا.ا. از اساس با آزادی انسان و انسان خود بنیاد، با دموکراسی، با حقوق بشر، با حقوق زنان، با حقوق اقلیت‌های دینی- مذهبی، با حق حاکمیت ملت در قانونگذاری، با تساوی حقوقی هر کس در برابر

قانون و... نه تنها مخالف که ضد آنها است. آزادیخواهان نمی توانند و نباید به این قانون اساسی تامگرا تمکین کنند. به این قانون اساسی پوسیده تمکین کنیم که چه بشود؟ که در سلب حق ملت در قانونگذاری، در بیرون راندن زنان از اساسی ترین ارگانهای تصمیمگیری پیش بینی شده در قانون اساسی، در زیر پا گذاردن حقوق سایر اقلیت های دینی- مذهبی و... با آنها همصدا و همگام شویم؟ بپذیریم (با تمکین به قانون) که زنان نباید رئیس جمهور شوند؟ که قوه دادگستری باید در دست و انحصار فقها و مجتهدان و قوانین آن بر اساس «احکام و موازین» شرع باشد؟ که سنگسار خوب و درآوردن چشم نیکو است؟ ج.ا.ا. نظامی است سراسر تبعیض سیاسی- حقوقی- اجتماعی و اقتصادی. حکومت در ایران باز گشته است به دوران پیش از اندیشه های روسو. قانونمداری در ج.ا.ا. بر گشت به عصر حاکمیت «الله» (سده میانی، قرون وسطا)، عصر برتری پیروان یک مذهب بر دیگران (برتری های نژادی، جنسیتی، قومی- ملیتی، و...) و عصر سلب حق حاکمیت از ملت (تا پیش از انقلاب فراسه) است که با قانون اساسی اش و جاهت حقوقی یافته است. قانونگذاری و قانونمداری دو روی یک سکه اند، یعنی انسان زمانی قانونمدار شد که حق قانونگذاری را از همه، از نهاد کلیسا و نهاد سلطنت، سلب و آن را در اختیار نمایندگان مردم گزارد. این وارونه فهمیدن مرتجعانه قانونمداری در ج.ا. (که خودش نماد ارتجاع است)، آنهم از سوی اپوزیسیونی که ادعای «روشنفکری»، عدل و انصاف، دموکراسی و حقوق بشر می کند، اصولا قابل فهم و پذیرش نیست. معیار سنجش ما، خرد، انسانیت، و انصاف و عدالت است. به این دلایل باید از این نظام جهل خشونت گذر کرد و نظامی دموکراتیک بر اساس دموکراسیهای پارلمانی مدرن با اتکا و التزام به حقوق بشر ساخت.

برلین، ۲۰ خرداد ۱۳۹۷



گذار از استبداد

روش های ساختارگرایانه و سوژکتیویستی در تدوین نظریه گذر از استبداد



عطا هودشتیان

گشایش

پرسش مرکزی این نوشته آن است که چرا در این صد و اندی سال گذشته، ایران نتوانست بر استبداد سیاسی نقطه پایانی بگذارد و به نوعی رژیم سیاسی دموکراتیک دست یابد؟ به عبارت دیگر، تا کنون مهمترین موانع گذر از استبداد چه ها بوده اند و امروز مهمترین راه های جلوگیری از بازتولید استبداد در فردای سرنگونی حکومت مذهبی چیره بر ایران چه ها هستند؟ آیا میهن ما، باوجود ساختار و فرهنگ استبدادی دیرپا، به نگاه برخی پژوهشگران، محکوم به تکرار آن است، آیا برای گذار از استبداد باید نخست به تغییر در فرهنگ، ساختار، روابط اقتصادی، رشد سواد آموزی و آموزش و پرورش پرداخت؟ آیا راه دیگری برای گذار از استبداد وجود دارد؟

برای باز اندیشی این پرسش ها، باید نخست براین نکته تاکید کرد که مسئله استبداد در ایران مقوله ای چند وجهی ست. برای تحلیل آن میتوان از روش های متفاوتی کمک گرفت. یکی از عوامل اصلی پدیداری و پایداری استبداد در ایران ساختار تاریخی متناسب با تولید استبداد و دیگر انسان اجتماعی ست که به مستبد بدل میشود. معمولا قاعده برآن بوده است که پژوهشگر از مقوله استبداد، تحلیلی ساختاری، یعنی اقتصادی- اجتماعی و تاریخی، بدست داده و دلایل بازتولید آنرا از طریق بررسی فرهنگ استبدادی توضیح میدهد. در این نوشته، این نگرش را «روش ساختارگرایانه» نامیده ایم. اما از نگاه من، این روش علیرغم ویژگی های ارزنده اش، از کمبودهایی چند برخوردار است. بکارگیری این روش برای درک مقوله استبداد لازم است، اما برای سنجش راه های گذار از آن، کافی بنظر نمی رسد. از اینرو، رهیافت دیگری را که «روش سوژکتیویستی» می نامم و به مکانیسم فردی گذار اشاره دارد، باید در تحلیل دخالت داد.

به عبارت روشن تر، مسئله استبداد می بایست هم از دریچه اقتصادی-اجتماعی و تاریخی، یعنی ساختاری، و هم از دریچه امکانات فردی گذر به فراتر از ساختار مد نظر قرار گیرد. گفتار عمومی کم و بیش مقبول میان پژوهشگران علوم انسانی چنین است که نظام سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران استبدادی ست و هرآنکس که در قدرت سیاسی جای گیرد، در نهایت روش فرمانروایی استبدادی را تکرار می کند. مقصود این نوشته آن است که راه یافتی را برای نقد و نفی این تفکر بدست دهد.

اما چرا می بایست این روش دوگانه را بکار بست؟ ویژگی ها و مزایای آن چیست؟ کمبودهای روش ساختارگرایانه، باوجود ویژگی های مورد قبولش، کدامند؟ نکات برجسته روش سوژکتیویستی چیست؟ و بالاخره، فراتر از تئوری، و مهمتر از همه، آیا در روزگار حاضر، نمونه های عملی گذار از استبداد را با اتکاء به روش سوژکتیویستی میتوان نشان داد؟ در این نوشته نخست مزایا و مضرات روش ساختارگرایانه را توضیح میدهم، سپس به بررسی روش سوژکتیویستی پرداخته، ویژگی های آنرا تحلیل و نمونه های عملی در بکارگیری این روش

روش ساختارگرایانه

در بررسی مقوله استبداد، روش ساختارگرایانه (۱) آنچنانکه ما در این نوشته آنرا میخوانیم، بر آن است که ساختار یک جامعه، یعنی روابط اقتصادی، موقعیت فرهنگی، هرم سیاسی و اجتماعی، چنان بر قدرت و پرنفوذ در شکل گیری فرد و عملکرد وی موثر است که او عملاً تابع الزامات و نیازهای ساختار مذکور قرار گرفته و خارج از مدار آن، حیاتش کم اثر است. در این نگاه، انسان تنها جزئی اندک در مجموعه روند تحول تاریخی بشمار می آید، و تقلای وی در کوتاه مدت اثر چندانی نداشته و در نهایت تابع آن قرار میگیرد (۲). نگاه ساختارگرایانه همچون یک روش تحلیل اجتماعی، در پی آن است که برای استبداد و استمرار آن در طول تاریخ، یک توجیه ساختاری، یعنی اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی دست و پا کند. بر مبنای چنین بنیان فکری، اساساً ریشه های استبداد در ایران دارای ریشه «فرا-فردی» بوده و به تاریخ استبداد، شکل تولید اقتصادی و روابط اجتماعی و فرهنگ متناسب با آن باز میگردد. در این روش «فرد ماحصل تاریخ» یا سیاق تاریخی جامعه است و ضوابط تاریخی اجازه فراتر رفتن از تحمیلات ساختار را به وی نمی دهد.

اگرچه با بکارگیری این روش ساختارگرایانه میتوان به ویژگی های استبداد دست یافت، لیکن ایراد این روش آنجاست که رفع و دفع استبداد را منوط به تغییرات بنیادین و ساختاری می کند؛ اقدامی که شاید ناخواسته ولی عملاً و در نهایت، جامعه را به «بردباری» و تحمل استبداد وامیدارد، زیرا، برکسی پوشیده نیست که تحول در ساختار، کارزار یک قرن یا قرن هاست. هنگامیکه از فرهیختگان امروز پرسیده میشود که در برابر ستم نظام استبدادی حاضر چه باید کرد؟ و پاسخ می شنویم که باید به اصل رجوع نمود و نخست فرهنگ و ساختار را متحول کرد (۳)، درمییابیم که با این روش، باید در عمل مجبور به پذیرش وضع موجود باشیم زیرا تغییر در ساختار و فرهنگ کار یک سده یا سده ها است.

خروجی اصلی روش ساختارگرایانه، این است که ما در چنبره استبداد گرفتاریم و محکوم به تکرار آن هستیم و انتظار چندانی به این زودی ها برای گذر از نظام استبدادی نمی توان یافت و رهبری بعدی با اندکی کم و کاست، تکرار رهبر قبلی ست.

این کمبود اساسی در روش ساختارگرایانه، میدان را برای ورود روش سوبژکتیویستی باز میکند که در بخش های پیش رو به بررسی آن خواهیم پرداخت. اما با وجود این کمبودها، و علیرغم اینکه روش ساختارگرایانه به فرد و اثرات پایدار آن اهمیت چندانی نمیدهد، لیکن چنین امری به مثابه بی توجهی نسبت دستاوردهای آموزنده این روش نباید تلقی گردد.

اهمیت نگاه ساختارگرایانه

در تحلیل استبداد، آنچه باید از روش ساختارگرایانه آموخت آن است که ویژگی های تاریخی یک جامعه، بی تردید در شکل گیری انسان و هیئت روانی و رفتاری وی موثر است. تاکید مجدد براین واقعیت و اثرات آن در شکل گیری استبداد از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

یکی از عناصر قابل توجیه و آموزنده در نگرش ساختارگرایانه، تاکید بر گردش آزادانه سرمایه و اثرات آن در گشایش تدریجی ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه است. کتاب احمد اشرف به نام «موانع رشد سرمایه داری در ایران» که در سال ۱۳۵۹ در تهران منتشر شد، یک منبع مطالعاتی معتبر در دسترس بسیاری از پژوهشگران، از جمله خود من، بوده است (۴). وی به ساختار شهری در ایران قدیم، در دوره قاجار اشاره میکند و به بررسی «حرفه ها و جماعتهای کسبه و پیشه وران» و موقعیت تجار و اصناف این دوران میپردازد. اشرف اشاره میکند که در این دوران کارکرد اصناف زیر نظر حکومت بوده و قدرت حاکم، در دو مورد در کار آنها دخالت مستقیم داشته است: یکی در امر انتصاب مسئولین اصناف، و دیگری در امور مالی. از این طریق میتوان دریافت که اصناف در سیطره و کنترل قدرت حاکم قرار داشته اند.

نویسنده سپس به مقایسه این وضعیت با اروپا در آن دوره می‌پردازد، جایی که، بر خلاف آنچه در ایران مرسوم بوده است، اصناف در همین دو حوزه، یعنی انتخاب نماینده خود و کنترل امور مالی، مستقل از حاکمیت بودند (۵). این استقلال مالی و مدیریتی در اروپا، به تعادل قوا، چه در صحنه اجتماع و چه در حوزه سیاسی یاری رساند، بگونه‌ای که امکان تک‌روی و اقتدار یکتاگرانه قدرت حاکم را کاهش میداد. مختصر آنکه، گردش آزادانه سرمایه بگونه‌ای عجیب انگیزی در شکل‌گیری تدریجی جامعه‌ای باز و آزاد موثر است. نفوذ و دخالت مستقیم قدرت حاکمه در تجارت و تولید، یکی از موانع اصلی گردش سرمایه در ایران بوده است. لیکن این نحوه بررسی که به تاریخ و ساختار اقتصادی و اجتماعی نظر دارد و کاملاً موجهه و لازم است، برای مقابله با استبداد و تدوین روشی جهت جلوگیری از بازتولید استبداد، کافی بنظر نمی‌رسد. بُعد قابل‌پذیرش این روش آنجاست که به روابط تودرتوی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و واقعیت ناشناخته لیکن پرنفوذ حوزه «ناخودآگاه» جامعه و شخص توجه ویژه دارد. لیکن بُعد غیر قابل‌پذیرش این روش آنجاست که تقریباً «همه چیز»، همه رفتارها، کنش‌ها و واکنش‌های شخص را مرتبط به ساختار میکند و امکان تحرک فرا ساختاری را در وی نمی‌بیند. گویی فرد دیگر هیچ اثربخشی و آزادی در عمل ندارد و قدرت تصمیم‌گیری از وی گرفته شده است. و این یک کمبود بزرگ در روش ساختارگرایانه است (۶).

کمبودهای نگاه «فرا-فردی» ساختارگرایانه، اهمیت روش سوژکتیویستی در تحلیل استبداد را دوچندان کرده است. زیرا این روش به «جزءها» در ساختار توجه میکند و همه امور را مشروط به تحول آغازین در ساختار نمی‌داند. اما ویژگی‌های و فوائد این روش کدام‌اند؟

روش سوژکتیویستی

آنچه باید به تحلیل ساختارگرایانه از استبداد افزود، و از آن در این تحلیل بعنوان روش «سوژکتیویستی» نام می‌برم، بنا برآن دارد که میان «مستبد بالفعل» — یعنی شخص مستبد در قدرت — و «مستبد بالقوه» — یعنی هر ایرانی که میتواند بطور بالقوه به مستبد بدل شود — تفاوتی وجود دارد. به همان میزان که آدمی که در جامعه استبدادی زاده شده است، میتواند به یک مستبد بدل گردد، به همان میزان نیز میتوان توقع داشت که آن شخص، در موقعیت ویژه‌ای، توان‌گذار از فرهنگ استبدادی را در خود بیابد. وی قادر است از توان بالقوه برخوردار باشد که در موقعیت ویژه‌ای لزوماً راه‌ها و روشهای فرهنگ استبدادی را باز تولید نکند و به یک آزادیخواه بدل گردد. این را یک تحول سوژکتیویستی می‌خوانم، زیرا هم به شخص باز میگردد (نه به ساختار) و هم در حوزه تفکر و باورها.

بسیاری از ما در موقعیت دوم قرار داریم. موضوع مرکزی روش سوژکتیویستی بررسی مستبد سیاسی بالفعل نیست. زیرا او پیش از این در رهبری قرار دارد. مستبدان نه براحتهی دست از قدرت میشوند و نه در تلاش برای آگاهی از مضرات این روش کشور داری هستند. برعکس، موضوع مرکزی تحلیل ما، بررسی امکانات تحول «انسان اجتماعی» در گذر از استبداد است. یعنی «تو» و «من»، انسانهایی که در فرهنگ استبدادی رشد کرده لیکن میتوانند از آن فرهنگ گذر کنند.

از این راه یافت میتوان بعنوان یک روش تکمیلی در تحلیل استفاده نمود، زیرا به اتکاء به آن احتمالاً کمبودهای روش ساختارگرایانه را جبران می‌گردد. حال دریابیم معنای روش سوژکتیویستی چیست؟

سوژه و سوژکتیویته

بررسی این روش ما را به تحلیل مقوله «سوژه» می‌کشاند. در این مطالعه، سوژه هم به سوژکتیویته (subjectivity / subjectivité) یعنی ذهن فعال، منتقد، خلاق و قائم به ذات اشاره دارد، و هم به «کنشگر اجتماعی» (acteur social – social actor) (۷).

اما پرسش آن است که برآستی سوژه کیست؟ روش سوژکتیویستی به کاروند سوژه مرتبط است.

لیکن سوژکتیویسم (سوژکتیویته)، چنانکه آمد، به ذهنیت فعال، انتقادی و به نگاه فاصله مند از «ابژه» رجوع میکند. در سوژکتیویته برای درک «واقع» باید نخست از آن فاصله گرفت. از همین رو، سوژکتیویته تقسیم کننده است، تقسیم کننده میان خود و آنچه در برابر ظهور میکند، و نامش را میگذارد: ابژه.

اما سوژه به فردی گفته میشود که آگاه و مسلط بر خود و محیط خویش دگرپرسی پیدا می کند (۸). سوژه ماحصل یک تحول است. ما از ابتدای حیات خود سوژه نیستیم، بلکه به سوژه بدل میشویم. سوژه شدن یعنی از آدم معمولی به «فرد» تحول یافتن. سوژه یعنی تسلط. نخست تسلط بر خود، همچنانکه کانت به آن اشاره دارد (زمانیکه «خود» ابژه میشود). سپس تسلط بر محیط و طبیعت، همچنانکه دکارت بر آن تاکید میکند (زمانیکه طبیعت و محیط ابژه میشوند) (۹). این سوژه «دیگری» (autre / other) را می پذیرد و آنرا ضرورت وجود خود می پندارد. در کاروند اجتماعی، نقصان «دیگری» دستاویزی برای اقتدار بر وی یا حذف خواهش ها و نظرات او نیست، بلکه سوژه به هر ایده نو و تازه ای احترام میگذارد و در یک کلام، «غیر» را با «ضد» یکی نمی پندارد و آموخته است که برعکس، «غیر» پیش از آنکه دشمن باشد، تکمیل کننده است، نه تخریب کننده. سرلوحه این مهم، پذیرش آن است که «غیر من» نقطه آغاز تکمیل من است. که من در تنهایی و بدون او بی راهه ام. زیرا این غیر است که من را میسازد و انسان در تقابل است که ساخته میشود. به عبارت دیگر، سوژه بدون ابژه معنای ندارد.

حال چرا میتوان و باید، برای درک استبداد و گذر از آن، به روش سوژکتیویستی متکی شد. سودمندی این روش در کجاست؟ از آنرو که این روش تنها بر ساختار تاریخی متکی نیست، بر آن است که فرد عمل کننده میتواند، با آگاهی و شهادت، در کارکرد معمول و تکراری ساختار استبدادی دخالت کرده، آنرا به تنش وادار نموده و از آن فراتر رود. اینگونه سوژه شکل میگیرد. اقدامی که بی تردید آسان نخواهد بود. موقعیت هر سوژه و میزان آگاهی و شهادت وی شرط توفیق اهداف آن است.

این روش براین واقعیت تاکید دارد که انسان، اگرچه خود از درون ساختار استبدادی سر به بیرون می نهد، اما می تواند در شرایط ویژه، از محاصره ساختار فراتر رود، مبحوس اجاریات آن نشود و ویژگی های تاریخی ساختار را تا حد امکان از خود دور کند. از اینرو، روش نظری سوژکتیویستی، روشی کارآمد برای بررسی امکانات مقابله با استبداد و جلوگیری از باز تولید آن است.

انسان اجتماعی میتواند این دگرپرسی را درخود پذیرا شود و به سوژه بدل گردد، و تنها زمانی چنین تحولی پدید می آید که وی برویژگی های ساختار استبدادی آگاه شود، در آن تزلزل ایجاد کند و از مضرات آن بکاهد. لیکن همچنانکه نوشتیم، «تا حد امکان»، زیرا او نیز ماحصل دوران است و در تلاش و ستیز با تحمیلات نظام ساختاری و تاریخی می زید. نمی توان تصور کرد که یک رهبر ایرانی که در «زمینه اجتماعی» استبدادی زیسته است، به ناگاه تمامی عاریت ها و کلیت تعلقات فرهنگ استبدادی را به یکباره از خود بزدايد. این نگاه، نه از نظر تئوریک قابل دفاع است، و نه در عمل، قابل تحقق. اما کدام عوامل باعث میشوند تا فرد از ساختار استبدادی گذر کند.

نهاد سازی

حال بر این نکته نیز باید تاکید کرد که وجود سوژه و فرد اجتماعی ضد استبداد، به آن معنا نیست که استبداد بطور کلی از صحنه اجتماعی رخت می بندد و نظام به یکباره غیر استبدادی میشود. ما در این نوشته تنها به حوزه فردی - که از قرار یک حوزه کلیدی ست - و به چگونگی تحول یا دگرپرسی وی به فردی ضد استبداد، پرداخته ایم. رهبری ضد استبداد که در روند یک جنبش آزادیخواهانه به قدرت دست می یابد، محصول یک دگرگونی روحی و فکری درونی است. لیکن هنگامیکه وی در قدرت جای میگیرد، به تنهایی امکان دگرگونی سراسر جامعه را نخواهد داشت و نیازمند نهاد سازيست.

به عبارت روشن تر، دگرپرسی فردی، که خود یک بند اساسی برای گذار از استبداد است، مقدمه ایست برای آغاز دگرگونی اجتماعی، و زدودن سیطره فرهنگ استبدادی از پیکره جامعه. و این دومی تنها از

طریق ایجاد نهاد های پرقدرت دموکراتیک امکان پذیر است.

نباید فراموش کرد که ساختار استبداد گرا در ایران سخت جان و پر مقاوم است و تنها رهبری مقتدر ضد استبداد است که همت و شجاعت ایجاد یک روند ضد استبدادی را خواهد داشت. این روند تنها از طریق ایجاد نهاد هایی متحقق میشود که هرچه بیشتر مشارکت مردم و جامعه در قدرت را به کاروندی قابل تحقق و عملی بکشاند. لیکن این روند در دل ساختار و فرهنگ استبدادی سخت جان، تنها با اقتدار رهبری ضد استبداد متحقق میشود. روشن است که در این نوشته، همه جا زمانی که از اقتدار سخن میگوییم، منظور همانا اقتدار قانونی و دموکراتیک و مردمی ست.

حال دو پرسش در برابرمان قرار میگیرد: پرسش نخست: کدام عوامل باعث این دگردیسی میشوند؟ و پرسش دوم: آیا نمونه های عملی این دگردیسی را میتوان نشان داد؟

عوامل دگرگونی در گذر از استبداد

پرسش نخست: چگونه آنکس که در دل یک فرهنگ استبدادی زاده شده و از دل یک ساختار استبدادی تام و تمام برآمده است، قدرت ایستادگی در برابر آنرا در خود می یابد، و هنگامیکه رهبری جمعی را به کف میگیرد، میتواند به یک شخصیت غیر مستبد بدل گردد؟ چنانکه آمد، این مهم نه ساده است نه همیشه عملی و نه آنکه هر فرد در هر موقعیتی توان تحقق آنرا دارد. اینک انسان اجتماعی بتواند از ساختار و فرهنگ استبدادی فراتر برود، بطور معمول به دو عامل مربوط میشود: (۱) آگاهی به واقعیت و مضرات استبداد، (۲) و دیگری شهادت واقعی برای ستیز با عوامل استبداد و تلاش پیگیر در گذر از آن.

اما شخصی که در فضای فرهنگی استبداد پرور، به رهبری جمعی میرسد، توانایی بیشتری دارد تا آسوده ترین روش فرماندهی، یعنی استبداد را به عرصه عمل کشاند، زیرا هم عادت آنرا بخوبی فراگرفته، هم محیط پیرامونی وی این روش فرماندهی را بهتر میپذیرد، و هم مردم پیرو وی زبان اقتدارگرایانه آشنای وی را آسان تر درک میکنند. حال آنکه برای گذر از استبداد باید از مردم سرسپرده نیز گذر کرد. و رهبری جدید، پیش از آن باید بیاموزد تا از خود گذر کند، یعنی از امیال درونی اش سرپیچی نماید، از آن روحیه «دل پذیر» حکمرانی تک روانه که تاریخ به وی آموخته است، و نمونه هایش را بطور پیوسته در خانه و مدرسه، در بازی با هم سن و سالان نوجوان خود دیده است، و توجیه های بالا بلند و کشدار آنرا از زبان پدر و معلم و استاد دانشگاه، از زبان رئیس حزب سیاسی و در پای منابر دین پرستان حکومتی و از بلندگوی مجیز گوینان قدرت، هزاران بار شنیده است. از اینرو، از خود گذر کردن، شرط گذر از استبداد است. درایران صغارت مردمان رهبری مستبد را توجیه میکند.

انسان معلق و نالاستوار که نه به خود، به اراده و قدرت درونی خود، که به قهرمان، به اوهام و اسطوره متکی بوده، مجیزگوی قدرت است، چابلوسی رهبران را میکند، و پایگاهی همیشگی براستواری و پایداری رهبری مستبد است. همچون اطرافیان و یاران شاه اسماعیل اول که درپی فرمان شاه برای خوردن گوشت جنازه دشمن شاه که پدر اسماعیل جوان را کشته بود، با یکدیگر با شمشیر درگیر شدند. کسان دیگری نیز دور تر از میدان، جهت اثبات سرسپردگی خود، برای خرید و فروش تکه ای از آن گوشت مرده، با یکدیگر معامله میکردند (۱۰). همین روند پایدار را امروز بگونه دیگری در نظام به ولایت فقیه و مجیزگویان رهبری نالایق و مستبد جمهوری اسلامی ایران مشاهده میکنیم. این واقعیت نه فقط نزد اطرافیان قدرت بلکه، مهمتر، نزد مردمان عادی بیشتر مشهود است.

مستبدان دیرپای را مردمان درمانده می پرورانند. سرسپردگی یک روحیه عمومی ست، و همین امر یکی از عوامل پایداری استبداد سیاسی ست. از اینروست که برای گذر از استبداد، باید هم از مردمان سرسپرده و هم مجیز گوینان قدرت گذر کرد و به خود آمد و به اتکاء به آگاهی و شهادت خود را باز یافت. این معنای برنامیزی سوژه است.

انسان زاده شده در فرهنگ استبدادی تنها از این طریق از حلقه تکراری استبداد تاریخی خارج میشود، در آن برشی تولید میکند و به «سوژه» بدل میشود.

بنابراین یکی از عوامل گذر از استبداد، آگاهی از مضامین واقعی و کارکردهای ایدئولوژیک و روانشناسانه استبداد و فرهنگی ست که سراسر تاریخ ما را در ایران (و نیز کشورهای هم نظیر) فراگرفته است. اما، هیچ آگاهی نظری بدون شجاعت به حوزه عمل کشیده نمی شود. تنها ضامن آگاهی، شجاعت است. بنابراین شجاعت فردی و اراده پایدار و استثنایی برای مقاومت در برابر استبداد و ساختار استبدادی و اعتقاد راستین به گذر از آن، هم چنین مردم دوستی صادقانه و میهن پرستی و عشق به آزادی، مقاومت سهمگین در برابر شهوت قدرت و ثروت، از جمله عوامل دگردیسی شخص استبداد زده به استبداد زدوده است.

دگردیسی در انسان زاده شده در فرهنگ استبدادی

حال دوباره به این پرسش بنیادین بازگردیم: برآستی چگونه در عمل «من» و «تو»ی ایرانی، یعنی ما انسانهای زاده شده در فرهنگ استبدادی، ناگهان از خواب زمستانی بدرآمده تحول گرا، آزاد اندیش و دمکرات میشویم؟ یعنی چگونه از "ابژه" مبهوت، بی نام و بی نشان، دنباله رو، ضعیف مسلک و خود صغیر پندار، به سوژه بدل میشویم. چگونه به مضرات نظام خودمختار و یکتاگرا آگاه شده و در پی رفع و دفع آن بر می آییم. پاسخ روشن است. به احوالات خودمان در طول این چهاردهه که نگاه کنیم، پاسخ را میابیم. امروزه در ایران تقریباً همگان از ضرورت آزادی، برقراری نظام غیر استبدادی و جامعه ای باز و مدنی سخن میگویند. رهبری آینده ایران از میان نخبگان و کنشگران سیاسی امروز سرخواهد آورد. مهم نیست که همه مردمان از تمامی خصوصیات تاریخی و فلسفی جامعه آزاد و دمکراسی آگاه باشند. و باز مهم نیست که درک از دمکراسی در نزد همگان به تحقق عملی آن از هم امروز منجر گردد. مهم آن است که این همه خبر از یک تکان جدی و پدیداری یک فرهنگ جدید در میان ایرانیان میدهد که بتدریج درطول چند دهه اخیر در حال شکل گیریست. برای درک اهمیت این تحول کافی ست موقعیت امروز را با دوران پیش از انقلاب مقایسه کنیم. در دو دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی در ایران در میان روشنفکران و دانش پژوهان و بخشی از طبقه متوسط سخن از دمکراسی، آزادی فردی و مدرنیته غربی ناپسند جلوه میکرد و اینهمه را «غرب زدگی» و برخی حتی فراموشی ارزشهای بومی و سنتی می پنداشتند. در آن زمان شخصیتی شناخته شده، احسان نراقی، در پی سفری به غرب کتابی منتشر کرد تا بگوید: «در غرب خبری نیست». وی به «غربت غرب» اشاره داشت و به «آنچه خود داشت» فراوان مفتخر بود (۱۱). بسیاری از این نخبگان در آن زمان بر ضرورت «بازگشت به گذشته» (۱۲) پافشاری میکردند.

لیکن امروزه بسیاری به درک شکست پروژه «بازگشت به گذشته» که ایدئولوژی انقلاب اسلامی بود، در مقیاس وسیعی رسیده اند. مدرنیته، آزادی و جامعه آزاد میرود تا به یک باور جدید بدل گردد و سرمنشاء تحولی جدی شود. بی شک این مسیر طولانی است و نباید انتظار داشت که همگان به یک میزان و با یک درک واحد به این فرهنگ جدید راه یابند و از هم اکنون در عمل این درک را متحقق کنند.

اکنون به یافته هایمان نظری دوباره اندازیم و پرسش مان را مجدداً طرح کنیم. چه عواملی باعث شدند تا چنین تحول جدیدی در نزد نخبگان و روشنفکران دوران کنونی برای ایجاد فکر به آزادی و تمایل به جامعه غیر استبدادی ایجاد شود؟ به چند عامل زیر اشاره میکنیم:

نخست مشاهده مضرات تخریب کننده حاکمیت جمهوری اسلامی که زمانی جامعه آگاه و طبقه متوسط در مقیاس وسیع هواخواه آن بودند. ثمرات مهیب و غیر قابل پیش بینی، فساد و سرکوب قدرت حاکمه خود منشاء یک بیداری در نزد ایرانیان برای تمایل به جامعه غیر استبدادی شده است.

عامل موثر دوم مهاجرت بخش بزرگی از نخبگان و دانشجویان به خارج از کشور است. آشنایی نزدیک با مزایای سرمایه داری لیبرال، و این دریافت که مردمان جوامع لیبرال و سکولار بسیار بهتر از جمهوری اسلامی که قول بهشت را به مردم داده، لیکن زمین را برای آنها به جهنم بدل کرده است، عامل مهمی در ایجاد فرهنگ جدید در ایران بود.

عامل سوم، زیستن در دوران جهانی شدن است که پدید آورنده درک نوینی از جامعه و سیاست بود. جهانی تحت تسلط بلامانع شبکه های مجازی که انسانها را از هر زاد و بومی به کلیت جهان متصل میکند و از مضرات زیستن در نظام غیر استبدادی با خبر میکند.

این تحول کاملاً طبیعی و قابل درک است و در مسیر این دست یابی و عمل اجتماعی همگام با آن است که آدمی که مبهوت اسطوره و ایدئولوژی بوده است بتدریج نوعی دگرگونی را در خود پذیرا میشود.

جایگزین پذیری

ویژگی رهبری ضد استبداد که پای بند نظام غیر ایدئولوژیک، غیر دینی و دموکراتیک می باشد، جایگزین پذیریست. هر رهبر منصف و آگاه و مردم دوستی، منبع مشروعیت قدرت خود را مردم میداند و میپذیرد که او آمده است تا وظیفه ستی را انجام دهد و سپس برود؛ که عمر زمامداری وی محدود و گذراست، و اینکه هیچ قدرتی جاودانه نیست مگر قدرت مردم. هیچ حکمی مشروع نیست مگر حکم قانون.

چرا جایگزین پذیری یک بند بنیادین در برقراری رژیم ضد استبداد است؟ زیرا ویژگی نظام استبدادی جاودانه قلمداد کردن مستبد است. مستبد خود و آئین خود را تنها نجات دهنده می پندارد و از این رو سلطه خود را ضرورتی مستمر و پایان ناپذیر قلمداد میکند.

حال آنکه جایگزین پذیری، به معنای پذیرش سوبژکتیو (فکری و روحی) این واقعیت است که او و آئین او تنها نجات دهنده کشور، ملت و یا ستمدیدگان نیستند. درک و پذیرش اینکه قدرت وی رفتنی ست و در برحه گسترده ستیز ایده ها، راه وی تنها یکی از دیگر راه هاست، بزرگترین گام در گذر از استبداد است. برآستی اگر این عوامل سوبژکتیو نزد یک رهبر آگاه و شجاع جای گیرد، حتی باوجود شرایط تاریخی و ساختاری مستعد استبداد، وی میتواند از آن گذر کند. بر پایه این نگاه است که میتوان مدعی شد که برای گذار از استبداد نمی توان و نمی بایست در انتظار تحول مرحله ای مناسب در ساختار، در انتظار رشد آموزش و پرورش و در انتظار فرهنگ سازی ماند و گذر از استبداد و راه یابی بسوی رهبریت آزادخواه، و گشایش اجتماعی را مشروط به تحول در ساختار کرد.

روش سوبژکتیویستی در عمل

اکنون به پرسش دوم بپردازیم: شاید برخی روش مندی سوبژکتیویستی را ایده آلیستی، اتوپیک و غیر عملی بخوانند و مدعی شوند که مستبد زاده به ناگزیر استبداد پرور میشود. اما آیا نمونه ای از همت و عزم فردیت های استبداد ستیز که به مقام رهبری راه یافته اند، را در این راستا دیده ایم؟ آیا کسانی بوده اند، خصوصاً در دوران اخیر، که پس از کسب انقلابی قدرت، بپذیرند که بخاطر احترام به رای مردم و پایبندی به قانون، بدون اقدام به کودتا، بدون اتهام زدن به مخالفین، بدون ابراز تنفر و کینه نسبت به مخالفین جایگزین پذیری را بپذیرند و از قدرت کناره گیری کنند؟ اگر چه هر رهبری ضوابط و معایب خود را داراست، اما نمونه های عملی این تحول دیده شده و بر تعداد آنها در دوران ما افزوده میشوند. آیا در ایران خودمان نمونه هایی از این دست را ندیده ایم؟

در ایران فردیت های استثنایی که در قدرت جای گرفتند و در گذر از استبداد تلاش کرده اند بسیار اندک هستند. یکی از شاخص ترین آنها امیرکبیر بود (که البته او زاده یک انقلاب نبود)، که علیرغم همه ناکارآمدی ها و کاستی هایش، توانست در برابر جهل استبداد در حدود توان خود ایستادگی و به اقدامات بزرگ و ماندگار همت کند. محمد مصدق نیز نمونه ای از شهامت، آگاهی و استقامت بود.

اما از اواخر قرن گذشته و اوایل قرن بیست و یکم، در کشورهای دیگر، نمونه های استثنایی از رهبرانی که از دل یک دوران انقلابی سر به بیرون نهاده اند، و حتی در برخی نمونه ها، زاده یک ساختار استبدادی بوده اند، ولی در برابر شهوت قدرت و ثروت مقاومت کردند و به قانون تن دادند، کم نیستند. آنها زمانیکه دوره رهبریشان شان بسر آمد، براحتی از قدرت کنار کشیدند. بدنبال جاودانه خواندن خود و تکرار

سلسله وار قدر قدرتی خود نبودند و به این ترتیب استمرار تاریخی استبداد را شکستند.

نمونه هایی استثنایی از وضعیتی نه چندان استثنایی

۱. آفریقای شمالی: در تونس قیام مردم به «انقلاب یاس» در سالهای ۲۰۱۰-۲۰۱۱ معروف شد، با سلسله تظاهرات های خیابانی آغاز و به کناره گیری رئیس دولت، زین العابدین بن علی، منجر گردید. در زمان بازگشت از بیست سال تبعید، محمد غنوشی در یک مصاحبه هرگونه شباهتی میان اقدام خود با آیت الله خمینی در هنگام انقلاب اسلامی ایران را رد کرد. برعکس خمینی، او تنها مدتی کوتاه، دقیقاً یک سال و دو ماه در مسند قدرت ماند (۱۳) و پس از انتخابات، از سمت خود کناره گرفت (۱۴). نه در پی کودتایی بود، نه در اندیشه یک ترفند سیاسی برای ماندن در قدرت و بدل شدن به یک رهبر مادام العمر.

با وجود مشکلات عدیده این کشور و علیرغم همه بحرانهای داخلی، در مقایسه با کشورهای منطقه، در مجموع تونس، کشوری با تاریخ استبدادی، تاکنون موفق ترین مدل پیروزمند یک حاکمیت سکولار - دموکراتیک در بهار عربی شناخته شده است.

۲. آمریکای جنوبی: تجربه استثنایی حکومت ساندیست ها در نیکاراگوئه بسیار درس آموز است. در سال ۱۹۷۹، یعنی همان سال انقلاب در ایران، جنبش ساندیست به رهبری دانیل اورتگا (۱۵)، بدون اتکاء به جنبش مردمی، با تکیه به یک مشی چریکی و مسلحانه، دولت استبدادی وقت را پس از ۴۳ سال سرنگون کرد و «جبهه آزادی بخش ملی ساندیست ها» قدرت سیاسی در نیکاراگوئه را بدست گرفت. اما دانیل اورتگا که خود را طرفدار سالوادور آلنده (۱۶) میدانست، تنها ۴ سال در مسند قدرت ماند. وی هرگز در اندیشه بدل شدن به یک رهبر بلامنازع و یکه تاز نبود. بعد از چهار سال در اولین انتخابات ریاست جمهوری از رقبا خود، که از خارج و بویژه آمریکا حمایت می شدند، باخت و از دولت کناره گرفت و به عنوان یکی از احزاب اپوزیسیون در کشور باقی ماند (۱۷). در این دوره خانم «چامورا» به کاخ ریاست جمهوری راه یافت. ساندیستها و رهبر آنها ۱۶ سال انتظار کشیدند، و در جامعه مدنی تلاش بسیار کردند. تا بلاخره این جبهه پس از سه بار شکست در انتخابات ریاست جمهوری، سال ۲۰۰۶ قدرت را مجدداً بدست گرفت. این همه هرگز به آن معنا نیست که نیکاراگوئه امروز کشوری بری از مشکلات داخلی ست. اما در نگاه به تجربه این کشور می آموزیم که میتوان به قدرت رسید و به یک مستبد بدل نشد.

توجه داریم که اقدامات بعدی دولت اورتگا در دوران کنونی، یعنی ۲۰۱۸، و فساد مالی و سرکوب سیاسی که وی به آن متهم شد، در اینجا مورد نظر ما نیست. آنچه مهم است که وی قبول کرده بود و قدرت را در دوره ای بی مکافات رها کرد.

۳. اروپای شرقی: در لهستان، جنبش های کارگری و سندیکایی از ژانویه ۱۹۸۹ تا در دسامبر ۱۹۹۰، با انتخاب رهبر کارگری سندیکای «همبستگی»، «لخ ولسا»، به ریاست جمهوری، به عمر رژیم کمونیستی پایان داد. در سراسر دولت کمونیستی لهستان، ایجاد سندیکاها مستقل و احزاب سیاسی اپوزیسیون ممنوع بود. این سازمانها خود را در پی مبارزات پی در پی بتدریج شکل دادند و به نظام حاکم تحمیل کردند (۱۸).

در ژوئن ۱۹۸۹ (آخرین سال حیات رژیم) سندیکای همبستگی، زمانیکه پایه های رژیم بتدریج لرزان میشد، در مجلس اکثریت مطلق نمایندگان را از آن خود کرد و لخ ولسا، یک کارگر برق، به قدرت رسید. اینکه یک کارگر به بالاترین مقام کشورداری برسد شاید آرزوی تمام جریانها کارگری و مارکسیستی در طول یک قرن بود که هرگز در سراسر حیات اتحاد جماهیرشوری و پیش از آن مشاهده نشده بود، اما لخ ولسا بعنوان کارگر، که عمیقاً طرفدار سرمایه داری و یک مسیحی کاتولیک بود، این آرزو را متحقق کرد. اما، و نکته اینجاست، او که توانسته بود پس از تلاش و مبارزه، نظام کمونیستی کشورش را از پا درآورد، تنها پنج سال (از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵) رئیس جمهور بود. پس از آن و در پی شکست در انتخابات ریاست جمهوری، از قدرت کناره گرفت. طمع قدرت

او را مست و از خود بیخود نکرد و به حق مردم در انتخابات احترام گذاشت.

۴- در چکسلواکی «انقلاب مخملی» در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ جریان داشت و به تظاهرات و اعتصابات سراسری و مقامات مدنی گسترده رسید و بلاخره به پیروزی «واتسلاوهاول»، نویسنده و فیلسوف، که پیش از این چند سال در زندان بسر می‌برد، منجر شد. برخی فلاسفه چون سقراط و افلاطون درآرزوی آن بودند که روزی یک فیلسوف بقدرت سیاسی راه یابد، لیکن این مهم در دهه پایانی قرن پیش، در حالی متحقق شد که، هاول، همچون فیلسوفی مستقل، طمع قدرت نداشت و حاضر نشد برای حفظ قدرت حق مردم را زیر پا بگذارد. او از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۳ در راس دولت جای گرفت. توجیه گر این مدت طولانی ریاست جمهوری، پیروزی مجدد او در انتخاب سال ۱۹۹۸ بود، لیکن خود در سال ۲۰۰۳ از مقامش استعفا داد.

۵- اما رومانی سرنوشتی متفاوت داشت. رومانی تنها کشور اروپای شرقی بود که جنبشی خونین، با ۱۱۰۴ کشته بدست داد. مقاومت ریاست حکومت، نیکولای «چائوشسکو» بسیار زیاد بود. وی به مدت ۲۲ سال طولانی در مسند قدرت نشسته بود. در پی گسترش تظاهرات‌های مردمی، چائوشسکو نیز به سازماندهی تظاهرات حکومتی دست زد و آنرا از تلویزیون برای نمایش قدرت خود پخش کرد که همان گردهمایی به تظاهرات علیه حکومت مبدل شد. در پاسخ به سرکوب گسترده در طول سالهای حکومتش، انقلابیون او را در دسامبر ۱۹۸۹ پس از بازگشت از سفر به ایران و دیدار با هاشمی رفسنجانی، اعدام کردند (۱۹). پس از سرنگونی دولت کمونیستی، «ایون ایلسکو» در یک انتخابات آزاد پیروز شد وی دو بار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و مقام خود را تا سال ۲۰۰۴ حفظ کرد. اما بر طبق قانون اساسی رومانی، نمی‌توان بیش از دوبار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. از اینرو، ایلسکو نیز در همین سال از مقام خود کناره گرفت و بدون جنجال از صحنه سیاسی خارج شد.

ایران در دوران یک انقطاع تاریخی

سرنوشت کشورهای دیگر اروپای شرقی با کمی پستی و بلندی همین روال را پی می‌گیرد. کدام روال را؟ اینکه این رهبران که غالباً از دل جامعه به قدرت راه یافتند، برعکس روال معمول در سه ربع اول قرن بیستم و برعکس همه قدرت‌های ایدئولوژیک، یا دینی، هیچ کدام در هیچ مقطعی «انقلابی» عمل نکردند. قدرت را در انحصار خود قرار ندادند و بر پایه قانون و گاه حتی به دلخواه خود و بدون نزاع از قدرت کنار کشیدند. این روند هم از دگردیسی تاریخی دوران ما سرچشمه می‌گیرد، هم از غیر ایدئولوژیک بودن آن انقلابات و هم از آگاهی و شجاعت آن رهبران.

عصر ما عصر انقلابات غیر ایدئولوژیک است جایی که تنها پای بندی قدرت، نه وعده الهی، نه رسالت تاریخی، که وفاداری به قانون و کرنش به انتخاب مردم است. این مهمترین روند گذر از استبداد است که در آن سوژه آگاه و شجاع، از ساختار و فرهنگ استبداد پرور فراتر میرود؛ یعنی برشی در تاریخ ایجاد میکند. در پهنه تجربه اسفناک حاکمیت اسلامی، اکنون ایران کم و بیش آماده است تا از تجربه استبداد دوگانه، یعنی استبداد سیاسی و استبداد دینی گذر کند و از این طریق از ساختار تاریخی که خود را بگونه‌ای پیوسته بر تمامی عرصه‌های وجود ایرانی تحمیل کرده است، بتدریج فاصله گیرد.

اگر پس از مطالعه این نوشته هنوز برخی معتقدند که ایران وضعیت ویژه‌ای دارد و هرآنچه رهبران استبداد زده در کشورهای دیگر کرده اند ربطی به ایران ندارد، زیرا در ایران هرآنچه دیده ایم تنها استبداد بوده است، ما این دیدگاه را برپایه استدالات زیر به چالش میکشیم:

(۱) با علم به اینکه روش سوبژکتیویستی در این نوشته تنها یک نظریه است، با اینحال برای خروج

از دور مستمر استبداد هیچ راهی جز تلاش و همت و شجاعت برپایه آگاهی نمی‌شناسیم.

باید روزی، کس یا کسانی پیدا شوند و برپایه آگاهی و خصوصا شجاعت استثنایی، همت کرده و مصمم شوند تا از این دورباطل و تکرار مستمر استبدادگری و استبداد پروری گذر کنند. اگر چنین راه کاری را نپذیریم، تنها آترناتیو روبرو «کار فرهنگی» ست که آزادی ایران را به قرن های آینده حواله میدهد. یعنی فعلا همین نظام را تحمل کنیم، تا شاید در فرهنگ استبدادی ترک کوچکی برداشته شود. حال آنکه برعکس، در عالم تحولات تاریخی، برخی تغییرات شگفت انگیز توسط مردان و زنان قدرتمند و پرشهامت صورت پذیرفته است، بی آنکه تمامی آلات و ابزارهای فرهنگی مناسب دردسترس بطور بلاواسطه به یاری آنها بیایند. شهامت لوتر درمقابله با تسلط بلامنازع کلیسای کاتولیک بی مانند است. استقامت و پایداری نلسون ماندلا، در سخت ترین شرایط سرکوب، نمونه دیگر است. هیچ چسز می گوید که با بکارگیری روش سوژکتیویستی نمی توان به کار فرهنگی نیز اقدام نمود، لیکن اولی نباید مشرط به دومی شود.

(۲) نمودارهای قابل توجه در خود ایران به کمک این نظریه می آیند که آری میتوان در فرهنگ استبدادی زاده شد لیکن با آگاهی و شجاعت از آن گذر کرد. امیرکبیر و مصدق تنها نمونه های اندک آن هستند. (۳) و اینکه دوران جدید با گسترش دنیایی برپایه تسلط همه جانبه شبکه ها، که طبقه متوسط ایران امروز در بعدی کلان در آن درگیر شده است، امیدی بس گران برای رواج اندیشه ضد استبدادی و افقی (برضد نظریه عمودی سازمان) می دهد. ایران ما مدتی ست که دوران یک انقطاع تاریخی بی سابقه ای را میگذراند، که خود گامی ست بسوی گشایش اجتماعی و سیاسی.

ژوئن ۲۰۱۸

پانویس ها.

۱. روش ساختارگرایانه در حوزه جامعه شناسی و انسانشناسی، آنچنانکه ما در این نوشته بکار می بریم، به معنای بازگردادن همه چیز به مجموعه و سیستم.
- در اوایل قرت بیستم فردیناند سوسر (Ferdinand de Saussure)، زبان شناس سویسی اهل ژنو، متولد (۱۸۵۷-۱۹۱۳)، ساختار را ارج میدارد و میگوید که هر عنصر در زبان معنایی ندارد مگر در رابطه با مجموعه خود و در آن رابطه است که کارکرد می یابد. این «مجموعه روابط» همان «ساختار» یا استروکتور را می سازد. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، ساختارگرایی یا استروکتورالیسم به جریان مسلط در تفکر بدل میشود و متفکران در حوزه فلسفه و مجموعه علوم اجتماعی خصوصا از آن متأثر شدند. آنها برآن شدند که روند های اجتماعی از ساختارهای بنیادین متأثر هستند. در این نگاه مجموعه یا ساختار ارجعیت دارد نسبت به فرد. در این حوزه مهمترین متفکرین عبارت میشوند: کلود لویی اشتروس، یکی از مهمترین انسان شناسان قرن بیستم، جک لکان، ادامه دهنده راه مکتب فروید در فرانسه، لوی آلتوسر، مارکسیت نوگرا در فرانسه، و بلاخره میشل فوکو و جک دریدا مهمترین فیلسوفان فرانسوی. با اینحال نقد ساختارگرایی به دو نکته اشاره داشت یکی آنکه در این مکتب ارزش «فرد» به کنار گذاشته شده. دوم آنکه نگاه سوسر زبان شناس، که برپایه فرضی استوار است که همیشه مجموعه و ساختار باید نقطه آغاز تحلیل در زبانشناسی باشد، از نگاه منتقدین چیزی بیشتر از یک دگم می باشد.
- در همین دوران، یعنی در دهه ۱۹۷۰ میلادی مخالفت هایی با نگاه لویی اشتروس به چشم خورد. در نوشته ای مهم پژوهشگر فرانسوی «آلبن بنسا» درباره ساختارگرایی میشل اشتروس میگوید که ساختار همه چیز را معین نمی کند بلکه پارا مترهای متعددی داخل معادله میشوند. این نگاه آلبن بنسا است. میگوید چنین نیست که ساختار تا سرحد کوچکترین جزئیات همه چیز را فرماندهی کند. از حـ [۹] باید حرکت و ساختار قادر نیست که همه چیز را پیش بینی کند حرکت فردی مهم است که ریشه ها و دلایل آن همیشه و در همه جا به ساختار همیشه باز نمی گردد. این آن چیز است که میتوان از آن بعنوان «حوزه ممکنه» نام برد که خروجی آن همیشه قابل پیش بینی نیست.
- در فرانسه، میشل فوکو و جک دریدا و نیز ژیل دولوز از پایه گذاران این نحله هستند. این نوگرایی

در فلسفه علوم اجتماعی خود گاه تمایلی به پست مدرنیته نیز از خود نشان داده است.

۲. میشل فوکو در سخنرانی نخستین خود در «کالج دو فرانس» در پاریس در ۱۹۷۰ میگوید: ما تصور میکنیم که در بیان خود آزاد هستیم، درحالیکه بیان ما همواره در برابر محدودیت‌های ویژه‌ای روبروست و ما آنرا دانسته یا نادانسته رعایت میکنیم. از نگاه فوکو، این واقعیت نشان میدهد که فرد آزاد نیست و به عبارتی تابع سیستم است. فوکو در آثار خود اشاره دارد که تولد انسان تنها به آغاز قرن هیجدهم باز میگردد، و مرگ آن نزدیک است.

Michel Foucault *Ordre du Discours*; Gallimard ; 1970, Paris

۳. قدمت نگاه ساختارگرایانه در میان پژوهشگران ایرانی بسیار است و نمونه‌های این برداشت فراوان. به یکی از برجسته‌ترین آنها دیدگاه تاریخ‌دان برجسته ایرانی ماشالله آجوودانی ست. یک نمونه آن را در این مصاحبه با تلوزیون صدای آمریکا میتوان ملاحظه کرد. میگوید «بجای اینهمه سازمانهای سیاسی باید کار فرهنگی بکنیم». آیا نظام حاضر از این تفکر دل‌نگرانی به خود راه خواهد داد و آیا برای ترمیم و تحول فرهنگی نباید حداقلی را انتظار کشید:

<https://www.youtube.com/watch?v=AFdrJBeH9c8>

۴. سخنرانی من درباره موانع شکل‌گیری دموکراسی در نیویوک، ۲۰۱۷
به همین موضوع اشاره دارد:

از دقیقه ۳۷ نگاه کنید:

http://iranma.us/141202_2

https://www.youtube.com/watch?time_continue=2252&v=LhW887pL5JU

همچنین گفتگوی زیرین جوانبی از دریافت من را از روش غیر ساختارگرایانه برنما میکند - عقب ماندگی ایران در کجاست:

<https://www.youtube.com/watch?v=Io28BrcFFCU&t=2273s>

۵. احمد اشرف: موانع رشد سرمایه داری در ایران (دروره قاجار)، ۱۳۵۹، انتشارات زمینه، تهران، فصل نخست

۶. برای درک بهتر از کمبودهای روش ساختارگرایانه، به یادداشت‌های یکم و دوم رجوع کنید

۷. برای درک بهتر از نظریه سوژه به این مرجع رجوع کنید: عطا هودشتیان: مدرنیته، جهانی شدن و ایران، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۸۱، فصل نخست

۸. معنای سوژه و چهارگونه آنرا میتوان در این مقاله خواند: عطا هودشتیان: زایش و پویش مدرنیته، مجله نگاه نو، تهران، شماره ۲۰، از صفحه ۵۴ تا ۶۴، سال ۱۳۷۳

۹. عطا هودشتیان: زایش و پویش مدرنیته، نگاه نو، همان

۱۰. راجر سیوری: ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی. نشر مرکز. ۱۳۶۳، چاپ نخست.

<http://dl.karaketab.com/new/iran.asre.safavi.pdf>

طرفداران آدم خوار شاه! درباره خوردن گوشت لاشه دشمنان شاه اسماعیل توسط قزلباشانش، مؤلف جهانگشای

خاقان چنین نوشته است: «پادشاه کینه‌خواه... به لفظ گهربار ادا فرمودند که هرکه سر مرا دوست دارد از گوشت دشمن من طعمه سازد... به مجرد استماع این فرمان، کوشش و ازدحام جهت آکل گوشت میتة (خوردن گوشت مردار) شبیکخان به مرتبه‌ئی رسید که صوفیان تیغها کشیده قصد یکدیگر نمودند و آن گوشت متعفن با خاک و خون آغشته را به نحوی از یکدیگر ربودند که چرغان شکاری در حال گرسنگی آهو را بدان رغبت از یکدیگر برابند». و امیرمحمود خواندمیر می‌نویسد: «به‌نوعی ازدحام هجوم شد که چند کس مجروح و زخمی گشتند، و جمعی که دورتر بودند یک لقمه گوشت او را از جمعی که نزدیکتر بودند به مبلغ کلی می‌خریدند و می‌خوردند»!

۱۱. اشاره به کتاب معروف احسان نراقی: «غربت غرب»، امیرکبیر، ۱۳۵۳،

«آنچه خود داشت»، امیرکبیر، ۱۳۵۵

۱۲. مبنای این کتاب تقابل نظری با ایده «بازگشت به گذشته» است: عطا هودشتیان، همانجا.

۱۳. انقلاب یاس در تونس:

<https://nawaat.org/portail/2016/06/13/une-societe-civile-tunisienne-formatee>

انقلاب یاس در تونس، نخستین انقلاب آنلاین؟

۱۴. وی از ۱۷ نوامبر ۱۹۹۹ تا فوریه ۲۰۱۱ در قدرت بود.

۱۵. درباره دانیل اورتگا:

<https://www.britannica.com/biography/Daniel-Ortega>

۱۶. سالوادور آلنده، رئیس جمهور شیلی، در اذهان ما ایرانیان شخصیت مصدق را زنده میکند. او پس از سه سال ریاست، در سال ۱۹۶۹، توسط کودتای ژنرال پینوشه و با حمایت شرکت های آمریکایی سرنگون شد.

۱۷. دموکراسی یا دیکتاتوری

درباره تجربه ساندیست ها:

<http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=6739>

http://s2.picofile.com/file/7178456662/18_aban.jpg

۱۸. نگاه کنید به:

Geoffrey Pleyers, Ionel N. Sava: Social Movements in Central and Eastern Europe. A renewal of protests and democracy, 2015, București. (As a result, in 1998 there were some 5,000 foundations and more than 20,000 associations in Poland alone, page 7)

<https://euroalter.com/past-events/europe-crisis-democracy-central-and-eastern-european-social-movements>

۱۹. گزارش سفر به تهران و اعدام چائوشسکو:

<http://tarikhirani.ir/fa/files/3/bodyView/27>

«دموکراسی در نفس خود پراگماتیسم و دوری از ایدئولوژی و مذهب را نهفته دارد.»

گفت و گو با محمود مرادخانی



آقای دکتر محمود مرادخانی در سال ۱۳۴۲ در مشهد متولد شده اند. ایشان فرزند آقای علی مرادخانی معروف به شیخ علی تهرانی هستند و مادر ایشان سرکار خانم بدری خامنه‌ای خواهر سید علی خامنه‌ای می‌باشند.

آقای محمود مرادخانی به همراه پدرشان در فعالیت‌های ضد حکومت پهلوی فعال بودند. اما پس از قیام ۱۳۵۷ به خاطر ساسیت‌های پلید موسوم به انقلاب فرهنگی نتوانستند در ایران به دانشگاه بروند. ایشان پس از مهاجرت پدرش به عراق در دانشگاه بغداد به تحصیل زبان فرانسه پرداخته، و از سال ۱۳۶۸ در فرانسه به آموزش پزشکی اقدام کردند و در سال ۱۳۷۸ دوره تخصصی خود را در رشته گوش و حلق و بینی با موفقیت پایان دادند.

آقای دکتر مرادخانی اکنون در فرانسه پزشک متخصص هستند. دکتر مرادخانی علیرغم این که در خانواده ای مذهبی بزرگ شده اند به لحاظ فلسفی آتیه‌گرا هستند و به لحاظ سیاسی به استقرار حکومتی سکولار و دموکرات در ایران باور دارند. ایشان بین سالهای ۱۳۸۰ و ۱۳۸۶ «جنبش آشتی ملی» را تأسیس کردند که منظور از آن ایجاد ائتلافی از نیروهای مبارز بوده است و بعداً مدتی نیز با «نهاد مردمی» همکاری نموده‌اند. دکتر مرادخانی از پایه‌گذاران «کانون کنشگرایان ایران» نیز می‌باشند.

دکتر محمود مرادخانی صاحب نوشته‌ها و مقالات سیاسی، تخصصی، علمی بسیاری هستند و در کانال تلویزیونی «براندازان» فعال می‌باشند.

م. رضایی تازیکی: چرا «ما» در این صد و اندی ساله گذشته نتوانسته ایم بر استبداد سیاسی - مذهبی نقطه پایانی بگذاریم و به دموکراسی دست یابیم؟ به عبارت دیگر، مهمترین موانع گذر از استبداد به باور شما چه ها بوده اند و امروز مهمترین راه ها برای جلوگیری از باز تولید استبداد در فردای سرنگونی حکومت مذهبی چیره بر ایران چه ها هستند ؟

م. مرادخانی: ابتدا اجازه بدهید از شما سپاسگزاری کنم و به همه هم میهنان، که این متن را مطالعه می کنند، درود بفرستم.

فراموش نکنیم که مردم ایران (چه جامعه روشنفکری و چه مردم عامی ایران)، قربانیان بیشماری در راه مبارزه آزادیخواهانه خود داده اند و استبداد و ارتجاع در میهن ما، لطمه ها و ضربات بسیاری به ایران و ایرانی زده اند. به یاد قربانیان راه آزادیخواهی و دموکراسی طلبی ایران باشیم و خاطرشان را با ادامه و به نتیجه رساندن هدفشان گرامی بداریم.

در پاسخ به پرسش شما، ابتدا باید سرکوب و شقاوت نیروی ضد دموکراسی خواهی را برشمرد. در چهار دهه استبداد مذهبی (خمينی و خامنه ای)، سرکوب و ظلم ضد ایرانی و ضد بشری به بالاترین درجه خود رسید. متأسفانه جامعه ایرانی مغزها و متفکرین بیشماری را از دست داد. این به خودی خود عامل بازدارنده

مهمی، و تا مقدار زیادی موجب ناکامی تلاشهای به کار برده شده، بوده است.

سپس باید به نادرستی فلسفه کلی نیروهای سیاسی معاصر ایران، که ادعای دموکراسی خواهی مینمایند، اشاره نمود. دموکراسی، به معنای حکومت مردم بر مردم، در نفس خود پراگماتیسم و دوری از ایدئولوژی و مذهب را نهفته دارد. به عبارتی دیگر دموکراسی بینشی و راهکاری برای کشورداری بدون استناد به محسوسات و باورهای عقیدتی تنها یک فرد و یا یک گروه است. حاکمیت اکثریت با قبول باور اقلیت و امکان تبدیل اقلیت به اکثریت در جامعه، اصول اساسی بینش دموکراتیک هستند. بر خلاف این فلسفه بنیانی، نیروهای سیاسی معاصر جامعه ایرانی، تقریباً بدون استثنا، تا به امروز، نه برای کشورداری دموکراتیک، که برای به کرسی قدرت نشاندن ایدئولوژی فردی، گروهی و حزبی خود فعالیت نموده اند و هیچگاه نتوانستند ائتلافی سیاسی و کارساز در بین خود ایجاد کنند. تنها هنگامی که شاهد ائتلافی نسبی بودیم، در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، ائتلاف بر حول مذهب و یا بطور مشخصتر برای «قبول رهبریت روحانیون در پیشبرد انقلاب» بود. نتیجه همچنین ائتلافی چیزی بجز رسیدن روحانیون به رهبریت مطلق نمی توانست باشد!

برای فردای استبداد مذهبی، اگر می‌خواهیم جامعه ایرانی به سوی دموکراسی گام بردارد، باید در ساختار سیاسی جامعه سیاسی، در اپوزیسیون، که رسالت به نتیجه رساندن مبارزه آزادخواهانه ایرانیان را دارد، بازبینی کنیم. حزب و گروه سیاسی، به هر ایدئولوژی که [تعلق داشته] باشد، باید قبول کند که وظیفه کشورداری را دارد و در این راه باید ناچاراً خود را با واقعیتهای جامعه و جهان تطابق بدهد و حضور دیگر نیروها و احزاب را قبول کند. چگونه می‌خواهیم به دموکراسی برسیم و یا حتی بر استبداد جمهوری اسلامی غلبه کنیم، هنگامی که دیگران را نادیده می‌گیریم و حاضر نیستیم در کنار میز با آنها بنشینیم؟ مگر میشود همه دشمن باشند و تنها دوست، خود ما باشیم؟ مگر میشود با همه همواره در نزاع باشیم؟

پرسشگر: آیا روشنفکری ما در این دست کم صد و اندی سال گذشته هم و غم اش دموکراسی و حقوق بشر بوده است؟ و آیا اساساً روشنفکری ما درک درستی از گوهر دموکراسی جهان شمول (که به نادرستی آن را « غربی » می نامند) داشته است؟ روشنتر بگوییم: آنان که به دنبال دموکراسی برای مردمان ایران بوده اند چه اندازه فرهنگ دموکراتیک را در خود نهادینه داشته اند؟ دست کم نیم نگاهی به اندیشه ها و کردارهای (اکثر) احزاب و سازمانهای به جای مانده از ده های گذشته پرده از این مهم بر می دارد که اعضای شان معنای دموکراسی را نمی دانسته اند و متعاقباً رفتارشان هم دموکراتیک نبوده است. نظر شما در این باره چیست؟

م. مرادخانی: در پرسش پیش اشاره ای کلی به این موضوع داشتم. متأسفانه نیروهای روشنفکر ایرانی در طی قرن و اندی پیش به جای آشنایی با دموکراسی، با مذهب اسلام (برای اکثریت آنها) و با ایدئولوژی کمونیسم (برای برخی از آنها) آشنایی بیشتری داشته اند. اماکن مذهبی و محافل آخوندی اتاق فکر آنها بود. حتی برای نیروهای چپگرا که رسالت خود را رد مذهب میدانستند. شخصاً شاهد بر این واقعیت بوده ام. نزدیکی با مذهب و مذهب یون و تعصب ایدئولوژیک اجباراً افراد و افکار را از واقعیتهای عینی اجتماعی و پراگماتیک جهانی دور میکند. دموکراسی به معنای واقعی آن امری پراگماتیک و غیر احساساتی است. بدین معنی که اگر اکثریت مردم برای مدتی معین خواستند که کشور بر اساس ایدئولوژی لیبرال (راستگرایانه) و یا سوسیالیست (چپگرایانه) و یا سیاستی دیگر، اداره بشود، قبول خواست آنها اجباری است. همه گروهها، در مدت معین، موظف به قبول خواست اکثریت هستند، اما اکثریت حاکم نیز موظف است که در مدت حاکمیت خود به اقلیت اجازه رشد و نمو و اشاعه در جامعه، در جهت دستیابی به اکثریت آراء مردم را بدهد.

همانطور که بیان نمودید، مفهوم و گوهر دموکراسی جهان شمول است و از تکامل فکری انسان، بدون توجه به ملیتش، نشئت گرفته است. همانطور که از بسیاری اختراعات و کشفیات علمی و تکنولوژیک موجود استفاده میکنیم و همه آنها را به کلیت جامعه بشریت متعلق میدانیم، دموکراسی و اصول حقوق بشر نیز باید بدینگونه مورد توجه و استفاده قرار بگیرند. آخوند انگلی که قدرت حتی تولید عبا و عمامه خود را

هم ندارد، بیش‌مانه به خود اجازه میدهد که پیش‌رفته‌ترین تکنولوژیهای غرب، منجمله هسته‌ای، را از آن خود بداند، ولی اصول حقوق بشر و دموکراسی راه که برای احیایشان و اهدانشان به جهانیان رنجه‌ها برده و خونها ریخته شدند، اجنبی و نجس بشمارد !

برای اثبات دموکراتیک بودن، نیروها و احزاب سیاسی جامعه اپوزیسیون، اصول بیان شده را نباید به فردا محول نمایند. از امروز، در مرحله مبارزه، رفتار دموکراتیک باید نمایان باشد. ابتدایی‌ترین اصل دموکراسی، قبول دیگران در جبهه مشترک مبارزه و قبول مذاکره و ائتلاف با آنهاست. بر پایه آرزوی جامعه ایرانی بر گذار از استبداد و رسیدن به دموکراسی، دوست و دشمن مشخصند. بر گرد میز گرد نشستن و ائتلاف قراردادی برای رسیدن به هدف مشترک، باید ممکن و سهل باشند.

پرسشگر: نظرتان در باره « میثاق ملی برای جلوگیری از باز تولید استبداد » که از سوی « مهستان جنبش سکولار دموکراسی ایران » تدوین و به امضای تعداد زیادی از فعالان سیاسی نیز رسیده است چیست ؟ (متن این میثاق ملی در این شماره از فصلنامه آمده است).

م. مرادخانی: تدوین میثاق و به ثمر رساندن آن، به نفسه، امری نیک و مفید است. انشاء و یا مباحث آمده در میثاق، هر چقدر هم که والا و ارزنده باشند، اگر عاملین معروف و مشروعی نداشته و نیز هدفمند نباشد، تراوش فکری بیهوده و بی ثمری میماند.

قبول میثاق بتوسط جمعی از فعالین سیاسی که وابستگی حزبی ندارند، و یا احزاب و گروههایی که مشروعیت و یا مقبولیت لازم را ندارند و در بسیاری موارد بر حول شخص و یا عقیده ای تشکیل شده اند و فلسفه کشورداری دموکراتیک را نمیشناسند، بیفایده است.

همچنین میثاقی، تنها با برشمردن لازمه مبارزه ائتلافی و اصول کشورداری دموکراتیک، باید بتوسط رهبران احزاب و گروههای سیاسی ای که هر کدام نماینده گرایشی در جامعه هستند تدوین و به امضاء برسد. در میثاق ملی برای جلوگیری از باز تولید استبداد، تنها تعهد به مبارزه ائتلافی تا پیروزی و اصول اساسی دموکراسی باید بیان گردد. اشاره به جزئیات و به عنوان مثال به نوع حکومت داری، حتی بصورت کلی و اجمالی، ناپسند است. مشخص نمودن این نکات به عهده ائتلاف سیاسی ای است که پس از قبول این میثاق بوجود می آید.

پرسشگر: فرض را بر این مهم بگذاریم که همین فردا مردمان ایران دوباره به مانند دی ماه ۱۳۹۶ به خیابان ها ریخته اند و حکومت مذهبی چیره بر ایران را در تمامیت اش به زیر پرسش برده اند و در ایران انقلابی شده است. آیا اپوزیسیون سکولار دموکرات می تواند در قامت یک آلترناتیو ظاهر شود، قدرت را به دست گیرد، همه پرسى و انتخابات آزادی بر پا کند و، بدین ترتیب، آغاز دموکراتیزه شدن حکومت در ایران را رقم بزند ؟ منظورم این است که اپوزیسیون سکولار دموکرات تا چه اندازه آمادگی برای تحقق این مهم را دارد ؟

م. مرادخانی: سخن از توانستن و یا نتوانستن نباید باشد. سخن بر این است که باید بتوانند و چه خصوصیت ها و رفتارهایی را باید داشته باشند، تا این مهم را جامه عمل بپوشانند. ساختار سیاسی جامعه اپوزیسیون سکولار دموکرات ایران بسیار ناتوان و نامناسب است. به طور خلاصه سه خصوصیت کلی و اساسی که موجب ناتوانی و نابسامانی در جامعه اپوزیسیون شده است را بیان میکنم :

۱. ساختار ایدئولوژیک و شخصیت گرای متعصبانه احزاب و گروه های سیاسی اپوزیسیون که از دوران همپایی با محافل مذهبی و آخوندی به ارث رسیده است. بسیاری به جز باور و عقیده خود چیز دیگری را قبول ندارند. از امروز می خواهند که به عنوان مثال حکومت به قول خودشان دموکراتیک فردای ایران فدرال، سوسیالیست، جمهوری و یا شاهنشاهی باشد. برخی رئیس جمهور فردا را هم از امروز مشخص نموده اند. برخی

دیگر حتی حاضر نیستند، حضور گزینه ای دیگر را قبول کنند. به طور کلی ساختار عقیدتی احزاب و گروه های سیاسی اپوزیسیون موجب شده است که پروسه قبول و حضور جمیع گزینه ها و بینشها را نه بشناسند و نه بتوانند قبول کنند. ائتلاف ها و تجمعاتی هم که در گوشه و کنار اپوزیسیون دیده میشوند، معمولاً از منفردین همفکر (و غیر مسئول) تشکیل شده است. رهبران واقعی جامعه سیاسی در نبود قدرت و شهادت حضور دموکراتیک، به شعارپراکنی و تحلیل گری پرداخته اند و در اکثر محافل و مراحل لازم و مفید حضور ندارند.

۲. افکار دائی جان ناپلئونی که یکی از خصوصیت‌های اساسی هر استبدادی است. از هیتلر تا استالین و خمینی (و امروز علی خامنه ای)، همگی بر این باور بوده و هستند که خود نامقصر و دیگران دشمن و همواره توطئه گرند. کشورها و ملت‌های دیگر، به خصوص غرب، بدی ما را می‌خواسته اند و می‌خواهند و هر نابسامانی ای که هست، توطئه دشمن است و خود هیچگاه نقشی (حتی در سرنوشت خویش) نداشته اند. سرایت اینگونه افکار به جامعه اپوزیسیون موجب ناکامی ها و از دست دادن فرصت‌های بیشماری شده است. مثال‌های عینی بیشماری هستند که شاهد این مدعی می‌باشند. کمی تفکر برای یافتن آنها، در روزمره ما ایرانیان، کافی است. متأسفانه بسیاری از نیروهای سیاسی در اپوزیسیون، به خاطر اینکه مسئول ایجاد استبداد امروز را دیگران می‌شمارند، به جای تمرکز بر دشمن و مشکل اصلی، نیروی مبارزاتی خود را در مکان‌های دیگر به هدر داده اند و قادر به جذب نیروی مردمی لازم نیستند. بسیاری دیگر نیز با همین تفکر، خود را ناتوان شمرده و در انتظارند که سرنوشتشان را از ما بهتران رقم بزنند و البته نیازی نیز به جمع آوری نیروی مردمی برای انجام مبارزه نمی‌بینند. افکار دائی جان ناپلئونی موجب کوتاه نگری و سطحی نگری سیاسی و نپرداختن به ساختارسازی اساسی و بنیانی نیز میشوند. بارها شنیده ایم که همین امروز و فرداست که جمهوری اسلامی سرنگون میشود! علی خامنه ای بیمار است و در حال مرگ میباشد! پس چه نیازی به ساختار سازی و دورنگری سیاسی داریم؟... و یا بیش از حد کوچک و یا بزرگ شمردن دشمن! ...

۳. عدم توجه به شایسته سالاری و باور به همه فن حریفی خود نیز یکی دیگر از خصلت‌های آخوندی است که متأسفانه به باقی جامعه ایرانی نیز سرایت نموده است. هنگامی که سیاستمداران جامعه ایرانی خبرنگار و گوینده تلویزیون بشوند، و بالعکس خبرنگاران و گویندگان تلویزیون بخواهند سیاستگذاری کنند، و یا سیاستمداری را تنها در تحلیل بحرانها بشمارند، مشخص است که تلاشها پراکنده و بیهوده می‌مانند. سیاست و باور به «همه فن حریفی» و همچنین اختلاط مفاهیم و مشاغل، ترفندی آخوندی (همچون افکار دائی جان ناپلئونی) برای پنهان نگاه داشتن ناتوانی و پوچی فکری خود است.

با پوزش از طولانی شدن پاسخ‌های شما، ولی بیان موارد فوق را بسیار بجا و مفید شمردم و امیدوارم که هم میهنان و مخصوصاً بزرگان جامعه ایرانی نقد اینجانب را، همانگونه که خود می‌اندیشم، سازنده بشمارند و بدانند که راهکار مناسب همواره موجود است. آنچه لازم است استفاده مفید از نیروها و افکار سازنده است.

به باور اینجانب، ما نیازمند داشتن هسته های اولیه برای احزاب و جبهه های مشخص و محدود بر حول گزینه های سیاسی کشورداری واقعگرایانه و مطابق با روند سیاست جهانی هستیم. این هسته ها باید از میان احزاب و نیروهای سیاسی موجود و سنتی تشکیل بشوند و هر کدام از این هسته ها، در خارج از کشور، به توسط فرد و یا افرادی معروف و مشخص رهبریت گردند. ائتلاف رهبران این هسته ها بین خود، و با رهبران سکولار دموکراسی داخل کشور، موجب احیای شورایی مرکزی برای مدیریت و هدایت مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران و رسیدن به سکولار دموکراسی خواهد شد.

فراموش نکنیم، نه مردم ایران و نه جامعه جهانی بدون داشتن چشم اندازی روش، و مخصوصاً رهبریتی مشخص برای امروز مبارزه و فردای دوران گذار، حاضر به زدن ضربه نهایی به جمهوری اسلامی و سرنگونی آن نخواهند شد. انقلاب سکولار دموکرات مورد نظر را، اینجانب نه در شورش و نه در جنگ و

برادرکشی می بینم. بلکه در پروسه ای سیاسی، مورد قبول مردم ایران و جامعه بین المللی، که قیام همگانی و ساختار شکننده مردم را موجب گردد. این امر ممکن و شدنی است.

به امید ارتقاء و تکامل فکر سیاسی در جهت دستیابی به لازم مطلوب !

با سپاس دوباره از شما

دکتر محمود مرادخانی

۹ تیرماه ۱۳۹۷ برابر با ۳۰ ژوئن ۲۰۱۸

فرانسه



بعد از دموکراسی، چگونه از بازتولید استبداد در ایران جلوگیری کنیم



سام قندچی

اجازه دهید فرض کنیم که یک جمهوری آینده نگر دموکراتیک و سکولار جایگزین رژیم فعلی اسلامی در ایران شده (۱) و قانون اساسی دموکراتیک تدوین و به اجرا گذاشته شده است (۲)، چگونه می توانیم از بازتولید استبداد در ایران جلوگیری کنیم؟ این سؤالی موجه است بویژه پس از مشاهده تجربه جایگزینی جمهوری وایمار با رژیم نازی در آلمان و تجربیات مشابه در همه جا و در دوران های تاریخی مختلف از پیسیستراتوس در آتن باستان تا آقا محمد خان قاجار در ایران پیش مدرن. و بالاتر از همه، توتالیتاریسم شوروی و کشورهای بلوک شرق که هنوز در حافظه ما تازه است. و مطمئناً می توانیم رژیم ضد جمهوریت اسلامی در ایران را ببینیم که نمی خواهیم آن را با استبدادی سکولار نظیر عراق صدام حسین، کره شمالی، سوریه و امثالهم جایگزین کنیم. پس از همه این تجربیات تاریخی چه می توانیم بیاموزیم:

I. امروز کالبد شناسی قدرت را بهتر از یک قرن پیش می فهمیم (۳). همچنین این حقیقت را از تجربه کمونیسم در نیمی از جهان آموخته ایم که برچیدن مالکیت خصوصی توان مهار دولت توسط شهروندانی را که امکانات مالی برای به چالش کشیدن قدرت دولتی داشته باشند، از بین می برد وقتی مقامات حزب کمونیست با استفاده از منابع مالی دولت همه گونه امکانات لاکچری نظیر ویلاهای افسانه ای را در اختیار داشته و فرزندان شان به دانشگاه های آیوی لیگ در آمریکا می رفتند در حالیکه خانواده های کارگران در رنج و مشقت روزگار می گذراندند. بنابراین برای کشوری نظیر ایران، پرانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید نه دموکراسی را تقویت می کند و نه آنکه به ارتقای عدالت اجتماعی یاری می رساند. مضافاً آنکه برخورد اساسی به عدالت اجتماعی (۴) لازم است که بر مالیات تصاعدی متکی باشد؛ اما، هدف، دولت رفاه نظیر سوئد نخواهد بود و عدالت اجتماعی لازم است که در چارچوب دیدگاه تازه ای برای قرن ۲۱ مطرح شود (۵).

II. بهترین راه برای رسیدن به آرمان عدالت اجتماعی استفاده از مالیات تصاعدی همزمان با احترام به مالکیت خصوصی است، که به نوبه خود با ایجاد تعادل در برابر مالکیت دولتی به تقویت دموکراسی یاری می رساند. این پیشنهاد در مورد اساس اقتصادی دموکراسی است. به همین دلیل بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا در حمایت از مالکیت خصوصی بعنوان یکی از سه ستون دموکراسی درنگ نکردند و گرچه جفرسون می بیانیه استقلال «مالکیت» را با «پیگرد شادی» در سه گانه جان لاک یعنی «زندگی، آزادی و مالکیت» تعویض می کند، اما در متمم پنجم و چهاردهم قانون اساسی آمریکا آمده که دولتها نمی توانند «زندگی، آزادی و مالکیت» هیچ شهروندی را بدون طی مراحل قانونی، سلب کنند. به عبارت دیگر، از مالکیت خصوصی حمایت می شود گرچه مانعی در برابر اخذ مالیات وجود ندارد.

III. در مقایسه با دموکراسی‌های غربی، مارکس و کشورهای کمونیستی در ادامه اندیشه او، اعتقاد به لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید داشتند (۶)، و این کار نه تنها مردم را در آن کشورها از امکانات اقتصادی برای به چالش کشیدن دولت محروم کرد، بلکه تصور می‌شد به جای تکیه بر مالیات تصاعدی، راه رسیدن به عدالت اجتماعی واژگونی کل بافت اجتماعی است که نه تنها عواقب آنرا در تجربه‌های شکست خورده‌ای نظیر انقلاب اکتبر شوروی در سال ۱۹۱۷ می‌بینیم بلکه همچنین در فاجعه کن فیکون انقلاب ۱۳۵۷ ایران شاهد بودیم (۷).

IV. در قرن بیستم، دموکراسی در غرب بر رشد طبقه متوسط بزرگی متکی بود که حتی کارل پوپر آن را بعنوان رد مارکسیسم که دوقطبی شدن بیشتر جامعه سرمایه داری را پیش بینی کرده بود، مطرح می‌کند. با اینحال در قرن بیست و یکم ما شاهد تحلیل رفتن طبقه متوسط هستیم (۸)، و اگر این روند ادامه پیدا کند، ممکن است بر همه کشورهای جهان از جمله ایران اثر گذارد و می‌بایست این موضوع در آینده بررسی شود چرا که می‌تواند بطور جدی دموکراسی را در خطر قرار دهد.

V. علاوه بر عوامل اقتصادی نظیر آنچه در بندهای I تا IV در بالا آمد، راه‌های اساسی برای جلوگیری از بازتولید استبداد، روشهایی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هستند چرا که دموکراسی در این باره نیست که چه کسی و چگونه حکومت می‌کند؛ به عبارت دیگر دموکراسی حکومت مردم نیست بلکه قضاوت مردم است (۹). بنابراین، اگر نهادهای اجتماعی قضاوت مردم نظیر پارلمان یا مطبوعات تقویت نشوند، تفکیک قوا و کنترل و توازن قدرت آسیب خواهد دید و نتیجه نهایی بازتولید استبداد خواهد بود که معمولاً با محو شدن این نهادها آغاز می‌شود همانگونه که در زمان هیتلر شاهد سوزاندن و بسته شدن رایش‌تاک بودیم.

VI. ریداندنسی یا داشتن نهادهای به اصطلاح زاید سیاسی و اجتماعی، حفاظت دیگری برای دموکراسی است. اگر نوشته‌های مدیسون را در مقالات فدرالیست به دقت مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که همه بحث مدیسون نه در مورد فدرالیسم بلکه در دفاع از نهادها و ارگان‌های قدرت به اصطلاح زاید است که آنها را چگونه در سطح ایالتی و محلی ایجاد کنیم. همچنین مدیسون ادعاهایی که اینگونه ریداندنسی‌ها را روالکاری اداری بیهوده که باعث هزینه‌های غیرالزام می‌شود جلوه می‌دهند، به شدت رد می‌کند (۱۰). در واقع، مدیسون بعنوان یک کارشناس حقوقی موشکاف تأکید دارد که چنین نهادهای به اصطلاح زاید یعنی ارگانهای ریداندنت دولتی فدرال، ایالتی و شهری راه دستیابی به کنترل و توازن قدرت است. جالب است که بسیاری از چپ‌گرایان ایران هنوز هم تصور می‌کنند که اینگونه ساختارها در دولت آمریکا تلف کردن منابع است و ارزشی برای این نهادها در حفاظت از دموکراسی در آمریکا قائل نیستند. تقابل‌هایی که بین این ارگانهای دولتی وجود دارد نه تنها قصه برباد دادن منابع نیست بلکه خود به بهترین وجه پروسه کنترل و توازن در یک دموکراسی را نشان می‌دهد که نمی‌تواند تنها از طریق استانداردهای آمریکایی آزادی بیان یا محدود کردن اروپایی نفرت پراکنی گفتاری به دست آید، و اینگونه نهادهای مطرح شده در مقالات مدیسون بعنوان بنیان اجتماعی و سیاسی برای حفاظت از دموکراسی در عرصه عمومی، عمل می‌کنند.

VII. مارکسیستها و آنارشیهستها هر دو معتقد به نابود کردن دولت هستند، گرچه مارکسیستها این امر را هدفی دراز مدت می‌بینند و دولت‌گذار دیکتاتوری پرولتاریا را تجویز می‌کنند در حالیکه آنارشیهستها می‌خواهند دولت را به فوریت نابود کنند. بنابراین آنها هر دو نمی‌خواهند برای تکامل نهادها و ساختارهای دولت ایده آل که حتی داشتن آنرا رد می‌کنند، تلاشی انجام دهند (۱۱)، و اینگونه هر دو آنها با دیدگاه هگل تفاوت دارند؛ به تصور هگل دولت داوری در موضوعات اختلاف منافع طبقات اجتماعی است (۱۲). نویسندگانی نظیر

رابرت نوژیک (۱۳) در دوران ما همچنان دیدگاه هایی شبیه به مارکس و آنارشیست ها را بیان می کنند، در حالیکه در مقایسه، نویسندگانی نظیر جان رالز در تئوری عدالت، دولت دموکراتیک را نه حتی بر پایه سیستم جامع لیبرالی کانت بلکه بر اساس تمپلیتهایی که ایدئولوژیک نیستند تعریف می کند (۱۴).

VIII. دموکراسی های غربی تکامل دادن دولت را متوقف نکرده اند. یکی از تازه ترین نوآوری ها در تکامل دولت، قانونگذاری با رأی مستقیم است که با امکانات دیجیتال امروزی بسیار عملی است و هم اکنون در بسیاری از ایالات در آمریکا به کار می رود که از این طریق «مژر» ها و پراپوزیشن ها بعنوان قانون به رأی مستقیم گذاشته می شود که این متد را ساختاری مشارکتی برای قانونگذاری کرده است که در کنار ساختارهای نمایندگی در کنگره و ارگانهای دموکراسی نمایندگی در ایالات، به کار می رود. ایران می تواند ساختارهای مشابهی برای تکامل دموکراسی مشارکتی ایجاد کند (۱۵).

IX. سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی، هم در رژیم پهلوی و هم در جمهوری اسلامی در ۴۰ سال گذشته برای سرکوب حقوق فردی در ایران به کار رفته اند. ضروری است که در مورد قوانین و نهادهایی که از حقوق فردی شهروندان در برابر این سازمانها حفاظت به عمل آورد، توجه ویژه شود (۱۶).

به امید جمهوری آینده نگر دموکراتیک و سکولار در ایران

سام قندچی

IRANSOPE.COM

<http://www.ghandchi.com>

دهم خرداد ماه ۱۳۹۷ برابر با ۳۱ می ۲۰۱۸

پانویس ها.

1. ایران-جمهوری آینده نگر-ویرایش سوم

<http://www.ghandchi.com/411-FuturistRepublic.htm>

Iran-Futurist Republic-Third Edition

<http://www.ghandchi.com/411-FuturistRepublicEng.htm>

2. متن پیشنهادی دکتر نیره انصاری برای پیشنهادی قانون اساسی ایران آینده

<http://www.ghandchi.com/constitution.htm>

A Suggested Text by Dr. Nayereh Ansari for Iran's Future Constitution

3. گالبریت، آناتومی قدرت، و دموکراسی در ایران - ویرایش دوم

<http://www.ghandchi.com/2062-Galbraith.htm>

Galbraith, Anatomy of Power, and Democracy in Iran- Second Edition

<http://www.ghandchi.com/2062-GalbraithEng.htm>

4. عدالت اجتماعی و انقلاب کامپیوتری

<http://www.ghandchi.com/265-EconJustice.htm>

Social Justice and the Computer Revolution

<http://www.ghandchi.com/238-SocialJustice.htm>

5. حزب آینده نگر در پی هدفی که مارکس به آینده دور موکول می کرد

<http://www.ghandchi.com/1677-marx-omission-futurist-party.htm>

Futurist Party Aims for What Marx Deferred to Distant Future

<http://www.ghandchi.com/1677-marx-omission-futurist-party-english.htm>

6. بازهم درباره اشتباه بزرگ مارکس و آنارشیستها

<http://www.ghandchi.com/2036-marx-anarchists-error.htm>

Carl Bildt-Why Marx Was Wrong

<https://www.project-syndicate.org/commentary/why-marx-was-wrong-by-carl-bildt-2018-05>

7. کن فیکون مارکسیستی ایران

<https://drive.google.com/file/d/0BzL280jlylYBODc4N1lnRzNDcU0/view>

<http://isdmovement.com/2017/0417/040717/040717.Sam-Ghandchi-Marxists-Armageddon.htm>

<http://www.ghandchi.com/1303-kon-faya-kun.htm>

8. تحلیل رفتن طبقه متوسط موضوع پیش پا افتاده ای نیست

<http://www.ghandchi.com/1705-middle-class.htm>

Middle Class Shrinking is not a Trivial Matter

<http://www.ghandchi.com/1705-middle-class-english.htm>

9. دموکراسی حکومت مردم نیست، قضاوت مردم است

<http://www.ghandchi.com/313-Judgment.htm>

Democracy is Not People's Rule, It is People's Judgment

<http://www.ghandchi.com/313-JudgmentEng.htm>

10. مدیسون، مقالات فدرالیست و ایران

<http://www.ghandchi.com/1003-madison-federalist-papers-iran.htm>

Madison, Federalist Papers and Iran

<http://www.ghandchi.com/1003-madison-federalist-papers-iran-english.htm>

11. نقدی بر تئوری دولت مارکسیستی و آنارشیستی

<http://www.ghandchi.com/2070-teorie-dolat.htm>

12. یادداشتی کوتاه در مورد دولت و جامعه مدنی

<http://www.ghandchi.com/641-StateAndCivilSociety.htm>

Robert Nozick: Anarchy, State, and Utopia, 1974 .13

14. آیا سوسیالیسم عادلانه تر است؟

<http://www.ghandchi.com/303-Socialism.htm>

Is Socialism More Just

<http://www.ghandchi.com/303-SocialismEng.htm>

15. قانونگذاری با رأی مستقیم و ایران

<http://www.ghandchi.com/356-BallotInitiatives.htm>

Ballot Initiatives and Iran

<http://www.ghandchi.com/356-BallotInitiativesEng.htm>

16. مسأله *حفاظت* از دموکراسی است، نه دموکراسی خواهی

<http://www.ghandchi.com/379-Protection.htm>

Problem is *Protection* of Democracy, Not Being Pro-Democracy

<http://www.ghandchi.com/379-ProtectionEng.htm>



ایران آینده و مردم سالاری

متن سخنرانی کورش زعیم در نشست عمومی «مِهستان» جنبش سکولار دموکراسی [ایران]



درد به هم میهنان بیننده و شنونده این برنامه و سپاس از فرصت تماس با شما.

یک حکومت مردم سالار خوب، همیشه خواست دست نیافتنی مردم جهان بوده است. از آغاز تاریخ نبشته جهان تا امروز، ما آثار این تلاش را مشاهده می کنیم و اینکه در تاریخ بشر هیچگاه آرامش، رفاه و خرسندی همگانی وجود نداشته است. فیلسوفان کهن و اندیشمندان سیاسی در این راستا گونه های مختلف حکومت را بررسی و پیشنهاد کرده اند، ولی اندک کشورها به اجرای درست آن رسیده و نتیجه گرفته اند. ما پیش از اینکه برای کشورمان قبا بدوزیم باید ببینیم در گذشته چه خبر بوده است.

اپلاتون [افلاطون] برای فهم بیشتر، گزینه های فرمانروایی را به پنج گونه بخش کرد: پادشاهی یک مرد خوب، پادشاهی یک مرد بد، حکومت چند مرد خوب، حکومت چند مرد نه چندان خوب (بدین معنی که چند مرد نمی توانند همه بد یا همه خوب باشند)، و در نهایت فرمانروایی مرد [م؟]، یعنی شمار زیادی از شهروندان. گزینه حکومت مردم هم می تواند بد باشد، زیرا در میان مردم آدم بد هم پیدا میشود. برای مثال هیتلر با رای مردم که اکثریت خوب بودند سر کار آمد، و همچنین جمهوری اسلامی. در این دو مثال، اصل اخلاقی اپلاتون رعایت نشده بود، زیرا او می گفت که بهترین ها باید حکومت کنند.

کارل مارکس از فرمانروایی زحمتکشان و نه سرمایه داران سخن گفت، دیدگاهی که برگرفته از اندیشه مزدک است. سُستی این اندیشه اینست که سرمایه داران اغلب دارای دانش و کارآمدی مدیریتی هستند که سرمایه دار شده اند و برای زحمتکشان کار ایجاد کرده اند؛ البته گاه استثمار هم کرده اند، زیرا سرمایه دار بد هم وجود دارد. شاید منظور مارکس فرمانروایی زحمتکشان خوب در برابر سرمایه داران بد بوده است. زحمتکشان خوب و کارآمد هم میتوانند سرمایه دار بشوند؛ آیا پس از تبدیل آنها به سرمایه دار، خوب خواهند ماند؟

من ده سال پیش، در مصاحبه ای درباره زندگی خود، گفتم که یک سیاستمدار، یا یک فعال سیاسی، باید همیشه خود را در معرض داوری مردم قرار دهد. این روش برای کسانی که کشوری را اداره میکنند، یک وظیفه است. پریکلس هم همین را گفته، که اگر قرار باشد بجای یک تن چند تن سیاستگذار یا اجرا کننده باشند، همه ما باید بتوانیم آنان را آزادانه داوری کنیم.

ما دیکتاتوری را نمی توانیم تحمل کنیم چون دیکتاتوری یک حکومت غیراخلاقی و تغییر آن از دست ما خارج است. ما شکلی از حکومت را میخواهیم که، به گفته کارل پوپر، به ما اجازه دهد خود را از یک فرمانروایی اهریمنی، بی لیاقت یا فاسد بدون خونریزی رها سازیم. این اصل یکی از شرایط مهم دموکراسی است. بنابراین، مسئولیت ما کنشگران سیاسی باید این باشد که با همه توان از پدید آمدن دوباره یک حکومت غیراخلاقی جلوگیری کنیم.

ولی آنچه واقعیت دارد اینست که، همچنان که هر دو پریکلس و توسیدید گفته اند، مردم بطور عام حتی در شرایط عادی نمی توانند حکومت کنند و این وظیفه باید به افراد توانا واگذار شود. پس ما مجبوریم به ادعاهای مدعیان فرمانروایی گوش دهیم، عملکرد سیاسی و اجرایی آنان در کارهای دیگر را بررسی، سنجش و داوری کنیم که احتمال داشتن توان حکومت در این مدعیان چقدر است و چه کیفیتی می تواند داشته باشد. مردم تنها پس از عمل می توانند ببینند که کارکرد فرد یا افراد خوب بوده است یا بد. پس قانونی که به ما اجازه دهد از یک حکومت غیر اخلاقی یا دیکتاتوری بدون خونریزی خلاص شویم بسیار مهم است.

پس ما باید قانونی را که می خواهیم زیر آن زندگی کنیم خودمان تدوین نماییم، حکومت را به فرد نسپاریم و همه مردم بتوانند درباره کیفیت حکومت اظهار نظر یا انتقاد کنند. این یک اصل است. در این مسیر باید بتوانیم با دیگر حزب ها و گروهها هم اندیشی کنیم، غیراخلاقی است که مخالفان خود را دشمن حساب کنیم و حزب خودی را نیک. این کار به نفرت منتهی می شود و یکپارچگی سیاسی را آسیب میزند. همچنان که ما شهروندان درباره حکومت و حدود و کیفیت آن کنکاش میکنیم، نسبت به حکومت وظیفه ای مشترک داریم، و آن داوری آن است. ما باید پیوسته داوری کنیم و نتیجه داوری خود را به آگاهی همگان برسانیم. برای اینکه بتوانیم این وظیفه مهم را انجام دهیم نیاز به آزادی داریم. آزادی سخن، آزادی نشر، آزادی دسترسی به اطلاعات، آزادی سازماندهی و گردهمایی، و آزادی رسانه ای.

ما نیاز به آزادی داریم تا حکومت را از سوء استفاده از قدرت باز داریم. همچنین ما نیاز به دولتی داریم تا از سوء استفاده خود ما از آزادی هایمان جلوگیری کند. برای حفظ مرزهای این دو نیاز به آزادی، از انتظار حسن نیت که بگذریم، ما باید دادگاه قانون اساسی داشته باشیم نه چیزی شبیه شورای نگهبان کنونی که خودش در تخلف از قانون اساسی عمل میکند و ایدئولوژی حاکم را، گاهی با نقض آزادی اقلیت های مذهبی که در قانون اساسی پیش بینی شده و مخالفان حکومت، در داوری ها و تصمیم های خود دخالت میدهد. پیروی از قانون اساسی نباید چشمان ما را نسبت به سوء استفاده از آن کور کند.

توماس هابز می گوید بدون یک دولت هر انسان می تواند دشمن مهلک نوع خود باشد. بنابراین، نیاز به یک دولت قدرتمند داریم تا بتوانیم خشونت و جنایت در جامعه را مهار کنیم. یک دولت قدرتمند نباید یک دولت پدرسالارانه باشد. ایمانوئل کانت میگوید رژیم هایی که میخواهند کشور را پدرسالارانه اداره کنند، بزرگترین دیکتاتوری ها را بوجود میآورند؛ و درباره قانون اساسی میگوید که یک قانون اساسی باید بیشترین آزادی های ممکن را بر پایه قانونی که آزادی هر فرد وابسته به آزادی دیگران باشد بدهد. معنی آن اینست که حتی اگر حکومتی با مردم خود مانند فرشتگان رفتار کند، ضعیف تر ها حقی در برابر قویترها نخواهند داشت. ما این واقعیت را امروز دستکم در جامعه خودمان به وفور مشاهده می کنیم. هیچکس، نه دولت نه مجلس و نه یک کارمند ساده نباید بتواند ابراز قیومیت نسبت به یک شهروند بالغ بکند و او را از همه یا بخشی از حقوق شهروندیش محروم سازد، مگر اینکه حقوق شهروند دیگری به مخاطره افتاده باشد.

حکومت پدرسالارانه عیب بزرگ دیگری هم میتواند داشته باشد، و آن اینست که هر شهروند حق دارد به سلیقه خودش در پی خوشبختی باشد. هیچ حکومتی نباید حق داشته باشد ما را مجبور کند مطابق دیدی که او از رفاه و خوشبختی در زندگی دارد خوشبخت باشم. این یک دشواری بنیادین در جمهوری اسلامی است که اصرار دارد ما را به سلیقه و باور خود، به زور به بهشت بفرستد؛ و در این راستا تحمل اکثریت مردم را به انتها رسانده است. بهمین دلیل، ما یک دولت کوچک می خواهیم. یک دولت کوچک نمی تواند به آسانی در همه شئون زندگی مردم چنگ بیاندازد یا دخالت کند. من بارها نوشته ام که ساختار دیوانسالاری انبوه کشور باید به یک سوم کاهش یابد تا هم از اتلاف بودجه جلوگیری شود و هم کارمندان بیکار برای سرگرم کردن خود به پر و پای مراجعین نیچند و آنان را سر ندوانند. با محاسبات من امکان کاهش آن به ده درصد حجم کنونی در طی ده سال وجود دارد. ایمانوئل کانت، ویلهلم هومبولت و جان استوارت میل، هر سه ضرورت حکومت را در کوچکترین حد ممکن خود تعریف کرده اند.

دشواری دیگر امکان بوجود آمدن یک دیوانسالاری نظامی است. ما با قانونهای مناسب شاید بتوانیم

دیوانسالاری دولتی را مهار کنیم و مردم سالاری بوجود آوریم، ولی چگونه می‌توان از دیوانسالاری نظامی جلوگیری کرد؟ با این جوجه دیکتاتورهای که در لابلای دیوانسالاری دولتی وجود دارند چه کنیم؟ ماکس وبر این دشواری را درمان ناپذیر میدانست. این مسئله را میتوان با قانونگذاری مناسب تا حد زیادی حل کرد، ولی دیوانسالاری نظامی می‌تواند کشور را برای بیش از یک نسل زیر چکمه خود نگه دارد. در جهان پرمخاطره کنونی و رشد پیوسته دیوانسالاری نظامی یا شبه نظامی در منطقه که به مردم پاسخگو نباشند شاید سرنوشت مردم را تا چند دهه رغم بزند و غرب آسیا را در جنگهای ویرانگر غرق کند.

در جامعه ما جوانان بیش از دیگران از این مخاطره‌ها آسیب می‌بینند. زیرا برایشان درک راه حل‌ها آسان نیست، و دروغ‌های رژیم‌ها را آسانتر باور میکنند. یک رکن مهم حرکت به سوی مردم سالاری رسانه است. هرچند رسانه‌ها هم پراکنده کننده دروغ بوده اند. حتی پیش از گسترش رسانه‌های مجازی، دروغ پردازی برای تاثیر در روند شکلگیری سیاستها رواج داشته است. با رسانه‌های مجازی تشخیص راست از دروغ بسیار دشوارتر شده است. اگر این رسانه‌ها از روند دستیابی به حکومتی مردم سالار پشتیبانی نکنند، نمی‌توان به آینده چندان خوشبین بود.

در هر حال، این کشور و این جهانی است که اکنون ما داریم و باید تمام تلاشمان را برای نجات آن از افتادن به ورطه هرج و مرج و بی قانونی و جنگ انجام بدهیم. گوتفريد لایب نیتس، فیلسوف آلمانی در سده هفدهم گفت که جهان ما بهترین جهان ممکن است. ولی دیدیم که چه جنگهای ویرانگر و وحشیگری‌هایی پس از دوران او در اروپا و جهان رخ داد. کارل پوپر، یک فیلسوف آلمانی که جنگها و دیکتاتوری‌ها و بدبختی‌های جهان سده بیستم را مشاهده کرده بود، گفت که جهان ما علیرغم جنگهای وحشتناکی که تجربه کرده ایم بهترین جهانی است که تا کنون وجود داشته است. شاید این بطور کلی در تاریخ جهان درست باشد، ولی ما در ایران چهار دهه است که شاهد پس رفت، بدبختی و استیصال مردم، و فساد گسترده و خشونت ساختاری حکومتی بوده ایم. ما نمیتوانیم بگوییم که ایران ما بهترین ایرانی بوده است که تا کنون داشته ایم، زیرا خیلی بهتر را تجربه کرده ایم و اکنون میخواهیم دستکم به آن «خیلی بهتر» برگردیم.

کلید این «خیلی بهتر» بازگشت به اندیشه یک قانون اساسی خیلی بهتر است. یک قانون اساسی که حقوق همه شهروندان کشور را بطور برابر تضمین نماید، بازدارنده استبداد باشد و رای آزاد مردم را تضمین کند و آنرا بالاترین مرجع بشناسد.

در طول سده گذشته، ما در دو انقلاب برای دستیابی به یک حکومت دموکراتیک تلاش کردیم؛ ولی بجز چند سال کوتاه در میانه سده، به هدف خود نرسیدیم. جایگاه جغرافیایی حساس و راهبردی کشور ما، نشسته بر روی بزرگترین ذخایر انرژی در جهان، و در گلوگاه آبراه انرژی جهان، کشور ما را میدان قدرت نمایی‌ها و توطئه‌های بین‌المللی کرده، که سبب اصلی ناتوانی ما در ایجاد و نگهداری یک دولت دموکرات بوده است. امروز هم یک حکومت خودکامه ایدئولوژیک و فاسد، با وجود منابع طبیعی و انسانی غنی، ما را از پیشرفت و رفاه اقتصادی بازداشته، و شرایطی را ایجاد کرده که کشورمان رتبه اول جهان در فرار مغزها و فرار سرمایه شده، و یکی از قهرمانان جهان در تبعیض و نقض فاحش حقوق بشر است.

ما در ایران اکنون با چالش جدیدی روبرو هستیم؛ و آن هدایت کشور زخم خورده، و مردم سرخورده خود بسوی یک نظام دموکراتیک راستین و پایا، بر پایه فرصت برابر برای همه، آزادی‌گزینش و حقوق شهروندی کامل، و پیمایش بسوی خوشبختی هستیم. در برابر سوء مدیریت فاحش و فساد باور نکردنی که در چهار دهه گذشته بر ما تحمیل شده، ما آرزوی بازگشت به کوتاه زمان دموکراسی و دولت پاک را، که هفت دهه پیش از آن برخوردار بودیم، داریم.

ما آرزو داریم میهن خود را از یک حکومت تک بعدی، تکلیف‌گرا، خشن، فاسد پرور و ناقض حقوق بشر پس بگیریم، و یک دموکراسی نمونه بر پایه رعایت کامل حقوق بشر و همخوان با فرهنگ ایرانی بسازیم. و برای یک ایران نوین، ما در جبهه ملی ایران، بینشی درازمدت و برنامه‌های اجرایی داریم. ما طرحها و برنامه‌های خود را تدوین و منتشر کرده ایم که چگونه قانون اساسی باید تدوین یا بازنویسی شود و چگونه یک

دولت مردم سالار باید کشور را اداره کند.

نخست و مهمتر از همه اینست که مردم نمایندگی راستین و منصفانه در برنامه ریزی کشور، و در مسئولیت های مدیریتی کشور داشته باشند. حوزه های انتخاباتی بنابراین، باید به گونه ای بخش بندی شده باشند که همه مردم و همه استانها را منصفانه نمایندگی کنند. ما برای یک دولت کمتر متمرکز برنامه ریزی کرده ایم، که شامل مجلسهای قانونگذاری در استان، بخش، شهر و روستا خواهد بود تا نقش مردم و دخالت در قانونگذاری و تصمیم گیریها گسترده شود (۱).

افزون بر مجلس شورای نمایندگان کنونی، ما مجلس دیگری را هم برنامه ریزی کرده ایم به نام مجلس «مهستان» (۲)، باز زنده سازی کنگره دو هزار ساله ایرانیان در چارچوبی نوین، که شامل دو نماینده از هر استان کشور بدون توجه به جمعیت یا مساحت استانها خواهد بود. این سامانه قانونگذاری و تصمیم گیری مشترک دو مجلس جمعیتی و استانی اجازه خواهد داد تا بودجه ملی و منابع کشور منصفانه و همساز با نیازهای توسعه و پیشرفت میان استانها تقسیم شود. نامزدی و انتخاب برای همه مجلس های نمایندگی، آزاد و تنها پیش نیاز سطح دانش آموختگی نامزدان و نداشتن پیشینه جنایی خواهد بود. همه مقامهای اجرایی و سیاسی کشور به روی همه شهروندان ایران تنها بر پایه شایستگی باز خواهد بود.

از سوی دیگر، هیچ دموکراسی نمی تواند بدون آزادی رسانه ها، حزبهای سیاسی و سازمانهای مدنی و مردم نهاد پویا و پایا شود. همه اینگونه فعالیت ها باید آزاد باشد و تشویق شود.

ما برای همه کودکان، که مهمترین سرمایه و آینده کشور را تشکیل می دهند، و نظام کنونی به آنان بی اعتنا می باشد، تا سن قانونی آموزش رایگان خواهیم داشت، حتی برای آنان که در کشور ما پناهنده اند. هیچ منطقه و روستا بی مدرسه نخواهد بود و همه کودکان سراسر کشور به آموزش اجباری خواهند پرداخت. همه مردم زیر پوشش تامین اجتماعی و درمانی خواهند بود، و تامین حداقل زندگی برای بیکاران آماده به کار (۳).

ما برای یک ارتش نیرومند و نوین مردم گرا، نه فرد محور، برای حفظ مرزهای سیاسی کشور و دفع خطرهای احتمالی برنامه ریزی کرده ایم و از آن پشتیبانی خواهیم کرد (۴). ما طرحی برای پشتیبانی از سالمندان ایران تدوین کرده ایم (۵).

ما انرژی مورد نیاز خود را از آفتاب و باد خواهیم گرفت که با توجه به امکانات طبیعی کشور، می تواند یکی از بزرگترین کالاهای صادراتی ما باشد (۶). انرژی هسته ای باید بکلی کنار گذاشته شود و حتی همسایگان را هم از ایجاد چنین تاسیسات خطرناکی در کنار ما منصرف خواهیم کرد. تسلیحات هسته ای نه تنها نباید جزوی از زرادخانه ما باشد، که در کارزاری جهانی باید همه کشورهای اتمی را وادار به خنثی کردن تسلیحات اتمی خود کنیم (۷).

برای همه مسئولان فاسد، همکاران و عوامل آنها که در چهار دهه گذشته از راههای غیرقانونی مانند رشوه، رانتخواری، اختلاس، قراردادهای فراقانونی و قاچاق سازمان یافته ثروت اندوخته اند، عفو عمومی اعلام خواهد شد، به شرط آنکه مالیات همه درآمدهای غیرقانونی خود را بپردازند و بقیه آنها در کشور برای ایجاد اشتغال در صنعت و کشاورزی و خدمات سرمایه گذاری کنند. این سیاست جلوی بسیاری از توطئه ها را بدست این فاسدان، که بودجه کلانی در داخل و خارج کشور در اختیار دارند، خواهد گرفت، از ایجاد تشنج در کشور جلوگیری خواهد کرد، و سرمایه هنگفتی که در اصل متعلق به مردم بوده با هدایت دولت در راستای پیشرفت اقتصادی بکار گرفته خواهد شد (۸).

ما باور داریم و طرحی را آماده کرده ایم که مجازات اعدام باید لغو شود، و مجازات زندان هم به گونه ای بازنویسی شود که جنبه سازندگی آن بیشتر از جنبه تنبیهی آن باشد و فشار کمتری بر خانواده و نیز بودجه ملی وارد آورد (۹).

مدیریت روندی هموار برای تغییر به دموکراسی از شرایط تحمل ناپذیر کنونی، نیاز به احساس مسئولیت بیشتر و روشهای سازنده دارد؛ که در آن ما باید بیشتر خردمند و کمتر احساساتی باشیم. یک جو

ناامنی و انتقامجویی علیه کسانی که کشور را با سوء نیت و سوء تدبیر مدیریت کرده اند و مرتکب خشونت علیه مردم شده اند، نباید پدیدار شود. ما هرگز اجازه تکرار رویدادهای عراق و لیبی و سوریه را نخواهیم داد. در جهان کنونی که سرنوشت کشورها در زمینه اقتصادی، سیاسی و امنیتی در هم تنیده است، نمی توان از جامعه جهانی مستقل بود. ما نیاز به همکاری و همیاری دو سویه داریم. در سیاست خارجی، ما روابط دوستانه و همکارانه با همه ملتهای جهان بر پایه احترام متقابل و منافع ملی ایجاد خواهیم کرد. روابط بویژه ما با همسایگان برادرانه و همیارانه خواهد بود، که باید با آنها در صلح و همزیستی، داد و ستد و رفت و آمد باشیم. ما بسنده نیرومند خواهیم بود تا بتوانیم تمامیت ارضی و صلح و امنیت خودمان و حتی آنها را بدون نیاز به کمک از دوردست تضمین نماییم؛ تا صلح و امنیت خودمان هم تضمین شده باشد. همسایگان ما باید بتوانند بر ما تکیه کنند، و باید دیوار بی اعتمادی میان ما و آنها را فرو بریزیم.

ما آینده ای از پیشرفت و رفاه را برای ملت خود می بینیم، نمونه ای از مردمسالاری و رعایت حقوق بشر، رها از تعصب و تبعیض و افراطگرایی. جامعه ای که به مردم خود انگیزه می دهد تا آرزو کنند و بتوانند آرزوهای خود را دنبال کنند. جامعه ای که مردم بتوانند نواندیشی و نوآوری های خود را پیگیری، و بلندپروازی های خود را برای هر مقام و جایگاهی که دانش و شایستگی آنان اجازه دهد دنبال کنند. ما ایران را سرزمین فرصتها و سرزمین شکوفایی استعدادها خواهیم کرد، جایی که آرزوها و امیدها میتوانند به واقعیت بپیوندند. در ایران آینده، همه باورهای مذهبی گرامی خواهند بود و جایگاهشان فقط در قلب مردم، جایی که براستی باید باشند.

ما کشور خود را بر پایه منابع طبیعی و انسانی خودمان، و استعداد و نبوغ ایرانی، بازسازی خواهیم کرد. و ما این آرزو را که شعار کهن فرهنگ ایرانی «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» دوباره راهنما و درونمایه ایرانی بودن باشد، به واقعیت خواهیم رساند.

ولی اینکه چگونه می شود از سد حاکمیت موجود، که بسیار مسلح و خطرناک است، گذشت، مسئله ایست که فکر همه کنشگران سیاسی ایران را به خود مشغول کرده است. از الگوهای آزموده شده در تاریخ، یکی انقلاب است که بهیچوجه مناسب شرایط ما نیست. ما میخواهیم خود را از یک حکومت برآمده از انقلاب رها سازیم که در همه کشورهای انقلاب دیده باعث روی کار آمدن قشر خشن، کار نابلد و کم سواد و بی تجربه شده که ملتها را برای دهه ها اسیر خود کرده است. نمونه های روسیه و چین و کوبا و البته ایران را در دوران زندگی خود شاهد بوده ایم که چگونه ملت های خود را برای ۷۰، ۵۰ و ۴۰ سال عقب نگه داشتند و آلوده به فساد و نادانی تنها با زندانی کردن و کشتن گسترده و پیوسته مخالفان بر مسند قدرت ماندند. یک الگوی دیگر کودتای نظامیست که یک شبه میتواند حکومت را بدست بگیرد؛ ولی آن هم چون توسط نظامیانی صورت میگیرد که معمولاً تشنه قدرت هستند و دانش و تجربه کشورداری ندارند منجر به دیوانسالاری کسانی میشود که از کودتاگران دانش و تجربه بیشتری ندارند و در هر حال باید گوش به فرمان باشند. ما نمونه های شیلی، آرژانتین، چند کشور آفریقایی و عراق و سوریه را داشته ایم که هیچکدام نتوانستند کمترین پیشرفت، آرامش و رضایت مردم را جلب کنند و سرانجام در رویدادهایی خونین کنار رفتند.

یک گزینه دیگر نافرمانی مدنی سراسری است. برای موفقیت نافرمانی مدنی، بایستی ملت یکپارچه باشد و مخالفت ابرقدرتها باعث نفوذ و دخالت منفی در آنها نگردد. در کشور ما به علت موقعیت حساس و راهبردی بین المللی، هم دخالت شدید ابرقدرتها را داریم و هم دخالت منفی کشورهای فضول و بدخواه منطقه را. بنابراین این گزینه میتواند کشور را به آشوب های عمده و ملوک الطوائفی قومی و مذهبی، و جنگهای داخلی بکشانند.

گزینه ای که اصلاح طلبان پیشنهاد میکنند، نه عملی است نه امکانپذیر، زیرا جمهوری اسلامی چنان در پيله خود تنیده و با قانونهای غیرضروری، بی شمار و متناقض بر پایه منافع شخصی و گروهی مادی و قدرت طلبی، ملوک الطوائفی سیاسی بشدت پیچیده ای بوجود آورده که بهیچ وجه اصلاح پذیر نیست. ولی باید توجه داشت که محدود شخصیت های سیاسی یا اجتماعی در درون کشور که کمتر آلوده هستند و اگر خطاهای در

جوانی اوایل انقلاب کرده اند اکنون بشدت دچار عذاب وجدان گشته گوش شنوا دارند را در یک طرح فراگیر باید دخالت داد.

طرح گذار که ما در اردیبهشت ۸۸، در پیش بینی تخلف در انتخابات پیش رو و تظاهرات اعتراض آمیز مردم و پاسخ خشونت آمیز حاکمیت، "پیشنهاد برای نجات میهن" تشکیل یک دولت موقت توسط جبهه ملی ایران بود. این طرح که اتهام براندازی نرم را بدنبال داشت به سه ماه زندانی شدن من انجامید. در طرح پیشنهادی اخیر با عنوان "در این چهار دهه اندوه بار" ما کارگروهی نه نفره از طیفهای سیاسی مطرح کشور شامل سه تن از جبهه ملی، دو تن از نهضت آزادی و ملی مذهبی ها، و حتی یک تن از هر کدام اصلاح طلبان، اصولگرایان و روحانیان خوشنام و پاکدست پیشنهاد کردیم تا زمینه را برای تشکیل مجلس موسسان و تدوین یک قانون اساسی نوین فراهم آورند. پس از تدوین و به نظرخواهی مردم در رسانه ها گذاشتن نتیجه نهایی به رای مردم در یک همه پرسی گذاشته شود. پس از تصویب قانون اساسی، مجلس و دولت آینده طبق آن با رای مردم تحت نظارت همین کارگروه و سازمان ملل انجام خواهد شد.

ما باور داریم که نه جبهه ملی ایران با همه خوشنامی، آن قدرت و نفوذ را دارد که تنها با این معضل بزرگ روبرو شود و نه به مصلحت کشور است که با تکروری و انکار دیدگاهها و مشارکت تلاشگران دیگر در داخل و خارج کشور ملت را بار دیگر ناکام کنیم. ما نه تنها باید کنشگران سیاسی نا آلوده و خردمند داخل کشور را به همکاری جذب نماییم، که کنشگران ملی و میهن پرست خارج از ایران را نیز نباید ندیده بگیریم که آنان نیروی توانمندی در راه رسیدن به هدف و آرمانهای ما هستند. فقط سیاست بازان ابله نمیتوانند دیدگاهها و تلاشهای دیگران را تحمل و به آنها ارج نهند. همه ما باید بدون فخرفروشی و خودبزرگ بینی و بستانکار مآبانگی دست در دست هم، و مغز روی مغز هم، نهیم تا بهترین، عملی ترین و کم آسیب زا ترین راه را برای نجات میهن و پایه گذاری یک حکومت مردم گرا و قانونمند پیدا کنیم.

پیشنهاد من ایجاد یک کارگروه مشابه در برومزرز برای تبادل نظر با ما است. این کارگروه باید همه حزبها و و گروههای سیاسی واقعی و غیرمسلح ملی از چپ تا راست را در بر بگیرد. ما مدتهاست پیش نویسی از قانون اساسی را تدوین کرده ایم. من تا کنون یک متن پیشنهادی از یک گروه داخلی، و سه متن پیشنهادی از سه سازمان سیاسی برومزرز برای اظهارنظر دریافت کرده ام. چه خوب میبود اگر همه ما میتوانستیم گرد یک میز به این امر مهم بپردازیم، که با این همگرایی برای یک هدف مشترک، ملت رنج دیده میهنمان را به آینده امیدوار میکردیم.

در پایان، از اینکه چنین فرصتی را برای سخن گفتن با شما هم میهنان عزیز به من داده اند سپاسگزاری می کنم. روز خوش با بهترین آرزوها.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران

تهران - ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ (۶ مه ۲۰۱۸)

۱. حوزه های انتخاباتی و دموکراسی، کورش زعیم؛ ۱۳۵۸، افتخارات ملی (۱۳۷۰)، همشهری (۱۳۸۱)، و ماهنامه ایرانههر (اسفند ۱۳۸۴)،

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=462>

۲. پیشنهاد برای نجات میهن، بخش دوم، کورش زعیم؛ (اردیبهشت ۱۳۸۸)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=440>

۳. طرح پشتیبانی از کودک ایرانی، کورش زعیم، (مرداد ۱۳۹۱)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=517>

۴. طرح پاسداشت سرباز ایرانی، کورش زعیم (تیر ۱۳۹۱)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=500>

۵. طرح گرامیداشت سالمند ایرانی، کورش زعیم (امرداد ۱۳۹۱)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=513>

۶. انرژی خورشیدی و تامین برق مناطق محروم، کورش زعیم؛ (خرداد ۱۳۹۴)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=710>

۷. خط مشی انرژی اتمی ایران، کورش زعیم (اسفند ۱۳۵۹)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=68>

۸. در این چهار دهه اندوه بار، کورش زعیم (فروردین ۱۳۹۷)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=801>

۹. زندان سازندگی، پیشنهاد برای تحولی بنیادین در مجازات محکومان به زندان، کورش زعیم؛ ۱۳۷۰، ارائه به

سازمان زندانها (۱۳۸۱)

<http://www.kouroshzaim.org/DetailsData.asp?IDdata=323>



نظم پنهان و ثانوی؛ عامل بازآفرینی استبداد و فساد*



جمشید قراجہ داغی

اگر نظامی یک پدیده خاص را، با یک الگوی معین، در خود تکرار کند بطور قطع، در بطن سیستم اصلی، یک نظم پنهان و ثانوی عامل بازتولید این پدیده می باشد و، تا زمانی که چگونگی کارکرد این نظم پنهان و ثانوی شناخته نشود و خنثی نگردد، این پدیده در آن نظام همچنان تکرار خواهد شد.

حال، اگر تاریخ ششصد سال اخیر ایران را، که مصادف با آغاز دوران روشنگری در اروپا است، بازنگری کنیم به این واقعیت تلخ خواهیم رسید که گوئی یک نظم پنهان، بدون هیچ وقفه و استثنائی، در کار ساختن حاکمان مستبد و نظام هائی فاسد برای ما بوده است. از شاه اسماعیل صفوی ۱۴ ساله که، با کشتار بیش از صد هাজার نفر، مذهب شیعه را در ایران رسمیت می دهد تا آیت الهی که فرمان قتل پنج هزار جوان زندانی را در یک نشست صادر می کند، همگی نمی توانسته اند اتفاقی بوجود آمده باشند و یا، مطابق برداشت دائی جان ناپلونی ما، دستاورد توطئه گران استعمارگر غربی باشند. شاید که ما ملت نجیب، شهید پرور و مظلوم پرست نیز خود در این ماجرا دستی داشته باشیم!

پدیده استبداد و فساد یک پدیده فرهنگی و «پیدایشی (emergent)» است که حاصل تعامل پنج بُعد نظام اجتماعی تولید و توزیع «قدرت، ثروت، دانش، ارزش ها و زیبایی» است. در این میان، بعد «ارزش ها» پایه نظام قضائی و بعد «زیبائی» معرف هیجانات زندگی، عواطف و میل خواستن و توانستن است. پدیده ظلم و فساد نه تنها در ایران بلکه در تمام منطقه ریشه های عمیق فرهنگی دارد و نه فقط امروز و در گذشته های دور و نزدیک وجود داشته بلکه در آینده نیز، اگر بعلت اصلی آن پی نبریم، همچنان با ما خواهد بود.

متأسفانه، در اکثر این ششصد سال پنج بعد نظام اجتماعی ایران در اختیار یک مثلث قرار داشته است؛ مثلث عشایر (بعد قدرت)، بازار (بعد ثروت) و روحانیت (بعدهای آموزشی، قضائی و زیبایی). در این میان، روحانیت، با کنترل سه بعد از پنج بعد، پایه اصلی این مثلث را تشکیل می داده است. استبداد و فساد که قرن ها زندگی و تلاش مردم ما را به بیراهه کشانده است برآیند تعامل ارزش های منبعث از سه فرهنگ «ایل سالاری»، «ملاگری»، و «دلای» است.

در فرهنگ ایل سالاری، رئیس ایل مالک جان و مال و هستی همه اعضای ایل است. این اخلاق ایلاتی را، که ترویج کننده استبداد، نا امنی، ظلم و رشوه خواری مادی و معنوی است، ضلع دوم این مثلث، یعنی «ارزش های ملاگری» کامل می کند که در آن تسلیم و رضا از واجبات است، تقیه و رشوه به خداوند جایز، مظلومان و مستضعفین همه در راه بهشتند، و مستکبرین همگی در راه جهنم. تمام فضیلت های انسانی یک «امای فقهای» را به دنبال دارد که، در موقع لزوم، می تواند همه این فضائل را باطل کند.

ولی خطای اصلی عقیم شدن «بعد زیبایی» است که میل «خواستن» و «توانستن» و قدرت تفکر انتزاعی را در اجتماع ایران محدود کرده؛ بطوری که برای قرن ها عزاداری و روضه خوانی تنها وسیله گذران مردم ایران

بوده است. متأسفانه، این «فضای فرهنگی» میدان را برای روضه خوانی و معرکه گیری امثال «فریددها» و «آل احمدها» و «شریعتی‌ها» آماده می‌کند تا، با شعارهایی از قبیل «آنچه خود داشت» و «غرب زدگی»، تحفه ای همچون حکومت اسلامی را بپا هدیه کنند.

و اما ضلع سوم این مثلث، یعنی «فرهنگ دلالی»، به ساده ترین زبان توسط خود بازاریان در جمله زیر خلاصه می‌شود: زن «زن صیغه»، خانه «خانه اجاره ای»، و شغل هم «حق العمل کاری». در این نظم هر نوع تعلق و تعهد حماقت است و معیشت فقط از راه دلالی میسر است که خود مستلزم هیچ نوع تعهد، سازندگی و مسئولیت نیست. بازار با این فلسفه، و با استفاده از فتوای «کاسب عزیز خداست»، برای قرن ها اقتصاد ایران را در اختیار داشته است.

وقتی اثرات تعامل فزاینده این سه نظام ارزشی را با هم مورد مطالعه قرار دهیم چگونگی معجونی که این ترکیب نامیمون ایجاد می‌کند را خواهیم شناخت؛ معجونی که قرن ها تراژدی تاریخ ما را ساخته است. در صد سال گذشته، کوشش مردم ما برای ایجاد يك «جامعه مدنی» شکست خورده است؛ چرا که ما هرگز با «مسئله واقعی خود» روبرو نشده ایم، دوستان واقعی خود را نشناخته ایم، و آنان را با دشمن اشتباه گرفته ایم.

به یاد بیاوریم که ما ملت مرگ امیر کبیر را يك هفته تمام جشن گرفتیم، رضا شاه را - که برای اولین بار به ناامنی حاصل از نظم ایلاتی در ایران پایان داده بود و با مستقل کردن نظام آموزشی و قضائی قدرت روحانیت را به تعادل رسانده بود - با تعصب و کینه توزی بدرقه کردیم، اموال قوام را که فرمان مشروطیت را از مظفرالدین شاه قاجار گرفته و آذربایجان را از دست و دهان شوروی به در آورده بود مصادره کردیم. هرگز نفهمیدیم که عالیخانی، با چند همکار سخت کوشش اش، چگونه توانستند دلالت بازار ایران را به صاحبان صنایع و تولید کننده کار و کالا تبدیل کنند، و تولید ناخالص ملی ایران را در کمتر از ده سال از ۵٫۴ میلیارد دلار به ۶۵ میلیارد دلار برسانند. عجیب است که ما هنوز هم قدر انسان های شریف و خدمتگزاری همچون مهدی سمیعی ها، اصفیاهای، رضا امین ها، رضا نیازمنداها، محمد یگانه ها، نجم آبادی ها، منصور روحانی ها، خداداد فرمانفرماها، فرهنگ مهرها... و صدها انسان شریفی را که با جان و دل برای پیشرفت ایران ما زحمت کشیدند نمی‌شناسیم. دست آخر هم هرگز نفهمیده ایم که چرا در مخالفت با اصلاحات ارضی یا حق رأی زنان، با امثال خمینی ها همصدا شدیم. و با این همه، هنوز هم در برابر آنچه که خود به سر خود آورده ایم هیچ احساس مسئولیتی نمی‌کنیم!

اگر تأملی در این گفته پر مغز ناصر کاخساز بکنیم که «وقتی مردم عقل خود را وقف یک اعتقاد بکنند، اعتقاد را به قدرتی تبدیل می‌کنند که قبل از همه "خود" آنان را نفی می‌کند»، آنوقت شاید این گفتار داریوش همایون بتواند به ذهن خفته ما تلنگری بزند: «ما بازماندگان یا وارثان مستقیم نسلی هستیم که در ۷۵ سال گذشته، زیر برچسب شاهی، مصدقی، توده ای، مسلمانی، مجاهد و فدائی خلق، در يك جنگ مسلکی که در تعصب و کینه توزی از هیچ جنگ مذهبی چیزی کم نداشته، در گیر بوده ایم؛ نسلی که با دروغ و تاریخ سازی و دست زدن به هر وسیله ای در حذف یکدیگر کوشیدند و سرانجام در انقلاب اسلامی همه چیز را به دشمن اصلی باختند».

آیا هرگز به این مهم فکر کرده ایم که شاید استبداد و فساد فقط معلول رفتار حاکمان ما نباشد بلکه شاید رفتار حاکمان ما هم از رفتار خود ما متأثر باشد؟ و بالاخره شاید مبارزه با استبداد، ظلم و فساد نیازمند يك چالش و تحول اجتماعی- فرهنگی باشد؟

اما، متأسفانه تحول فرهنگی يك آموزش اکادمیک نیست، و باین سادگی ها اتفاق نمی‌افتد. فرهنگ يك جامعه، برخلاف تصور عمومی، حاصل جمع کل مفروضات و ارزش های افراد يك جامعه نیست بلکه فقط معرف بخش مشترك این فرضیات و ارزش هاست.

یادگیری های فردی لزوماً یادگیری اجتماعی نیستند. فیلتر محافظ مفروضات و ارزش های سنتی و جمعی بسیار ضخیم تر از فیلتر ارزش ها و تصورات

فردی ست؛ مخصوصاً که در «نظام های بسته» ارباب نظام حاکم که بر یک مکتب رسمی متکی است شک کردن به مفروضات و ارزش های حاکم را جایز نمی داند. مضافاً اینکه برای اکثریت ما این ارزش ها و مفروضات اجتماعی نشانه احترام به گذشته و تعهد و تعلق به ارزش های خانوادگی و یادگار و ارث پدران و مادران است. مهمتر از آن اینکه ما موجودات اجتماعی بطور ناخود آگاه نیاز شدیدی به تعلق داشتن و وابستگی به گروه های اجتماعی داریم و برای مقبولیت و عضویت در هر جمعی باید نظام ارزشی حاکم بر جمع را بپذیریم و در اکثر مواقع منافع فردی ایجاب نمی کند که ارزش های حاکم بر جمع را به چالش بکشیم.

انسان های با شهامتی مثل میرزا آقاخان کرمانی، تقی زاده، کسروی، و صادق هدایت که به این کار دست زدند به تنهایی خود واقف بودند.

بالاخره اینکه وجود قدرت عجیبی برای خودفریبی و انکار آنچه که نمی پسندیم، خود یکی از بارزترین خصوصیات نوع انسانی است که بطور ناخود آگاه باعث تداوم «نظم ثانوی» می شود. پروسه «تحول فرهنگی» بیش از آنکه یک پروسه دانائی و یادگیری کلاسیک باشد یک پروسه عاطفی و هیجانی است که نیازمند پاکسازی آموخته های قبلی است؛ و این مهم در قلمروی بُعد زیبایی واقع است. قهرمانی و تلاش، تعهد و تعلق، و مهمتر از همه، میل به «خواستن و توانستن» و نیز داشتن تصویری از یک آینده دلخواه، پدیده هایی محسوب می شوند که در پروسه تحول فرهنگی کارسازند.

شاید به همین دلیل است که، در اکثر مواقع، تحول فرهنگی در دامن پدران و مادرانی اتفاق می افتد که بطور ناگهانی و گروهی با یک پدیده نامطلوب مواجه می شوند، و با نگرانی نسبت به آینده فرزندان خویش، پیش فرض های بنیادی خویش را مورد پرسش قرار می دهند. آن دختران و پسران نترس و قهرمانی که این روزها ارزش های حاکم را به چالش کشیده اند فرزندان بانوانی هستند که در اولین روزهای بعد از «انقلاب شکوهمند!»، بر خلاف انتظار خود، با شعار «روسی یا تو سری» مواجه شدند. خیانتی که انقلابیون در حق بانوان ایران کردند ضربه ای بود که مادران جوان ما را بخود آورد و نسل جوان و با شهامتی که بعد از انقلاب بدنیاء آمد مجموع فرزندان این مادران است؛ مادرانی که علی رغم تمام کوشش و تبلیغات رژیم حاکم، مهمترین عامل و بهترین شانس ایران برای یک تحول فرهنگی می باشند.

تعجبی ندارد که روحانیون این همه از آگاهی بانوان ما نگرانند و «نسرین ستوده ها» و «بهار هدایت ها» و «پروژه یک میلیون امضا» را دشمن می دارند و خوب می دانند که برای کنترل فرهنگ باید بانوان را کنترل کنند. شواهد تاریخی گویای این واقعیت است که نسلی که تجربه دردناک یک انقلاب خونین را داشته به آسانی حاضر به تکرار این مصیبت نیست. وانگهی اصلاح طلبان ما خود از انقلابیون سابق اند که هنوز در خمار انقلاب شکوهمند خویش وامانده اند و نمی دانند که چه چیزی را می خواهند اصلاح کنند! در این میان، ما «طاغوتیان»، به همراه جمع کثیری از انقلابیون پشیمان شده، در این ۳۵ سال حتی نتوانسته ایم در باره چهارچوب یک نظم دلخواه به توافق برسیم. حتی نتوانسته ایم گفتگوی سازنده داشته باشیم درباره چگونگی تدوین یک نظام جایگزین که بتواند سلامت نظام قدرت، ثروت و استقلال نظام قضائی را در مقابله با ۱۵۰ بیلیون دلار درآمد دولت مرکزی، که بیش از چهار برابر قدرت تولید داخلی ست، حفظ کند. متأسفانه، هنوز هیچ نظم قابل قبول و کارآمدی برای مقابله با این چنین چالشی وجود ندارد؛ اما، بهر حال، باید باور کنیم که طراحی یک چنین نظام کارآمدی به تمام نیروی خلاقه ما نیازمند است و این امر بسادگی قابل دسترسی نیست.

شگفتی دیگر آنکه ما، بدون هیچ پندگیری از تجربه گذشته، امیدوار آن هستیم که مردم ما ناگهان در فرصتی کوتاه، و بدون هیچ سابقه فکری، به یک آگاهی و توافق استثنائی دست یابند و، مثلاً، با شرکت در انتخاباتی که معلوم نیست به دست چه کسی قرار است انجام شود نظم پیچیده جایگزین را بصورت معجزه آسایی تدوین کنند؛ مردمی که روشنفکران شان نیز خود را از زحمت تفکر رها کرده اند و، در موقعیتی مشابه، به «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیشتر» رأی داده اند.

بیائید باور کنیم که آینده ایران در گروی آگاهی، فداکاری، مقاومت و پیروزی نسل جدید جوانان

با شهامتی است که می باید، با فراموش کردن مکتب های مخرب نسل پاکبخته ها، و با تأکید بر «میل خواستن و توانستن»، با این نظم ثانوی مبارزه کنند و، با استفاده از دانش طراحی نظام های پیچیده، طرحی نو در اندازند.

این يك مبارزه حیاتی ست که هدف اش ایجاد يك تحول و آگاهی فرهنگی است که حقوق شهروندی را برای همهء مردم ایران گرامی می دارد و، با ارج نهادن به تنوع، و احترام به حق انتخاب، قادر است، با آفرینش توأم نظامی با تمایز (۱) و انسجام (۲)، تنش های متضاد ارزشی را در يك قالب سازنده به خدمت بگیرد. و این فرایندی ست که لااقل به دو نسل پی در پی از آنگونه مادران و پدران غیور و آگاه نیازمند است.

۱. Diffrentiation

۲. Integration

* این مقاله نخستین بار در تارغای «جنبش سکولار دموکراسی ایران» به تاریخ ۲ خرداد ۱۳۹۴ برابر با ۲۳ مه ۲۰۱۴ منتشر شده است.

Jamshid-Gharachedaghi_the-invisible-regime.htm.۰۴۲۳۱۴/۰۵۲۳۱۴/۰۵/۲۰۱۴/http://isdmovement.com



میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد



گزارش: اولین جلسه شورای آترناتیو در تاریخ پنج شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۶ (۱۵ فوریه ۲۰۱۸) در اطاق «زوم» و با حضور ۱۱ عضو اصلی و اولین عضو علی البدل تشکیل شد. دستور این جلسه عبارت بود از رسیدگی به طرح پیشنهادی آقای نوری علا برای تعیین هدف و استراتژی چهارگانه و همزمان مهستان. این طرح مورد بررسی قرار گرفت و قرار شد از آنجا که هدف مهستان قبلاً مدون شده است، ابتدا مسئله استراتژی مبارزاتی مهستان مورد توجه قرار گیرد. در پیشنهاد آقای نوری علا، اولین ضلع استراتژی بصورت «از کار انداختن ماشین بازتولید استبداد» عنوان شده بود. بحث در این مورد تمام وقت جلسه را گرفت و رسیدگی به اضلاع سه گانه دیگر به جلسات آینده موکول شد. در عین حال بحث در مورد ضلع اول بصورت یک گزارش تهیه شده و قرار شد در نشست عادی اعضای مهستان (در یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۹۶ - ۱۸ فوریه ۲۰۱۸) نسبت به آن رایزنی صورت گرفته و نتیجه بصورت پیشنهادی تقدیم مجمع عمومی اعضای مهستان (یکشنبه ۵ اسفند ۱۳۹۶ - ۲۵ فوریه ۲۰۱۸) شده و پس از تنقیح و تصویب آن بصورت موضع مهستان در دسترس عموم قرار گیرد. متن مزبور (همراه با یک سلسله اسلایدهای توضیحی) در اولین نشست عادی اعضای حزب بوسیله آقای نوری علا قرائت شده و مورد شور قرار گرفت و پیشنهاد شد که هنگام تهیه متن نهائی دو موضوع عدم تمرکز و نحوه افزودن «متمم» به قانون اساسی نیز تشریح شود. سپس شورای آترناتیو متن نهائی را در پنجمین مجمع عمومی مطرح کرده و بصورت زیر به تصویب رساند و قرار شد این متن با امضای همه اعضای مهستان بصورت «پتیشن» منتشر شود تا دیگر هموطنان نیز بتوانند آن را امضاء کنند.

میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد

ما، امضاء کنندگان این میثاق، که خود را فعال امور سیاسی و فرهنگی مربوط به ایران می دانیم، با توجه به صد سال تجربه (در دوران های استقرار حکومت های سلطنتی و ولایت فقیه موسوم به جمهوری) به این نتیجه رسیده ایم که:

«بدون از کار انداختن «ماشین بازتولید استبداد» (یعنی همان مکانیسمی که، از انقلاب مشروطه تا کنون، همواره موجب شده تا هر نوع «حکومت پارلمانی»، چه پادشاهی و چه جمهوری، در طول زمان، تبدیل به حکومتی دیکتاتوری - استبدادی شود) هرگز نمی توان به دموکراسی مبتنی بر اصول سکولاریسم، عدم تبعیض، آزادی، و استقلال رسید.»

بر این اساس، و به باور ما، کوشش برای جلوگیری از بازتولید استبداد، بر هر کار اپوزیسیون مخالف حکومت اسلامی مستقر بر کشورمان، اولویت دارد و لذا ضروری است که همه معتقدان به سکولار دموکراسی، با عزم بازگشت به روح انقلاب مشروطه کشورمان و درس آموزی از ناکامی های آن انقلاب (که به لحاظ افزودن

مطالبی همچون مذهب رسمی، و نیز امکان برقراری زندان سیاسی، بر قانون برخاسته از آن انقلاب پیش آمد، و نیز با الهام از مفاد اعلامیه جهان گستر حقوق بشر، در چند مورد توافق کنند:

۱. ایجاد دو نوع ریاست:

به نظر می رسد که کشور ما، با الهام از روح انقلاب مشروطه و بر اساس تجربه های قانونی کشورهایی که سابقه بلند و تاریخی حکومت های مدامحور را تجربه کرده اند (همچون هند و آلمان از یکسو، و ژاپن و کشورهای حوزه اسکاندیناوی، از سوی دیگر)، محتاج وجود دو نوع ریاست است:

- «ریاست نمادین»

(نماد غیر مسئول استمرار حاکمیت ملت و یکپارچگی کشور) که نام آن می تواند پادشاه یا رئیس جمهور باش

- «ریاست اجرایی

(مسئول اداره و مدیریت کشور) که نام آن می تواند صدراعظم یا نخست وزیر باشد

۲. تقدم «رفراندوم قانون اساسی» بر هر نوع «رفراندوم تعیین نوع حکومت»

بدین معنی که دولت موقت و مجلس مؤسسان آینده، باید قبل از هر کار، قانون اساسی کشور را بر مبنای اصول «حاکمیت ملی» (که معنای واقعی «حکومت جمهور مردم» و «جمهوریت» است) و نیز تعریف وظایف «ریاست اجرایی کشور» (صدراعظم یا نخست وزیر) تنظیم کنند و، در عین حال، در آن ماده ای وجود داشته باشد که برگزاری «رفراندوم برای تعیین نوع حکومت» را به پس از برگزاری و تصویب این قانون اساسی در یک رفراندوم موکول کند. آنگاه ملت، در این رفراندوم، تعیین می کند که «ریاست نمادین کشور» پادشاه یا رئیس جمهور خوانده شود. به عبارت دیگر، تنها قانون اساسی آینده می تواند نحوه اجرای رفراندوم تعیین نام سمت رئیس نمادین (پادشاه یا رئیس جمهور) و نیز روند تعیین رئیس نمادین نخست و بعدی ها مشخص کند.

۳. تفکیک دقیق اختیارات دو نوع ریاست

لازم است از همان ابتدای کار تأسیس نظام جدید بین دو نوع ریاست نمادین و اجرایی تفکیک کامل و اکید صورت پذیرد و کلیه راه های دخالت مستقیم «ریاست نمادین» در فعالیت های «ریاست اجرایی» مسدود شود. «ریاست نمادین کشور»، همچون سرود و پرچم ملی، در همه مجامع داخلی و خارجی معرف جامعیت و شاخصیت و قدرت همه جانبه ملت و یکپارچگی کشور و ملت است و همه تصمیمات مقننه و اجرایی و قضائی کشور با امضای او (که حکم امضای ملت را دارد) قطعی می شود. اما او در روند شکل گیری این تصمیمات دخالتی ندارد و تنها باید بتواند، با خود داری از امضای یک تصمیم، بالا ترین نهاد قضائی کشور را دعوت به داوری کند؛ و در آن صورت تسلیم تصمیم این نهاد خواهد بود.

۴. تعیین آنچه در اختیار ریاست نمادین نیست

از جمله می توان به امر انتصاب صدراعظم یا نخست وزیر، تشکیل و انحلال محالس قانون گذاری، تعیین قضات دیوانعالی، و مدیریت قوای نظامی و انتظامی اشاره کرد که همگی باید در ید قدرت و اختیارات «ریاست اجرایی کشور» قرار گیرند. نیز لازم است که تماس مقامات کشوری و لشگری با «ریاست نمادین کشور» بدون اخذ رخصت از «ریاست اجرایی» جرم محسوب شده و قابل تعقیب جزائی باشد.

۵. آنچه مستقیماً در اختیار ریاست اجرایی نبوده و نیاز به تصویب پارلمان دارد:

شامل اموری همچون قانون گذاری، اعلام جنگ و صلح، استفاده از نیروهای نظامی برای مصارف

داخلی کشور، عدم پذیرش مسئولیت برقراری نظم بوسیله کارگزاران امور انتظامی قوه قضائیه (استثنائات و موارد تکمیلی در این موارد را قانون اساسی سکولار دموکرات آینده معین خواهد کرد).

۶. تجدید نظر در ساختار تقسیمات کشوری و تعیین نحوه مدیریت مناطق

منطقه بندی کشور بر اساس اصول «آمایش سرزمین»، و خودگردان (و نه خودمختار) کردن مناطق کشور برای جلوگیری از تمرکز قدرت اداری و مدیریتی در پایتخت کشور.

۷. تعیین شرایطی برای بکارگیری متمم هائی برای قانون اساسی

از طریق تأکید اکید در قانون اساسی آینده بر اینکه نمی توان به وسیله «متمم های قانون اساسی» اصول هفت گانه مندرج در این سند را تغییر داده و از این طریق به احیاء ماشین بازتولید استبداد پرداخت.

از نظر ما، امضاء کنندگان این میثاق ملی، تجربه صد ساله اخیر ثابت کرده است که رسیدن به یک «حکومت سکولار دموکرات» در ایران، بدون تعهد غیر قابل بازگشت مدعیان رهبری مبارزات مردم ایران به اصول هفت گانه فوق و منعکس کردن این تعهدات در قالب یک میثاق، امری ناممکن است و نیز کسانی که از پذیرش این اصول سر باز زنند، در واقع، خواهان استقرار سکولار دموکراسی واقعی نیستند. بر این اساس از همه سیاست مداران، رهبران و مخالفین حکومت اسلامی ایران انتظار داریم که، با پذیرش این هفت اصل، و امضای یک میثاق با ملت ایران، مخالفت خود را با استقرار هر نوع استبداد در ایران آینده، اعلام نمایند زیرا، تنها با تعهد به این میثاق است که هر مدعی رهبری مبارزات اپوزیسیون علیه حکومت اسلامی مستقر بر ایران، صاحب «حقانیت» (یا به زبان اهل شریعت صاحب «مشروعیت») می شود و نیروهای سکولار دموکرات می توانند بر اساس چنین قرارداد متقابلی رهبران خود را شناخته و از آنها پشتیبانی کنند.



بیانیه مشترک دو حزب درباره راهکار «جلوگیری از بازتولید استبداد»

هموطنان ارجمند

اگر موضع‌گیری‌های کلان احزاب را بر اساس تاریخ مطرح شدن شان در نظر بگیریم، حزب مشروطه ایران (لیبرال دموکرات) از نخستین روز تشکیل خویش در دو دهه پیش، با اعتقاد به ارزش تاریخی نظام پادشاهی پارلمانی برای کشورمان، بر این عقیده بوده است که نظام پادشاهی پارلمانی مورد نظرش بهیچ روی بازگشت به سلطنت پیش از انقلاب مشروطه نبوده بلکه نظامی است که می‌تواند از آنچه موجب کم‌رنگ شدن مفاد دموکراتیک نظام پارلمانی برخاسته از انقلاب مشروطه شده بود دوری کرده و دموکراسی آرزویی ملت ایران را با خود به ارمغان آورد.

در نظام پادشاهی پارلمانی مورد نظر این حزب، پادشاه نماد استقلال و یکپارچگی کشور است و، فراسوی مدیریت روزمره امور کشور، بعنوان مقامی غیر مسئول، متضمن استمرار ماهیت کهن ایرانیست و عدم دخالت او در اداره امور کشور برای ملت ایران مقامی محترم و سرفراز را در صحنه‌های حضور بین‌المللی کشور بوجود می‌آورد. به باور حزب مشروطه ایران، در چنین نظامی مسئولیت تصمیم‌گیری و اداره کشور بر عهده نخست‌وزیر یا صدراعظم و مسئولان قوای سه‌گانه کشور است که بر اساس قانون اساسی برخاسته از حاکمیت ملت انجام وظیفه می‌کنند.

خوشبختانه، شاهزاده رضا پهلوی نیز، که نامزد حزب مشروطه ایران برای قرار گرفتن در رأس نظام پادشاهی پارلمانی است، همواره بر نمادین و غیرمسئول بودن این مقام تأکید نموده و حتی تا آنجا پیش رفته اند که گفته‌اند اگرچه نظام مورد نظر ایشان پادشاهی پارلمانی است اما اگر ملت ایران به یک جمهوری پارلمانی و دموکرات رأی دهد ایشان به ۸۰ درصد از آرزوهای خود رسیده‌اند. بدین سان این تنها نامزد پادشاهی پارلمانی ایران نیز بر اصل حاکمیت ملی و مسئول بودن متصدیان قوای سه‌گانه و نمادین بودن مقام پادشاهی تأکید می‌کنند و همه این مطالب در گفتگوی اخیر ایشان در صدای آمریکا نیز منعکس شده است.

حزب سکولار دموکرات ایرانیان نیز که در پی مبارزات ده ساله اخیر جنبش سکولار دموکراسی ایران در صحنه اپوزیسیون بعنوان حزبی جمهوریخواه شکل گرفته، از ابتدای کار، باورمندی به چند اصل را زمینه‌موضع‌گیری‌های خود قرار داده است. نخستین اصل مورد نظر این حزب قائل بودن به اولویت «جمهوریت» بر «جمهوری» است. منظور از این اصل آن که یک ساختار دموکراتیک در هر نظام کشوری بر اصل حاکمیت ملی و مالکیت جمهور مردم بر کشور استوار است و اگر چنین ساختاری در قانون اساسی تضمین شود، این حزب به آرمان‌های کلان خود رسیده است.

در این میان و اخیراً، «مهستان جنبش سکولار دموکراسی ایران»، که مجمعی از افراد و نه احزاب است، فرمولی را تحت نام «میثاق ملی برای جلوگیری از بازتولید استبداد» عرضه داشته که مورد استقبال اقشار مختلف مردم قرار گرفته و مجموعه‌ای از نظرات مشترک فوق را بصورت سه پیشنهاد زیر برای تضمین ممانعت از استقرار استبداد در کشور مطرح کرده است:

۱. کشور باستانی ایران، بر بنیاد ارزش‌های تاریخی خود، جزو کشورهایی است که یک نظام دو ریاستی برای آن مناسب است، نظامی که در اکثر کشورهای دموکرات دنیا — چه بصورت پادشاهی و چه بصورت جمهوری — برقرار است. هم کشورهای پادشاهی اروپا و ژاپن و هم کشورهای جمهوری دموکرات دنیا، همچون هند و آلمان، دارای همین گونه «رژیم دو ریاستی» هستند که در آن ریاست نمادین و ریاست اجرایی در کنار هم حضور داشته و وظایف مختلف اما مکملی را بر عهده دارند. به همین دلیل پیشنهاد می‌شود که

ایران آزاد آینده نیز دارای یک رژیم دو ریاستی باشد که در آن «رئیس اجرائی کشور»، در مقام نخست وزیر (همچون هند) یا صدراعظم (همچون آلمان)، مسئول اداره امور جاری کشور است و «رئیس نمادین»، چه در مقام پادشاهی (همچون سوئد) و چه در منصب ریاست جمهوری (همچون اسلواکی) وظیفه ای غیراجرائی را بر عهده دارد.

۲. نیز پیشنهاد شده است که، پس از فروپاشی حکومت اسلامی در ایران، دو فراندوم مجزا از هم برگزار شود. نخستین فراندوم مربوط به تصویب قانون اساسی ساخته شده بر بنیاد حاکمیت ملی و دموکراسی سکولار خواهد بود که در آن به وجود یک نظام دو ریاستی اشاره می شود اما از ذکر اینکه نام مقام ریاست نمادین و چگونگی کارکرد آن چه خواهد بود خودداری می گردد. سپس، فراندوم دوم، تکلیف این موضوع را که ریاست نمادین مملکت «پادشاه» یا «رئیس جمهور» خوانده شود روشن می سازد.

۳. همچنین پیشنهاد شده است که در قانون اساسی جدید به تصویب هیچ «متممی» اجازه داده نشود که بتواند اصول سکولار، دموکرات و دو ریاستی قانون اساسی را ملغی سازد. از نظر احزاب امضاء کننده این بیانیه، این پیشنهادات با کلیه اصول و مواضع همیشگی این احزاب انطباق داشته و، در نتیجه، با پشتیبانی کامل از این پیشنهادات، بر این باورند که اینگونه راهکارها می توانند زمینه را برای ائتلاف نیروهای دموکراسی خواه ایران، در راستای مبارزه برای برانداختن حکومت اسلامی مسلط بر ایران بصورتی مناسب و کارآمد آماده سازند.

از طرف حزب سکولار دموکرات ایرانیان - اسماعیل نوری علا (دبیر کل حزب)

از طرف حزب مشروطه ایران - خسرو بیت اللهی (دبیر کل حزب)



GITI-MADAARI (Secularism in Farsi)

Quarterly Publication of Iranian Secular Democratic Party (ISDP)

E-mail: gitimadari@isdparty.org

Party's official site: isdparty.org

All rights belong to ISD Party. Re-printing and re-distribution of the content of this quarterly is allowed only when the source is clearly mentioned.

This quarterly is published to expand and deepen the understanding of Secular Democracy discourse amongst the Iranian political elites and readers with the ultimate goal of creating a secular democratic alternative to substitute the present religion-based regime imposed on Iran.

GITI-MADARI (Säkularismus)

Quartalzeitschrift der Iranian Secular Democratic Party

E-mail: gitimadari@isdparty.org

Webseite der Partei: isdparty.org

Alle Rechte sind für die ISDP vorbehalten. Reproduktion und Verbreitung der Inhalte dieser Quartalszeitschrift ist mit der Erwähnung der Quelle erlaubt.

Diese Quartalszeitschrift wird publiziert, um die Säkular-Demokratie als Diskurs unter den politisch-interessierten Eliten und der Leserschaft Irans zu verbreiten und zu verankern – und dies mit dem Endziel, eine säkular-demokratische Alternative zum herrschenden religiösen System in Iran zu bilden.

GITI-MADAARI (Laïcité en Persan)

Publication trimestrielle du Parti Démocratique Laïque Iranien

Courriel: gitimadari@isdparty.org

Site officiel du parti: isdparty.org

Tous les droits appartiennent au Parti ISD. La ré-impression et la redistribution du contenu de ce trimestriel est autorisée seulement lorsque la source est clairement mentionnée

Ce trimestriel est publié pour élargir et approfondir la compréhension du discours de la Démocratie Laïque parmi les élites politiques iraniennes et les lecteurs avec le but ultime de créer une alternative laïque démocratique pour remplacer le régime actuel basé sur la religion imposé en Iran.

Nr. 6 – 2018

ششمین کنگره سالانه سکولار دموکرات های ایران



قانون اساسی
شورای آترناتیو
دولت موقت

Haus Der Jugend
Deutschherrnufer 12
60594 Frankfurt, Germany
Tel. +49 69 6100150
Mail: info@hellofrankfurt.de



E-mail: mehestan.isdm@gmail.com
<http://isdmovement.com/Mehestan.h>
Fax: (US) : 509-352-9630

Haus Der Jugend
خانه جوانان شهر فرانکفورت

۲۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۸
آلمان – فرانکفورت